



# نہضت ملی ایران

و عدالت اجتماعی

خلیل ملکی

گزینش و ویرایش

عبدالله برهان



# نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی

[www.CheBayadKard.com](http://www.CheBayadKard.com)



نشر مرکز

[www.CheBayadKard.com](http://www.CheBayadKard.com)

# نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی

خلیل ملکی

گزینش و ویرایش:

عبدالله برهان



نشر مرکز

www.CheBayadKard.com

ملکی، خلیل، ۱۳۸۰-۱۳۴۸  
نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی / خلیل ملکی؛ گزینش و ویرایش  
عبدالله برهان. - تهران: نشرمرکز، ۱۳۷۷.  
۸ ۲۵۴ ص. - (نشرمرکز؛ شماره نشر ۴۰۵)

ISBN: 964-305-401-2

۱. ملکی، خلیل، ۱۳۸۰-۱۳۴۸ - مقاله‌ها و خطابه‌ها، ۲. ایران - تاریخ -  
پهلوی، ۱۳۲۰-۱۳۵۷، ۳. حزب توده ایران، الف. برهان، عبدالله، ب. عنوان.

۹۵۵/۰۸۲

DSR1۳۸۶

ن ۷۶۳ م

ن ۸ م

۱۳۷۷

۱۳۷۷



نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی

خلیل ملکی

گزینش و ویرایش: عبدالله برهان

طرح جلد از ابراهیم حقیقی

حروفچینی و صفحه‌آرایی مهناز حکیم‌جوادی

چاپ اول اسفند ۷۷، شماره نشر ۴۰۵

۳۰۰۰ نسخه، چاپ سعدی

کلیه حقوق برای نشرمرکز محفوظ است

نشرمرکز، تهران، صندوق پستی ۱۴۱۵۵-۵۵۴۱

ISBN: 964-305-401-2

شابک: ۹۶۴-۳۰۵-۴۰۱-۲

۱	پیشگفتار
۵	سرنوشت تاریخی لیبرالیسم
۵	لیبرالیسم دولت حاضر و ضرورت تحول آن به دموکراسی متمرکز
۷	مشخصات دولت ملی دکتر مصدق
۹	مشخصات حزب توده
۱۰	مشخصات صاحبان امتیازات طبقاتی در ایران
۱۱	طرح مسئله‌ای که در این مقاله حل آن مورد توجه است
۱۳	سرنوشت تاریخی لیبرالیسم در دو قرن اخیر
۱۴	نقش لیبرالیسم در بین دو جنگ جهانی
۱۷	محکومیت نهایی لیبرالیسم و راه‌حلی که پس از جنگ جهانی اخیر پیدا می‌شود
۱۸	انسان نوین قرن بیست یعنی انسان مضطرب و نگران
۲۲	افول تمدن مغرب‌زمین
۲۴	اروپا خود را باز می‌یابد
۲۹	با استفاده از ضعف ما روحیه مردم را متزلزل و آنچه را می‌سازیم خراب می‌کنند
۳۳	در سایه دفاع از خود و همزمان با آن، آینده را بنا کنیم
۴۰	شرط ادامه پیروزمندانه نهضت ملی
۴۷	نقش شخصیت‌ها در نهضت و احزاب اجتماعی
۵۰	رابطه نهضت با دنیای خارج
۵۳	عالمی‌لز نو بیاید ساخت
۵۶	امکان‌های پس از جنگ اخیر و نقش دکتر مصدق
۶۰	یک موهبت بزرگ تاریخی
۶۲	انحرافات، قاطعیت و استحکام نهایی نهضت
۶۳	اختیارات ممکن است راه را بر دیکتاتوری‌های آینده به کلی مسدود کند

## شش نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی

لزوم دخالت طبق نقشه دولت در کلیه شئون اجتماعی و قرار دادن افراد در متن برنامه	
عمومی .....	۶۵
به سوی آینده .....	۷۰
مبارزه با بزرگترین خطری که نهضت ملی را تهدید می‌کند .....	۷۹
استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست در برخورد با نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا ..	۹۵
در برخورد با نهضت ملی ایران چگونه از این استراتژی و تاکتیک استفاده می‌شد	۱۱۰
استراتژی ثابت و تاکتیک متفاوت .....	۱۱۵
تحول اخیر در رفتار شوروی تغییر تاکتیکی است یا تحول استراتژیکی؟ .....	۱۱۶
اختلاف بین کمونیسم و سوسیالیسم طی دو قرن .....	۱۱۹
سر پیروزی بزرگ مارکسیسم .....	۱۲۰
اشتباه مارکس و علت عدم موفقیت انقلاب کمونیستی در کشورهای صنعتی پیشرفته	
و دلیل موفقیت کمونیسم در کشورهای عقب مانده .....	۱۲۲
اصل و منشأ تاریخی اختلاف بین کمونیسم و سوسیالیسم .....	۱۲۶
مقایسه دو مرحله از اختلاف بین سوسیالیسم و کمونیسم .....	۱۳۱
تحلیلی از گذشته نهضت ملی برای ترسیم راه آینده .....	۱۳۸
فصل اول - پیروزی و شکست .....	۱۳۹
شکست قابل اجتناب بود .....	۱۴۱
پیروزی و شکست .....	۱۴۲
پیروزی نهضت ملی چرا و چگونه ممکن بود و چرا شکست خورد؟ ...	۱۴۲
سیاست جهانی شوروی و نهضت ملی ایران .....	۱۴۳
سیاست جهانی انگلستان و نهضت ملی ایران .....	۱۴۵
سیاست جهانی امریکا و نهضت ملی ایران .....	۱۴۶
شرایط پیروزی و شکست هر دو فراهم بود .....	۱۴۷
چکار می‌بایست بکنیم و چکار کردیم؟ .....	۱۴۹
عوامل دیگری که در شکست یا پیروزی مؤثر بودند .....	۱۵۳
عوامل و نواقص ایدئولوژیک .....	۱۵۴
مقایسه با مصر .....	۱۵۹
عناصر آگاه نهضت .....	۱۶۱

## فهرست هفت

- ۱۶۲ ..... مکتب یا ایدئولوژی نهضت ملی
- ۱۶۴ ..... چرا دنباله‌روی کردیم
- ۱۶۵ ..... شرایط پیروزی و طریقه اجتناب از شکست را به موقع پیشنهاد کردیم ...
- حزب توده، نیرومندترین عامل شکست، چرا ما را بیشتر از همه مورد تهمت قرار می‌داد ..... ۱۶۷
- فصل دوم - پس از آن ..... ۱۶۹
- چه بودیم و چه هستیم ..... ۱۷۰
- مرکز رهبری و محیط ..... ۱۷۲
- تشخیص سیاسی رهبری ..... ۱۷۵
- قضاوت ما و آن‌ها درباره شخصیت‌ها ..... ۱۷۷
- فعالیت اجتماعی مخفی پس از این بیهوده است ..... ۱۷۸
- خود را پشت سر مقدسات ملی مخفی می‌کنند ..... ۱۸۰
- بیاید عوام فریب باشیم نه فریفته عوام ..... ۱۸۳
- فصل سوم - رسالت تاریخی نسل جوان و روشنفکران ..... ۱۸۴
- با ارزش‌ترین فرزندان گم‌گشته ایران ..... ۱۸۵
- سرنوشت مشترک نسل جوان ..... ۱۸۷
- ضرورت و امکان جنبش ملی ایران ..... ۱۸۸
- بزرگترین خوشبختی و بزرگترین بدبختی ..... ۱۹۱
- بیانیه جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران ..... ۱۹۵
- بخش یکم نظر اجمالی به تاریخ نهضت ملی ایران ..... ۱۹۷
- تکیه‌گاه نهضت ملی ایران ..... ۱۹۸
۱. هدف و برنامه نهضت ملی ایران ..... ۲۰۰
۲. شکست در آستانه پیروزی اجتناب‌پذیر بود ..... ۲۰۲
۳. خط‌مشی جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران ..... ۲۱۳
- بخش دوم جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران ..... ۲۱۸
- اول - سیاست داخلی ..... ۲۱۹
- ۱- روش «جامعه» در برابر طبقات حاکمه و قانون اساسی ..... ۲۱۹
- ۲- نظر و روش «جامعه» درباره مذهب و روحانیون ..... ۲۲۰



- ۳- روش «جامعه» نسبت به عواملی که
- ۲۲۲ ..... ۳- روش «جامعه» نسبت به سایر عناصر اجتماعی
- ۲۲۷ ..... دوم - سیاست خارجی
- ۲۲۷ ..... ۱- اصول کلی سیاست خارجی «جامعه»
- ۲۲۹ ..... ۲- روش «جامعه» در برابر شوروی و چین و کشورهای تابعه
- ۲۲۹ ..... ۳- روش در برابر دول غربی
- ۲۳۵ ..... بخش سوم اصول کلی مرام جامعه سوسیالیست‌های ایران
- ۲۳۶ ..... اصل ۱ - اقتصاد طبق نقشه، عدالت و رفاه اجتماعی
- ۲۳۸ ..... اصل ۲ - اصلاحات ارضی و تولیدات کشاورزی
- ۲۴۰ ..... اصل ۳ - تولیدات صنعتی
- ۲۴۱ ..... اصل ۴ - حکومت مشروطه پارلمانی، دموکراسی و دولت رفاه اجتماعی
- ۲۴۲ ..... اصل ۵ - حاکمیت ملی و همکاری بین‌المللی
- ۲۴۴ ..... جمع‌بندی
- ۲۴۷ ..... حزب ایران نوین یا حزب «طبقه جدید»

## پیشگفتار

به نظر نگارنده، شهرت خلیل ملکی بین قشرهایی از مردم شهرنشین، بویژه لایه‌هایی از کارگران، دانشگاهیان و روشنفکران چند نسل اخیر، مربوط به فعالیت مستمرش درباره «جامعه‌گرایی» و انطباق آن با شرایط محیط بومی است. او سخت به این اندیشه معتقد و پایبند بود که جامعه‌گرایی (سوسیالیسم) را مظهر ظرفیت‌های ایرانی کند؛ با توجه به تمدن و فرهنگ ملی، مذهب، آداب، رسوم و سنت‌های ایرانی، به منظور حصول عدالت اجتماعی و رفاه عمومی از آن بهره‌گیرد؛ نتیجتاً در ساختار جامعه‌ای مترقی و دموکراتیک شرکت مؤثر کرده، سهم ملی خود را ادا نماید. آنچه در متن می‌آید شامل بخشی از کوشش‌هایی است که ملکی با اعتقادی عمیق و صمیمانه نسبت به «نهضت ملی ایران و سوسیالیسم» انجام داد.

برخی از خطوط و گرایشهای چپ سوسیالیسم علمی را به معنای وابستگی به قطبهای کمونیسم انگاشته‌اند. در حالی که سوسیالیسم علمی هرگز نباید به وابستگی تفسیر شود، بلکه «علم» آن، هنگامی مفید و مؤثر است که در خدمت مصالح ملی و حفظ صلح جهانی باشد؛ نه در خدمت بیگانه یا یک مرکز خاص. آنان سوسیالیسم علمی را به سوسیالیسمی

تعبیر می‌کردند و شاید هنوز می‌کنند که با انقلابی خشن، خون و کشتار و بی‌رحمی، همراه باشد. تحولات آرام و پارلمانی، از نظر آنها، همگامی با مقاصد استعمار و سرمایه‌داری است. برخی از صاحب‌نظران نیز نسبت به اندیشهٔ سوسیالیسم ایرانی - که خلیل ملک‌ی را پرچمدار آن شناخته‌اند - ایرادهای مختلفی گرفته‌اند. از جمله می‌گویند سوسیالیسم یک پدیدهٔ وارداتی است و نمی‌توان آن را در چارچوب‌های وطنی به قید و بند کشید و در فضای ملی محبوس ساخت... این ایراد ظاهراً وارد است؛ بخصوص که خود این واژه، فرنگی است. اما مفهوم انسانی آن از دوران اولیهٔ زندگی بشر، یعنی سال‌ها پیش از تولد سن‌سیمون و سیسموندی و پرودن و رابرت آون و مارکس و انگلس و فرضیه‌های آنان - اعم از تخیلی یا علمی - حتی قبل از سوسیالیسم افراطی افلاطون وجود داشت و به معنای گسترش عدالت اجتماعی، رفاه عمومی و برچیدن تبعیض و... در رگ و پی پیشروان اصلاحات اجتماعی موج می‌زد. حال اگر این مفاهیم با آداب و سنن ایرانی تطبیق داده شود، نه غیرممکن است و نه جز توالی مطلوب دارد.

البته سوسیالیسم در دوران زندگی انسان‌های اولیه، یک کلیت بوده، در قالب شناخته شدهٔ امروزی و تحت یک نظام مدوّن نبوده و تنها در سده‌های اخیر تدوین گردیده است که القبای آن با ملی کردن صنایع بزرگ، بعد دولتی کردن و بعداً اجتماعی کردن، یعنی عمومی (غیراختصاصی) کردن ابزار تولید تحقق می‌یابد. ولی در زمان انسان‌های ابتدایی نیز به منظور آسایش قبیله، به شکل همیاری و تا حدودی همگانی بودن وسائل تولیدی وجود داشت. امروز هم در روستاهای ایران که هنوز تمدن ماشینی به کلی آنها را از سنت‌ها تهی نساخته، انواع این همیاری‌ها را می‌توان ملاحظه کرد.

به دنبال تجربه مارکسیسم روسی و لنینیسم - استالینیسم، برخی اندیشه‌وران اجتماعی به فکر احیای «سوسیالیسم با چهره انسانی» افتادند. در این نوع جامعه‌گرایی، تکامل دموکراسی دوران پنجاه ساله پریکلس معروف به «عصر طلایی» در مدنیّت آتن به چشم می‌خورد (سقراط در اوائل زندگی خود، اواخر آن عصر را درک کرده بود). در دوران معاصر، از دوره استالین تا امروز، بعضی از پیشگامان مشهور ارائه و ترویج سوسیالیسم با چهره انسانی عبارتند از خلیل ملکی (ایران ۱۳۲۹ خ - ۱۹۵۰ م) ایمره ناگی (مجارستان ۱۹۵۶ م) الکساندر دویچک (چکسلواکی ۱۹۶۸) و چند تن دیگر. (واسلاو هاول - از جمهوری چک ۱۹۹۰ - بیشتر یک دموکرات است)

\*

از میان نوشته‌هایی که خلیل ملکی بیش از بیست سال درباره سوسیالیسم ایرانی تدوین کرد، انتخاب چند مقاله کار ساده‌ای نبود. بنابراین کوشش گردید بین مقالات او که عمدتاً مربوط به دوران مبارزات جنبش ملی شدن صنعت نفت تا زمان حیات دکتر مصدق است چند مقاله برگزیده شود. ویرایش دو مقاله از این مجموعه حاصل تلاش دو تن از ارباب رأی و نظر است و حداقل نیمی از عنوان انتخابی برای کتاب هم مربوط به ابتکار یکی از آن دو نفر می‌باشد... چیزی جز سپاس نداریم که تقدیمشان کنیم. ویراستاری این مقاله‌ها برای نگارنده کار سخت و سنگینی بود. زیرا علاوه بر مشکلات دیگر، سبک نوشتاری ملکی خیلی روان نیست. با وجود این کوشش شد تا سیاق خاص نثر ملکی محفوظ بماند. ما جز تغییراتی بسیار کوتاه و کم در نوشته‌ها، یا گاه جابه‌جایی کلمات و نقطه‌گذاری کار دیگری انجام نداده‌ایم. در ضمن برای روشن شدن حوادث تاریخی پانویست‌هایی بر آن افزوده‌ایم که به علت ناپیوسته بودن

#### ۴ نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی

کار، ممکن است بعضاً تکراری باشد. و این همه، دلیل بر موفقیت نگارنده در ویراستن نوشته‌های ملکی نیست. ولی امیدواریم این خدمت ناچیز فرهنگی مورد عنایت اهل ادبیات سیاسی - اجتماعی و کلاسیک ایران قرار گیرد.

فکر انتخاب برخی از نوشته‌های ملکی و انتشار نهضت ملی ایران و عدالت اجتماعی در سال ۱۳۶۶ از خاطر نگارنده گذشت. اما تقدیر این بود که بیش از ده سال بعد به دست علاقه‌مندان این‌گونه آثار برسد.

ع. برهان

## سرنوشت تاریخی لیبرالیسم<sup>۱</sup>

لیبرالیسم دولت حاضر و ضرورت تحول آن به دموکراسی متمرکز

تراژدی اجتماعی یا صحنه حزن‌انگیز تاریخی سی‌ام تیر مانند انقلابات اجتماعی مشابه خود یک نکته تاریخی را بار دیگر در معرض آزمایش گذارد و نشان داد که پیروزی انقلابات اجتماعی از آن کمی نیست که آن را به وجود می‌آورد بلکه از آن کیفیتی است که آن را اداره می‌کند. نهضت ملی ایران یک جبهه وسیع ملی بوجود آورده که وجه مشترک تمام آن راندن نفوذ بیگانگان از کشور بود. اگر برای قشرهای بالای این نهضت، یعنی آنهایی که عملاً رهبری را در دست دارند کار با راندن بیگانگان پایان می‌یابد، برای توده‌های بزرگی که پایه وسیع نهضت را تشکیل می‌دهند، راندن نفوذ بیگانگان شروع کار است نه خاتمه آن.

با سقوط اخیر دولت آقای دکتر مصدق اساس و پایه نهضت لاقابل برای مدتی سخت در معرض آزمایش و در خطر بود، اما خطر به وسیله توده مردمی که قشرهای پایین نهضت را تشکیل می‌دهند با شجاعت بی‌نظیری از بین رفت، ولی رهبری نهضت که در برطرف کردن این خطر سهمی نداشت و یا سهم خیلی کوچکی داشت در عمل از نتایج آن یا برخوردار

شد و یا تاریخ بار دیگر تکرار شد [به این معنا که] قشرهای پائین جامعه که عامل عمده و قهرمان واقعی پیروزی بودند از ثمرات آن برخوردار نگردیدند.

نهضت ملی ایران در مسئله به جریان انداختن نفت بر اساس اصول ملی کردن آن در آستانه پیروزی است، اما اداره کردن صنعت ملی نفت که یکی از مترقی‌ترین صنایع جهان کنونی است در چارچوب رژیم اجتماعی حاضر و در صنایع و کشاورزی و فرهنگ عقب مانده غیر ممکن است. اگر ما بتوانیم سطح صنعت و کشاورزی و فرهنگ خود و خلاصه سطح تمدن و نظام اجتماعی خود را بالا ببریم و به سطح صنعت مترقی نفت برسائیم، یا باید سطح صنعت نفت پائین بیاید و یا خواهی نخواهی نفوذ اجنبی که نمی‌تواند از جریان یافتن نفت در جهان صرف نظر کند دوباره برقرار شود. بنابراین تجدید سازمان اجتماعی و تجدیدنظر عمیق در روابط طبقات اجتماعی که از کهنه‌ترین قرونش به ارث برده‌ایم، نه تنها ضرورت اجتناب‌ناپذیر تاریخی است و نه تنها به نفع طبقات محروم جامعه است بلکه در عین حال برای نگاهداری موجودیت و پیروزی‌های مشترک طبقات بالا و پائین اجتماع ضروری است.

مسئله حادی که در کانون مسائل اجتماعی امروز قرار دارد این است که آیا دکتر مصدق و دولت او و یا جبهه ملی برای حل مشکلات اجتماعی حاضر آمادگی دارد یا ندارد؟ آیا در بطن جبهه ملی یا نهضت ملی، نطفه‌ای بوجود آمده است که آماده انجام آن مسئولیت تاریخی باشد که کشور امروز در مقابلش قرار دارد؟ آیا دولت مصدق و یا این نطفه متشکل در نهضت ملی با مشکلات موجود، که زائیده رژیم اجتماعی کهنه است، و مشکلات نوینی که از ماوراء سرحدات ایجاد و بر ما تحمیل می‌شود می‌تواند مبارزه و بر آنها غلبه کند؟

برای دادن جواب روشن به این سئوالات باید سه قدرت موجود در ایران یعنی هیئت حاکمه و حزب توده و جبهه ملی را مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرارداد و خصیصه‌های اجتماعی هر کدام از آنها را در نظر گرفت.

باید معلوم شود که جبهه ملی پس از پیروزی در مبارزهٔ متفی بر ضد استعمار، در مرحلهٔ مثبت مبارزه، با خصیصه‌ها و روش‌های سابق خود باز می‌تواند توفیق داشته باشد؟ وگرنه چاره چیست و کدام راه را باید انتخاب کرد؟ جبهه ملی یا نطفه‌ای که در آن جبهه و نهضت بوجود آمده در چه جهتی باید رشد و تکامل یابد تا بر مشکلات غلبه کند؟

### مشخصات دولت ملی دکتر مصدق

اغلب جبهه ملی یا دولت ملی دکتر مصدق یکی فرض می‌شود. این فرض جزئی از حقیقت را در بر دارد نه تمام آن را. در هر حال، به طور خلاصه و تا حدی که مورد بحث و مطالعهٔ ماست دولت ملی حاضر دارای مشخصات اجتماعی زیر است:

- ۱- در مبارزه با نفوذ اجنبیان و برای راندن آن و در مقابله با فشار آنان قاطع و جدی و یک دنده است و شخصیت سیاسی دکتر مصدق این وظیفهٔ تاریخی را تا آستانهٔ پیروزی نهایی پیش برده است.
- ۲- هر چه در مقابل قدرت‌های متنفذ و سلطه‌جوی خارجی جدی و قاطع است در مقابل فئودالیت و سرمایه‌داران متنفذ، که اغلب همدست همان قدرت‌های خارجی هستند، معتدل و سست و عاری از قاطعیت است. در حقیقت دولت دکتر مصدق در مسئلهٔ تجدید سازمان اجتماعی رفورمیست خیلی معتدلی است و روابط اجتماعی کهنه و پوسیده را دست نمی‌زند و نگاهداری می‌کند و به جرح و تعدیل‌هایی که حتی از



حدود فکر بعضی از فئودال‌ها و سرمایه‌داران متنفذ پائین‌تر است قناعت می‌ورزد. به عبارت دیگر، دولت دکتر مصدق از جنبه داخلی ادامه‌دهنده همان رژیم اجتماعی حاضر است.

۳- یکی از تناقض‌هایی که از دو مشخصه اول ناشی می‌گردد این است که از طرفی در مقابل قدرت‌های بزرگ جهان قاطعیت دیده می‌شود از طرف دیگر سستی در مقابل ایادی داخلی آنان، که در دستگاه دولت و نظام اجتماعی منعطف حاضر نفوذ دارند. پس از راندن عمال مستقیم بیگانه از ایران لازمه رهبری نهضت ملی این بود که دستگاه دولتی قدیم را، که مؤثرترین آلت و ابزار استعمار است، همانطور ساخته و پرداخته قبول نمی‌کرد بلکه آن را می‌شکست و درهم می‌ریخت و از عناصر مفید آن به اتفاق عناصر ملی دیگر دستگاهی متناسب با هدف نهضت ملی به وجود می‌آورد. دولت دکتر مصدق از نتایج تلخ و تاریخی غفلتی که در این باره روا می‌دارد بکلی غافل است.

۴- منشأ دو مشخصه اخیر از اینجاست که دولت دکتر مصدق نه تنها نقشه‌های لازم برای تجدید سازمان اجتماعی و تنظیم اقتصادیات و امور مالی و بنای یک نظام اجتماعی نوین و متناسب با وضع زمان و مطابق با مرحله تکامل حاضر را ندارد و حتی یک دکترین یعنی مکتب اجتماعی نوین نیز دارا نیست بلکه، در عمل، با توسل به اصلاحات سطحی مدافع رژیم حاکمه است.

عدم مداخله دولت در امور اجتماعی ناشی از آزادیخواهی دکتر مصدق است که در مقابل طرفداران مداخله جدی دولت در تنظیم امور و مشکلات اجتماعی قرار دارد.

یکی از نتایج این عدم مداخله آزادیخواهانه این است که عوامل مختلف اجتماعی و در حقیقت متنفذترین و مجهزترین آن‌ها جریان

حوادث اجتماعی و قانون‌گذاری و اجرا و قضاوت را تحت نفوذ خود قرار می‌دهند و دولت به خود حق نمی‌دهد که به نفع یک طبقه و به ضرر طبقه دیگر در جریان حوادث دخالت کند، و عملاً نتیجه این وضع به نفع آن‌هایی است که قدرت پول و سرنیزه در دستشان است. بدین معنی که قدرت زر و زور نه تنها طبقات محروم را در یوغ رقیت نگاه می‌دارد بلکه بر ضد خود دولت نیز به کار می‌رود. این خصلت آزادیخواهانه یا عدم‌مداخله دولت در جریان امور و واگذار کردن حوادث به یاری عوامل مختلف اجتماعی نه تنها به صاحبان زر و زور اجازه می‌دهد که از نظریات اصلاح‌طلبانه سطحی دولت جلوگیری و آن‌ها را خنثی کنند و وضع را از سابق هم بدتر سازند، بلکه میدان وسیعتر و خطرناک‌تر را به حزب توده می‌دهد که جریان عادی امور را به نفع هدف‌های خود فلج کند و در حقیقت از وسائل مادی و معنوی دولت برای به زمین زدن آن استفاده برد.

### مشخصات حزب توده

بارزترین مشخصه سیاست اجتماعی رهبران حزب توده، اولاً، این است که مشکلات اجتماعی و راه‌حل‌نهایی آن‌ها را در مقتضیات محلی نمی‌دانند، یعنی هم مشکلات و هم راه‌حل آن‌ها را جزئی از یک مسئله اساسی جهانی می‌شمارند که دو مرکز اصلی آن‌ها در واشنگتن و مسکو قرار دارد. در واشنگتن دشمن مطلق و شماره یک ملل، از جمله ملت ایران، و در مسکو، دوست مطلق و شماره یک ملل، از جمله ملت ایران، وجود دارد، پس لزومی ندارد که درباره مسائل اجتماعی و مشکلات و محرومیت‌ها زیاد فکر کرد. تنها لازم است که عمل کرد و اطاعت کرد و کلیه مساعی را هماهنگ با مرکزی ساخت که تنها ملجاء صلح و سلم و سلامت است.

دومین مشخصه‌ای که از اولی ناشی می‌شود تقویت بلاشروط دژ «سوسیالیسم» مسکو و تخریب و تضعیف بلاشروط قطب امریکا است و چون دولت و یا دولت‌های ایران از جمله جبهه ملی و دولت دکتر مصدق پیرو مطلق و بلاشروط مسکو نیستند، پس متعلق به اردوگاه دیگرند و تنها با تخریب و فلج کردن کار اینگونه دولت‌هاست که اردوگاه امپریالیسم ضعیف و اردوگاه سوسیالیسم تقویت می‌شود.

مشخصه اجتماعی سوم حزب توده و احزاب مشابه آن است که، در انتظار جنگ سوم جهانی، در کشورهایی که جزء بلوک شوروی نیستند سیاست و برنامه ساختمانی ندارند و بالعکس سیاست منفی خرابکاری دارند و برای رسیدن به این هدف، که خدمت به سوسیالیسم جهانی می‌دانند، توسل به هر وسیله را مشروع می‌دانند و اصل «هدف» وسیله را توجیه می‌کند. هرگز و در هیچ زمان به اندازه احزاب کمینفرمی حاضر دنیا مورد استفاده قرار نگرفته است. در این احزاب حربه‌های تبلیغاتی مجهز با کلیه وسائل مادی و معنوی قرن بیستم و در تحت تأثیر قرار دادن روحیه افراد با ترساندن و یا تشویق آنان از هر راه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

### مشخصات صاحبان امتیازات طبقاتی در ایران

مشخصات اجتماعی این طبقه نزد عموم مردم ایران معروف‌تر از آن است که حتی لزومی به اشاره داشته باشد. در این مورد تنها به تذکر این نکته اکتفا می‌کنیم که این طبقات ممتاز و در عین حال منحط به مناسبت حمایتی که از طرف دولت‌های استعماری می‌شوند در صورتی که امکان پیدا کنند و نتوانند با وسائل ظاهراً دموکراتیک حکومت خود را ادامه دهند، حاضرند به دموکراسی صوری و اصول پارلمانی پشت پا زنند و با

خشن‌ترین روش‌هایی که امروز معروف به فاشیسم است حکومت خود را ادامه دهند و در صورتی که جبهه ملی و یا هر نهضت ملی دیگر نتواند وظیفه تاریخی خود را انجام دهد، این طبقات صاحب امتیاز به بهانه ساکت کردن حزب توده آماده استقرار زور و قدرت خود هستند.

### طرح مسئله‌ای که در این مقاله حل آن مورد توجه است

پس از توجه کلی و اجمالی به مشخصات و مختصات جبهه ملی و حزب توده و طبقات صاحب امتیاز ایران و پشتیبانان خارجی آنان، سؤال این است که آیا جبهه ملی توسط دولت ملی آقای دکتر مصدق و یا دولتی مشابه آن قادر است مشکلات اجتماعی حاضر را حل کند و بر آن دو مشکل و مانع بزرگ چیره شود و اگر اینطور نباشد آیا ممکن است جبهه ملی اصول اجتماعی دیگری را انتخاب کند تا بر این مشکلاتی که از طبیعت جامعه حاضر ناشی می‌گردد و همچنین فشارهایی که از خارج بدست عوامل داخلی بر ایران تحمیل می‌شود غلبه کند؟

پیش از این که این مسئله تجزیه و تحلیل شود و جواب سؤال بدست آید مفید به نظر می‌رسد که به موارد تاریخی مشابه رجوع کنیم. زیرا در مسائل اجتماعی بهترین مرجع قضاوت، آزمایش‌های تاریخی و مقایسه آنها با یکدیگر است با در نظر گرفتن اختلاف اوضاع و تفاوت مقتضیات زمانی و مکانی هر آزمایش. مختصاتی که برای دولت ملی آقای دکتر مصدق ذکر شد اصولاً منطبق با کلیات مکتب لیبرالیسم است. این مکتب در طی دوره صنعتی معاصر دچار سرنوشتی بوده است که مطالعه و مقایسه آن با وضع کشور و در نظر گرفتن اوضاع و احوال دوره فعلی ایران، ما را به حل مسئله‌ای که مورد توجه است خیلی نزدیک خواهد کرد.

اگر لیبرالیسم قرن نوزده اروپا در مخالفت با فئودالیتة جدی و قاطع بود، لیبرالیسم دولت ملی ایران به مناسبت اوضاع و احوال، فقط در مقابل امپریالیسم غربی قاطعیت دارد و مانند لیبرالیسم دوره انقلاب صنعتی، که مدافع رژیم موجود سرمایه‌داری و طرفدار اصلاحات کم و بیش سطحی یا عمقی در دستگاه بود ولی اساس و پایه آن را مورد حمله قرار نمی‌داد، مکتب لیبرال حاضر ایران نیز رژیم اجتماعی مخلوط از فئودالیتة و سرمایه‌داری را تنها از لحاظ سطحی مورد توجه اصلاح‌طلبانه قرار می‌دهد، ولی اساس آن را هرگز در معرض انتقاد جدی قرار نمی‌دهد و روابط اجتماعی موجود را در اصول کلیش حفظ می‌کند و وظیفه دولت را مداخله در جریان حوادث و تغییر روابط نمی‌داند و دستگاه دولتی موروثی را همانطوری که هست اصولاً قبول دارد.

در هر حال، برای روشن شدن مطلب، ما سرنوشت لیبرالیسم را در قرن نوزده و مخصوصاً در دهه‌های اخیر قرن بیست مورد توجه قرار می‌دهیم و از هم اکنون مجموع ملاحظاتی را که در سطور آینده خواهیم کرد می‌توانیم اینطور خلاصه کنیم: لیبرالیسم در قرن نوزده و اوایل قرن بیستم یعنی تا حدود ۱۹۱۴ به تمرکز و تراکم ثروت و تجزیه جوامع بشری به طبقات کاملاً متمایز و ایجاد فقر و بدبختی منجر شد و پس از این تاریخ در اشکال مختلف خود، اول بار به فاشیسم و در مرحله بعد و در شرائط مساعد به کمونیسم منجر گردید. مطالعه این آزمایش‌های تاریخی باز نشان می‌دهد که فاشیسم و کمونیسم نوع کمیترم هیچکدام یک مرحله غیر قابل اجتناب نیستند و در حقیقت مکاتب و یا نظامات اجتماعی معینی وجود دارند که می‌توانند جانشین لیبرالیسم بورژوازی شوند و از ظهور فاشیسم و کمینفرمیسم جلوگیری کنند.

### سرنوشت تاریخی لیبرالیسم در دو قرن اخیر

با پیدا شدن دوره صنعت نوین در قرن نوزدهم، لیبرالیسم اقتصادی نوزاد مندرجاً مکتب کسانی می‌شود که صنعت و سرمایه‌داری را تعریف و تمجید می‌کردند و سعادت اکثریت بزرگ جامعه را در سایه اصول صنعتی سرمایه‌داری امکان‌پذیر می‌دانستند.

با پیدا شدن صنعت جدید در شهرهای بزرگ، مسائل نوینی از قبیل فقر و بدبختی کارگران کاردار و بیکار و بحران و تولید بیش از حد لزوم و غیره، به وجود آمده بود. لیبرال‌ها پدیده‌های اجتماعی مذکور را مولود اصول سرمایه‌داری نمی‌دانستند بلکه آن را نتیجه مداخله دولت برای حمایت از صنایع و یا حمایت از طبقات محروم و تجدید رقابت آزاد و از بین بردن سدهای گمرکی که آزادی بازرگانی را محدود می‌کرد، می‌شمردند. لیبرال‌ها عقیده داشتند که رقابت آزاد و عرضه و تقاضا بهترین تنظیم‌کننده امور اقتصادی است و بهترین دولت، دولتی است که آزادی رقابت و بازرگانی را تأمین کند و در جریان وقایع اجتماعی به نفع طبقه‌ای و به ضرر طبقه دیگر اصلاً دخالت ننماید و ابتکار را به خود مردم واگذارد. در مقابل لیبرال‌ها طرفداران مداخله دولت نشان می‌دادند که کلیه پدیده‌های اجتماعی صنعت نوین مولود اصول سرمایه‌داری است و برای تنظیم اقتصادیات و تولید مطابق نقشه و حمایت «کارگران بدون وسیله» در مقابل «کارفرمایان مجهز به هر وسیله» و برای تنظیم قوانین و مقررات در مسائل اجتماعی و سیاسی و حمایت اقتصادی و سیاسی عامه مردم، دخالت دولت را ضروری می‌شمردند.

روی هم رفته، علی‌رغم رشد و تکامل سوسیالیسم در قرن نوزدهم، لیبرالیسم مکتب حکومت‌ها و دولت‌های آن قرن است. گرچه طرفداران

رقابت آزاد و لیبرالیستی که اشکال مختلف به خود گرفت، بعضی از مشکلات آتی صنعت و بازرگانی را در قرن نوزده حل کردند و پیروزی بدست آوردند، معذالک در طی قرن نوزده پیروی از اصول لیبرالیسم در کشورهای صنعتی باعث تمرکز و تراکم بیشتر سرمایه و همزمان با آن سبب تشدید اختلاف سطح زندگی طبقات گردید. در حقیقت، آن آزادی که لیبرالیسم مدعی بود به طور متساوی به همه ارزانی می‌دارد، در عمل آزادی سرمایه‌داران و متنفذین ثروتمند بود که به زور پول، درجه بهره‌برداری از طبقات محروم را بالا می‌بردند و در نتیجه رقابت و تولید بدون نقشه باعث تولید کالای بیش از حد لزوم و بحران و بیکاری و فقر و بدبختی و هرج و مرج اجتماعی و اقتصادی می‌شد و مشکلات سیاسی گوناگونی به وجود می‌آورد که در سراسر قرن نوزده دیده می‌شد.

مکتب لیبرالیسم و رقابت آزاد آن نه تنها تناقضات اجتماعی و فقر و بدبختی را در داخل جامعه سرمایه‌داری تشدید می‌کرد بلکه تناقض و اختلاف سطح زندگی را بین کشور صنعتی از طرفی و کشورهای عقب مانده، که اغلب به مستعمرات تبدیل شدند، از طرف دیگر، بیشتر می‌کرد. در این رقابت آزاد، بعضی از کشورهای صنعتی نسبت به سایر کشورها بیشتر پیشرفت می‌کردند.

اگر قرن نوزده را بتوان قرن حکومت لیبرالیسم نامید، دوره پس از جنگ اول جهانی را باید دوره محکومیت این مکتب نام گذارد.

### نقش لیبرالیسم در بین دو جنگ جهانی

وقایع سیاسی و اجتماعی کشورهای اروپا بین دو جنگ جهانی اخیر عملاً و در ضمن آزمایش‌های تاریخی این حقیقت را نشان می‌دهد که حکومت لیبرالیسم یعنی نداشتن دکترین صحیح اقتصادی و اجتماعی و فقدان کار

اجتماعی مطابق نقشه و عدم مداخله جدی دولت در تصحیح روابط اجتماعی بین طبقات، خواهی نخواهی به تقویت کمونیسم و فاشیسم، که عکس‌العمل مستقیم لیبرال منشی است، منجر می‌شود، ولی در کشورهایی که سوسیالیسم اقل‌کم و بیش نفوذ مستقیم یا غیرمستقیم در حکومت دارد و کار کم و بیش مطابق نقشه در مسائل اجتماعی و اقتصادی پیش می‌رود هم از کمونیسم مسکویی و هم از فاشیسم جلوگیری می‌کرد.

در بین دو جنگ اخیر در سه کشور اروپایی فرانسه و ایتالیا و آلمان لیبرالیسم به اشکال مختلف حکمفرما بود و طبیعتاً هم کمونیسم مسکویی و هم فاشیسم به عنوان عکس‌العمل آن ظاهر شد و در مواردی فاشیسم مستقیماً قدرت را در دست گرفت. سوسیال دموکراسی آلمان پس از جنگ قدرت حکومت را به چنگ آورد و در اوائل کار لااقل از لحاظ سیاسی کم و بیش به برنامه سوسیالیستی خود توجه داشت، ولی در نتیجه لزوم اتحاد با سایر عناصر بر ضد کمونیست‌هایی که خرابکاری می‌کردند، و همچنین در نتیجه فرصت‌طلبی و سازشکاری خاصی که رهبران سوسیال دموکرات آلمان دچار آن گردیدند، افکار لیبرال در آنها نفوذ پیدا کرد و در حقیقت رنگ و روی طرفداران سرمایه‌داری را به آنها داد، یعنی آنها را آمبورژوازه<sup>۲</sup> کرد.

در نتیجه سستی و عدم مداخله دولت سوسیال دموکرات آلمان، که افکار لیبرال‌ها را در عمل خط‌مشی خود قرار داده بود، فقر و بدبختی بر مردم حکومت می‌کرد، و در نتیجه کمونیسم زمینه به دست می‌آورد و فاشیسم به عنوان عکس‌العمل آن رفته‌رفته به طور موازی با کمونیسم نیرومند می‌شد. دولت آلمان، به عنوان تماشاچی آزادیخواه و لیبرال، جنگ و جدال روزانه و اخلاص و خرابکاری کمونیست‌ها و فاشیست‌ها را



تماشا می‌کرد. این دو گروه که با استفاده از ضعف دولت یعنی افکار آزادیخواهانه و لیبرال منشانه و بی‌نقشگی آن در تمام ادارات نفوذ می‌کردند، دولت آلمان از خود دفاع نمی‌کرد و حساسترین مراکز قدرت یا به دست کمونیست‌ها افتاده بود یا به دست فاشیست‌ها. چندین بار از تصفیه دستگاه دولت بحث به میان آمد و قوانین و مقرراتی تصویب شد، ولی در اثر بی‌نقشگی و نداشتن قاطعیت، کار تصفیه را به آن‌هایی که باید تصفیه می‌شدند، سپردند. زیرا می‌خواستند کار به دست اشخاص «بی‌طرف» و «خوب» و «معتدل» باشد تا از «تشنج» بیشتر اجتناب شود، ولی روش کمونیست‌ها و فاشیست‌ها روشی نبود که با وسائل معمول قرن نوزدهم، لیبرال منشانه بتوان با آن مقابله کرد. در نتیجه، حکومت سوسیال دموکرات لیبرال شده آلمان با دست خود قبر خود را کند و به خاطر پشت پا زدن به دکترین اجتماعی خود و تسلیم شدن به دکترین سرمایه‌داران لیبرال و بدون نقشه، جای خود را به فاشیست‌هایی سپرد که یک اقتصاد رهبری شده و کار اجتماعی مطابق نقشه را برای حل مشکلات اجتماعی اعلام می‌کردند. در ایتالیا پس از جنگ، حکومت افکار لیبرال و بدون نقشه بدتر از آلمان بود. رقابت آزاد و آزادی سرمایه‌داران و متنفذین، میدان وسیعی برای رشد کمونیسم ایجاد کرده بود. کارخانه‌ها از طرف کارگران اشغال می‌شد و اگر ارتش و ژاندارمری با زور خونریزی و خشونت کارخانه‌ها را پس می‌گرفتند، نفوذ کمونیست‌ها در دستگاه، آن پیروزی نظامی را از راه اداری و سیاسی خنثی می‌کرد و دولت از عهده امور انتظامی بر نمی‌آمد. مثلاً سی نفر فاشیست، یک شهر و حتی پایتخت را در تحت نفوذ و قدرت خود می‌گرفتند و دستگاه عظیم شهرانی نمی‌توانست از اخلاص سی نفر فاشیست<sup>۳</sup> یا دوست نفر آژیتاتور<sup>۲</sup> کمونیست جلوگیری کند. چون دولت نقشه نداشت، کمونیست‌ها از

طرفی و فاشیست‌ها از طرف دیگر، نقشه‌های دقیق و خشن خود را به جامعه تحمیل می‌کردند. این دو پهلوان مشغول کشتی گرفتن برای اشغال مقام قهرمانی بودند و دولت هم که دستخوش این برد و باخت بود، تماشاچی این زد و خورد خونین بود و نمی‌توانست جلوی آن را بگیرد تا این که هجوم چهل هزار نفر فاشیست به رم لیبرالیسم را در ایتالیا برانداخت.

هرج و مرج لیبرال‌منشانه در فرانسه نیز حکمفرما بود. انگلستان اگرچه به خاطر نفوذ مستقیم و گاهی غیرمستقیم سوسیالیست‌ها توانسته بود در صحنه سیاست از قدرت گرفتن فاشیسم و کمونیسم جلوگیری کند، معذک آثار مکتب لیبرالیسم انگلستان به شکل شکست مفتضحانه دونکرک و از آن فرانسه به شکل تسلیم بلاشرط آن کشور به آلمان ظاهر شد.

اگر کشورهای کوچک اروپا از قبیل سوئد، فنلاند، و دانمارک را نیز در نظر آوریم و نفوذ کمونیسم و فاشیسم را در کشورهای دیگر اروپایی بسنجیم، معلوم خواهد شد که نفوذ این دو عنصر با بی‌نقصی دولت‌های لیبرال نسبت معکوس و با کار مطابق نقشه دولت‌های سوسیالیستی و یا نیمه‌سوسیالیستی و یا دولت‌هایی که تحت نفوذ احزاب سوسیال دموکرات نسبتاً منطقی بوده‌اند، نسبت مستقیم داشته است.

محکومیت نهایی لیبرالیسم و راه‌حلی که پس از جنگ جهانی اخیر پیدا می‌شود

اگر سوسیال دموکرات‌های لیبرال و سایر لیبرال‌ها با کمونیست‌ها در میدان دادن به هیتلر شریک‌جرمند، لااقل کمونیست‌ها این دلخوشی را

دارند که از این آزمایش تلخ به تنهایی بهره‌برداری کردند و لیبرال‌ها را علاوه بر محکوم کردن ابدی، آلت و ابزاری برای موفقیت‌های خود قرار دادند ولی پس از جنگ جهانی اخیر یک حقیقت دیگر نیز روشن شد و آن این است که دولت نیرومند شوروی و فاتح استالین گراد و برلن، که تا امروز تقریباً مایهٔ امید سوسیالیست‌های جهان بود، پس از این پیروزی‌ها در یالتا و پتسدام خود را آنطوری که باید نشان داد و در مورد کشورهای بالتیک و بالکان خویش را مصداق واقعی یک دولت توسعه‌طلب و متجاوز معرفی کرد و عده‌ای از معتقداتش را از دست داد و امیدها و آرزوهای سوسیالیست‌ها و طرفداران خود را سرانجام تبدیل به یأس کرد. ولی تنها عدهٔ معدودی آنطوری که باید و شاید این حقائق را می‌دیدند و بیشتر تودهٔ مردم که با دستگاه رهبری نهضت‌های کارگری آشنا نبودند، نمی‌توانستند حقیقت را آنطوری که هست درک کنند. برای تودهٔ مردم هنوز کمونیسم شوروی و قهرمان غلبه بر فاشیسم، جاذبهٔ فوق‌العاده داشت. پس از پیروزی متفقین، صرف‌نظر از جاذبه‌ای که کمونیسم شوروی برای تودهٔ مردم داشت، حالت‌روانی خاصی نیز درعامة مردم اروپا بوجود آمد که خیلی جالب توجه و قابل مقایسه با وضع حاضر ایران است.

### انسان نوین قرن بیست یعنی انسان مضطرب و نگران

جنگ جهانی اخیر تحولی در وضع اروپا نسبت به بقیهٔ جهان به وجود آورد. مراکز صنعتی اروپا ویران شده و در عوض دو مرکز با دو قطب با ظرفیت صنعتی قویتر از سابق از بوتۀ جنگ عالمگیر بیرون آمدند. امریکا زرادخانه دول دموکراسی بود و روسیهٔ شوروی، با آن مراکز صنعتی که به نقاط دوردست منتقل کرده بود و با پیاده کردن و انتقال دادن قسمت اعظم

کارخانه‌های کشورهای اشغال شده و یا «آزاد شده» از طرف ارتش سرخ ظرفیت صنعتی قابل ملاحظه‌ای به دست آورده بود.

اروپا در قرن نوزده و نیمه اول قرن بیستم، به خاطر داشتن ظرفیت صنعتی عظیم و متمرکز، قدرت انبساط و توسعه طلبی پیدا کرده و جهانی را در قلمرو صنایع خود وارد ساخته و تسخیر کرده بود و شعار «نفوذ به طرف شرق» می‌داد. اما پس از جنگ، صنعت عظیم امریکا از طرفی و صنایع جوان و قابل انبساط و توسعه شوروی از طرف دیگر، با پشتیبانی ارتش فاتح و ژنرال‌های مغرور و جوان آن کشور، به اروپا و دیگر نقاط جهان رو کرده و «نفوذ به طرف شرق» هیتلر یکصد و هشتاد درجه تغییر جهت پیدا کرده و به شعار استالینی «نفوذ به طرف غرب» مبدل شده بود. با این وضع اقتصادی منقلب، اروپا ویران و دچار قحطی بود و اگر «اونرا - موسسه تهیه خواربار امریکا برای اروپا» صدقه سری به اروپائیان غربی و شرقی نمی‌داد، میلیون‌ها مردم در آستانه پیروزی از گرسنگی جان می‌دادند. مرد متوسط اروپایی، که جانی از کوره آتش جنگ و باران فولاد مذاب بدر برده و یا از کنار کوره‌های آدم‌سوزی و بازداشتگاه‌های هولناک هیتلری و یا از اسارت پشت‌پرده شوروی برگشته بود، با مردم متوسط دیگر اروپا، که اعصاب خود را در ضمن بمباران‌های هوایی از دست داده بودند، خاطرات و تجربیات خود را مبادله می‌کرد.<sup>۵</sup> آن‌ها در روحيات هم تأثیر می‌نمودند و اضطراب و نگرانی روحی خود را در یکدیگر تلقین و تکمیل می‌کردند. میلیون‌ها اروپایی آخرین رمق و عصب خود را یکبار در ساختن دیوار عظیم آتلانتیک هیتلری و بار دیگر در خراب کردن آن از دست داده بودند و به معنی واقعی کلمه، غذای بخور و نمیر و آخرین قطرات خون خود را برای برافراشتن دیواری که اروپای هیتلری را می‌بایست از چشم زخم متفقین غربی نجات دهد، به مصرف

رسانده بودند. اروپایی که صنعت و مسکن و جوانان و پیران و ثروت مادی و معنوی خود را فدای پیروزی و صلح کرده بود، پس از به دست آوردن پیروزی و صلح خود را در آستانه فقر و شکست و جنگ نوینی می‌دید که بدتر از گذشته، آینده نزدیک او را تهدید می‌کند. چندین میلیون ارتش پیروزمند شوروی، که سر تا پا مجهز بودند، مرخص نشده و با ژنرال‌های مغرور و جوان خود آماده فرمان بودند. احزاب کمونیست فرانسه و ایتالیا از استقبال از ارتش سرخ دم می‌زدند و میلیون‌ها نفر اعضای احزاب کمونیست، که سیاست ساختمانی حزب خود را پس از جنگ به سیاست خرابکاری و آژیتاتوری تبدیل کرده بودند، تخم ترس و وحشت می‌پراکندند و هر روز از تغییر دادن رژیم و سرازیر شدن ارتش پیروزمند و رهایی بخش شوروی دم می‌زدند. چند هزار کیلومتر مرز مشترک بین اروپای غربی و شرقی مانند کابوس وحشتناکی از طرف کمونیست‌ها به رخ دیگران کشیده می‌شد و از فساد و انحطاط رژیم سرمایه‌داری و هیئت حاکمه حقایق و در عین حال افسانه‌ها نقل می‌گردید. همانطور که در زمان ظهور هیتلر و توسعه فاشیسم ایالات و ولایات و کشورهای اروپایی از نوع اطیش هم‌رنگ فاشیسم می‌گردید، کشورهای بالکان یکی پس از دیگری اشغال یا «آزاد» می‌شدند و در حقیقت دستگاه‌های گیرنده آن کشورها مطابق امواج مسکو میزان می‌گردید. این اخبار در روحیه انسان‌های اروپا و ارواح مضطرب و نگران‌شان تأثیر می‌کرد و آینده را از آن کمونیسم جلوه‌گر می‌ساخت. قحطی و گرسنگی اروپا را تهدید می‌کرد و همه چیز جیره‌بندی و نایاب بود. در جلو دکان‌های غذافروشی و رستوران‌ها و اتوبوس‌ها و راه‌آهن و سینما و تئاتر، مردم پشت سر هم منتظر نوبت بودند و در واقع انسان‌ها تبدیل به ماشین‌های انتظار شده بودند.

اوضاع اقتصادی و اجتماعی و سیاسی دوره پس از جنگ نه تنها مایه تسلیتی برای روح مضطرب و نگران انسان اروپایی رهایی یافته از کوره جنگ نبود، بلکه امراض روحی او را حادثتر و عمیق‌تر می‌کرد. پیچیدگی‌ها و ابهام‌های نوینی بوجود می‌آمد، و در نتیجه، انسان نوین اروپا هرگونه معیاری را در فکر کردن از دست داده و آزادی را به قیمت گران به دست می‌آورد، ولی نمی‌توانست و نمی‌خواست که از آن آزادی استفاده کند. فاشیسم و کمونیسم و لیبرالیسم و ده‌ها «ایسم» دیگر به فکر و روح او عرضه و تحمیل می‌شد و او مجدداً خود را از زیر بار سنگین آن‌ها رها می‌کرد. او آزاد بود که یکی را از بین آن‌ها انتخاب کند، ولی حیران و سرگردان بود که کدام را برگزیند. از آزادی در انتخاب معذب بود. نمی‌توانست قضاوت کند زیرا دستگاه‌های عظیم تبلیغاتی بدترین قضاوت‌ها را به عنوان صحیح‌ترین آن‌ها به او تحمیل کرده بودند و تبلیغات دیگران را خراب کرده و جانشین آن شده بودند تا که بار دیگر جای خود را به قضاوت تازه‌تری بدهند. او از آزادی در انتخاب و آزادی در قضاوت خسته و گریزان شده بود و احتیاج به انضباط روحی و فکری داشت. احتیاج به نیروی اخلاقی و جسمانی داشت تا او را تحت حمایت خود بگیرد، آزادی را از او بستاند و بجای آن اطمینان و امنیت به او ببخشد و او را از رنج و عذاب فکر کردن رها کند؛ یعنی فرمان بدهد و او اجرا نماید؛ همانطور که در میدان جنگ و در روزها و شب‌های جنگ گوش به فرمان مافوق و آزر حمله هوایی داشت. در محیط خردکننده و خفه‌کننده‌ای که انسان نوین بعد از جنگ اروپا دچار آن بود، از دو قطب مختلف جهان، یعنی مسکو و واشنگتن، دو قدرت بزرگ هر کدام با اسلحه ایدئولوژیک و با وسائل مادی و معنوی خود به اروپا فشار می‌آوردند و درصدد تسخیر آن از جهت مادی و معنوی بودند. انسان

نورین اروپا، یعنی انسان مضطرب و نگران از سیاستمداران و یا سومالیست‌های لیبرال خود فایده‌ای نمی‌دید. میلیون‌ها نفر جاذبه این دو قطب را در خود حس می‌کردند و به طرف کمونیسم شوروی و یا طرز زندگی امریکایی و دلار رومی آوردند.

### اقول تمدن مغرب‌زمین

لحظاتی اروپا مردد است و بین دو قطب نوسان می‌کند. امکانی غیر از جذب شدن در یکی از این دو قطب نمی‌بیند. طبقاتی جلب و جذب طرز زندگی امریکایی می‌شوند و قدرتی که از آن‌ها حمایت کند، نمی‌یابند. حتی انگلستان، که کمتر دچار نوسان‌ها شده و در پناه امواج دریا آرامش نسبی خود را از دست نداده و در جنگ تنها از راه هوا مورد حمله بوده است، در مقابل امریکا و دلار امریکایی خود را ضعیف و زبون حس می‌کند و حتی خود را ایالت چهل و نهم امریکا می‌بیند. لردهای متکبر انگلیسی و جنتلمن‌های محترم انگلستان که برای «عزت و شرافت» انگلیس اهمیت تاریخی قائل‌اند می‌بینند که با عزت‌نفس‌ترین مردم انگلستان حتی زنان و دختران محترم انگلیسی در مقابل دلار سربازان امریکایی سخت‌ترین ضعف‌ها را نشان می‌دهند. پس از جنگ اروپای مضطرب و گرسنه در مقابل دلار امریکایی سر تسلیم فرود می‌آورد و جنتلمن‌های لندن با کمال تأسف و تأثر و بعضی با کمال بی‌اعتنایی ملاحظه می‌کردند که در موقع عزیمت قطار سربازان امریکایی، دختران انگلیسی با کمال ضعف و زیبونی و گریه و ناله، با نوزادانی در بغل خود از سربازان امریکایی که تبسمی بر لب دارند خداحافظی می‌کنند. کمونیسم با دگرین اجتماعی انقلابی خود و با پیروزی درخشان قدرت شوروی مخصوصاً به خاطر وجود ارتش مجهز و مهیای چند میلیونی خود، که

امپراطوری عظیمی در خاک آسیا و اروپا بوجود آورده است، جاذبه بی‌مانندی برای ارواح و افکار حیران و سرگردان دارد. آنجاست که مضطرب‌ها و نگران‌ها اطمینان و امنیت، و بی‌مکتب‌ها و لیبرال‌ها، که از هرج و مرج و آزادی و حیرانی سیر شده‌اند، نقشه و انضباط، و فرصت‌طلبان و سیرکنندگان در خلأ تکیه‌گاه و پشتیبان پیدا می‌کنند. زمانی که تمدن معنوی اروپا موقتاً در حال رکود و سکون بود و خود را باخته بود، بالشویسم هر آنچه را که این انسان نگران و مضطرب لازم داشت به او می‌داد و لیبرال‌ها و سوسیال دموکرات‌های لیبرال شده نیز غیر از تسلیم و رضا در مقابل کمونیسم و غیر از «اتلاف»، که معنی تسلیم داشت، چاره‌ای نمی‌دیدند.

حتی آن‌هایی که از کمونیسم مانند طاعون می‌ترسیدند و از آن متنفر بودند، به آن پناه می‌بردند. در روزهایی که انتحار رواج پیدا کرده بود، انتحار سیاسی بیشتر از انتحار جسمانی رواج داشت. آن‌هایی که می‌خواهند خود را چند لحظه بعد به امواج خروشان دریا تسلیم کنند و آرامش خود را در آنجا باز یابند، عظمت و ابهت را تنها در امواج دریای بی‌کران پیدا می‌کنند. برای بشر هر آنچه مبهم و ناشناخته است عظمت دارد و انسان خود را در مقابل آن کوچک حس می‌کند. نسبت به مبهم و پیچیده و ناشناختنی حس احترام دارد و آنرا عظیم و با ابهت حس می‌کند. همینطور در اروپا عده‌ای در کمونیسم، ایدئولوژی خود را جستجو می‌کردند و عده‌ای دیگر، که مهبای خودکشی و تسلیم شدن بودند، خود را در مقابل ابهام و پیچیدگی و قدرت بزرگ کمونیسم کوچک حس می‌کردند و بالاخره بدون فکر و تعقل خود را تسلیم آن می‌کردند. در همین کشور خودمان ایران از چند نفری که بدون افراق از کمونیسم مانند مرگ و طاعون می‌ترسند بارها شنیده‌ام که اگر به حزبی وارد شوند حزب



توده خواهد بود و برادران یا اقوام جوان آنان از هم اکنون عضویت حزب توده را قبول کرده‌اند. فتودال‌ها و سرمایه‌داران و روشن‌فکرانی که عمری در خدمت زر و زور بوده‌اند بر اثر ترس و ضعف و زبونی و نداشتن اعتماد به نفس و نیافتن راه گریز به دشمن تسلیم می‌شوند و او را تقویت می‌کنند.

### اروپا خود را باز می‌یابد

تمدن اروپای غربی، که مادر مدنیت امریکا و شوروی است، نمی‌توانست مدت مدیدی در مقابل این حمله و هجوم بدون عکس‌العمل باقی بماند. صرف‌نظر از کشورهایمانند انگلستان و بلژیک و هلند و سوئد و دانمارک که از اول کار زیاد در معرض نوسانات نبوده‌اند و در عمل نیز کاملاً دچار آن انحطاط و زبونی نشده بودند، در کشورهای فرانسه و ایتالیا نیز متدرجاً صداهایی شنیده شد و تصمیم‌ها و اراده‌هایی بوجود آمد که مقامات در مقابل توسعه‌طلبی امریکا و شوروی هر دو را خواهان بود. تندروی امریکا و شوروی و مخصوصاً سیاست احزاب کمونیست اروپای غربی برای خرابکاری و ایجاد بحران و هرج و مرج، کسان بسیاری را حتی در صفوف خود کمونیست‌ها بیدار ساخت و عکس‌العملی ایجاد کرد. در بدو امر یک جبهه وسیع ملی از کلیه طبقاتی که مایل به مقاومت بودند بوجود آمد و کم‌کم رشد و تکامل و توسعه پیدا کرد. رفتار سربازان بی‌بندوبار امریکایی در اروپا و تقاضای سیاستمداران امریکا و تجاوزات بی‌درپی شوروی در بالکان و روش خشن و بدون ملاحظه رهبران احزاب کمونیست به رشد و تکامل این جبهه وسیع ملی در اروپا، به امکان پایداری در مقابل دو قدرت پیروزمند، که نیرومندتر از سابق از جنگ بیرون آمده بودند، کمک کرد.

این جبهه وسیع ملی گاهی به شکل نیروی مقاوم در مقابل دو قدرت بزرگ و زمانی به شکل ائتلاف احزاب مختلف در برابر تمایلات فاشیستی، از طرفی، و تمایلات کمونیستی نوع مسکو، از طرف دیگر، تظاهر می‌کرد. بوجود آمدن این جبهه مقاومت لازم بود ولی کافی نمی‌نمود، زیرا این جبهه بی‌بندوبار نمی‌توانست در مقابل دکترین انقلابی کمونیسم و در مقابل اصول کار مطابق نقشه و روش قاطع آن و قدرت امریکا اسلحه مناسبی باشد. برای انسان مضطرب و نگران و حیران و سرگردان اروپا می‌بایست یک مذهب سیاسی توأم با انضباط و آسایش خاطر برای آینده وجود داشته باشد.

لیبرال‌های اروپا و سوسیالیست‌های لیبرال شده پیش از جنگ که به ورشکستگی روش خود اذعان داشتند و در زمان جنگ و پس از آن مدتی به سمت مسکو نماز می‌گذارند، کم‌کم به خود آمدند و یهودگی پیروی از کمونیست‌ها را بزودی دریافتند. افراد انقلابی‌تر از میان سوسیالیست‌ها روی کار آمدند و حتی عده‌ای از صفوف کمونیسم به جبهه سوسیالیسم اروپایی مستقل از مسکو پیوستند و با افزایش یأس و ناامیدی از جانب مسکو، مکتب سوسیالیسم اروپایی کم‌کم و کیفاً با سرعتی غیرمنتظره رشد و تکامل پیدا کرد. واقعه چکسلواکی بزودی چشم‌هایی را که نمی‌خواستند باز شوند باز کرد. تمام بنش‌ها و مازاریک‌های اروپایی کاملاً از خواب بیدار شدند و اطمینان پیدا کردند که اگر روش لیبرال منشانه پیش از جنگ آن‌ها محکوم به فنا و زوال بود، روش «ائتلاف» بعد از جنگ آن‌ها با کمونیست‌ها خطرناکتر از آن بوده است.<sup>۷</sup>

امروز در اروپای غربی و شرقی دیگر مازاریک‌ها و بنش‌ها وجود ندارند. بنش‌های آلمان شرقی می‌دانند که منظور کمونیست‌ها از تملق و چاپلوسی امروز، تهمت زدن و محکوم کردن و فنا ساختن آنان در فردا

است. در انگلستان تنظیم امور اجتماعی و از نو سازمان دادن صنعت و کشاورزی و بیمه‌های اجتماعی مطابق برنامه سوسیالیستی در حال رشد و تکامل بود. فشار نقشه مارشال و کمک نظامی امریکا قادر نشد حزب کارگر را از اجرای برنامه سوسیالیستی باز دارد و حتی حزب محافظه کار پس از زمامداری خود نتوانست اساس برنامه حزب کارگر را، که صددرصد عملی شده بود، به طور عمیق و جدی مورد حمله قرار دهد.

در اروپای غربی ملی کردن اموال و صنایع عظیمی که تعلق به خیانتکاران و همکاران دشمن داشت، اساس برنامه سوسیالیستی قرار می‌گیرد. کم‌کم از تنظیم نقشه برای سه دولت بزرگ اروپا<sup>۱</sup> و پس از آن از دول موسوم به «بنه لوکس»<sup>۲</sup> بحث به میان می‌آید. این اتحاد برای ایجاد نقشه عمران و آبادی تقریباً به تمام اروپای غربی توسعه می‌یابد تا بالاخره آلمان غربی را نیز کاملاً دربرمی‌گیرد. نقشه اتحاد اروپا آرام ولی مطمئن پیش می‌رود. اساس بانک و صنایع مشترک اروپایی در نقشه شومان<sup>۳</sup> طرح می‌گردد. کم‌کم مراسم ویزا برای مسافرت از بین می‌رود. اتحاد اروپا قدم به قدم به واقعیت نزدیک می‌شود. «شورای اروپا» تدریجاً به یک پارلمان اروپایی شباهت بیشتری پیدا می‌کند. اسپاک وزیر خارجه بلژیک خود را در عمل به عنوان اولین سیتوآین [یا شهروند] اروپایی، یعنی کسی که تمام اروپا میهن اوست، معرفی می‌کند و در یک سخنرانی موثر و معروف تصمیم اروپا را برای دفاع از امنیت و برای احراز شخصیت خود و غلبه بر ترس و لرز، غلبه بر ترس از متجاوزانی که در مدت عمر یک نسل، دو بار اروپا را مورد حمله قرار داده، به جهانیان اعلام می‌کند.

هم‌اکنون در شهر استراسبورگ<sup>۴</sup>، که پایتخت اروپای متحد نامیده می‌شود، سنگ اول اتحاد کشورهای اروپا با تشکیل شورای برنامه شومان برای بهره‌برداری مشترک از صنعت ذغال‌سنگ و فولاد با شرکت شش

دولت مهم اروپا از جمله آلمان گذاشته می‌شود و اتحاد اقتصادی موازی با اتحاد سیاسی پیش می‌رود. نقشه عمران و آبادی اروپا با استفاده از تناقضات سیاست امریکا و شوروی و کمک مارشال و برنامه دفاعی آتلانتیک، علی‌رغم کارشکنی‌های مداوم و پیروزی‌های اولیه کمونیست‌ها، بسرعت پیش می‌رود.

موفقیت امروز اروپا نسبت به دوره اول پس از جنگ به آسانی به دست نیامده است. رهبران احزاب کمونیست به تمام معنی کارشکنی کرده‌اند. حمله «صلح» برای جلوگیری از برنامه دفاع اروپا، حمله بر ضد نقشه مارشال برای جلوگیری از عمران و آبادی و حمله «ائتلاف» کمونیست‌ها و تشکیل جبهه دموکراسی برای جلوگیری از «وحدت» اروپا یکی پس از دیگری با مقاومت مردم آن سامان و مخصوصاً سوسیالیست‌های مصمم مواجه شده است. در اول کار سعی و کوشش خرابکارانه کمونیست‌ها برای ارباب و بیرون راندن افراد از میدان مبارزه با طرز موثری ادامه داشت. مبارزان و مجاهدان اروپا در اداره و خیابان و کارخانه و مزرعه و مدرسه با کمونیست‌هایی روبرو بودند که از دست زدن به هیچگونه وسیله ابا نداشتند و از فساد دستگاه‌های دولتی و ضعف و زبونی کارمندان عالی‌رتبه استفاده می‌کردند و مبارزان و مجاهدان را به وسیله دستگاهی که می‌بایست از آنان حمایت کند تحت فشار قرار می‌دادند. لیبرال‌منش‌ها هنوز بهترین آلت و ابزار کمونیست‌ها برای فلج کردن نقشه‌های عمران و آبادی بودند. تنها دخالت جدی و قاطع سوسیالیست‌ها و مردان با نقشه این بود که ادارات را از کمونیست‌های فعال پاک کرد و در عین حفظ آزادی عقیده و بیان، آزادی آنان را برای فلج کردن امور جامعه و سلب آزادی از مردم متوسط و عادی سلب کرد. کمونیست‌ها با استفاده از اصول دموکراسی قبری برای دموکراسی

می‌کنند. دولت‌های مصمم اروپا تا دست آن‌ها و ایادی «بی‌طرف» آن‌ها را، که باصطلاح از مردمان «خوب» بودند، از کار کوتاه نکردند و مادام که بجای افراد بی‌طرف و خنثی عناصر جدی و قاطع و مبارز مامور نکردند، نتوانستند از خرابکاری آنان جلوگیری کنند. برای ممانعت از خرابکاری کمونیست‌ها می‌بایست روحیه مردم عادی تقویت یابد و از فردای خود مطمئن شوند.

برنامه دفاعی آتلانتیک این تأمین را برای انسان اروپایی ایجاد کرد. پس از آن که استقلال و امنیت کشورهای کوچک و بزرگ اروپا با سرنوشت جامعه دول آتلانتیک پیوند یافت، انسان اروپایی در نتیجه برنامه دفاعی آتلانتیک و نقشه عمران و آبادی به انسان معتقد و مؤمن و مطمئن تغییر قیافه داد و انسان نوین بعد از جنگ به ارزش و لیاقت خود پی برد و شخصیت خود را احراز کرد. موازی با این وقایع، منحنی طرفداران کمونیسم قوس نزولی خود را می‌پیماید. در سوئد و دانمارک و نروژ و هلند و بلژیک و فرانسه و ایتالیا و آلمان غربی و انگلستان در همه جا انتخابات به ضرر کمونیست‌ها و فاشیست‌ها و به نفع سوسیالیست‌ها و احزاب مؤتلف آنان پیش می‌رود.

یک واقعه دیگر محلی اهمیت جهانی پیدا می‌کند و نمونه و سرمشقی برای سوسیالیست‌های مصمم اروپا و جهان می‌گردد. یوگسلاوی به خاطر مقاومت در مقابل فشار توسعه‌طلبانه شوروی تکفیر می‌شود، ولی این دولت کوچک و مصمم، که قهرمان مقاومت در مقابل امریکا و شوروی است، برای بازیافت و حفظ شخصیت خود، قهرمان اجرای نقشه‌های سوسیالیستی نیز می‌گردد. کم‌کم تی‌تیسیم بوجود می‌آید و علی‌رغم امتناع یوگسلاوی از تشکیل دادن بین‌الملل نوین، در تمام احزاب کمونیست جهان نفوذ می‌یابد و جنبه بین‌المللی پیدا می‌کند. همانطور که کمونیسم در

سال‌های اول پس از جنگ مانند شب‌خی اروپا را فرا گرفته بود، این بار شب‌خی تی‌تیسم بر پیکر کمونیسم مسکوبی مستولی می‌شود و بر آن سایه می‌افکند و انشعابات و کناره‌گیری‌ها و فرار از کمونیسم، سوسیالیسم اروپایی را تقویت می‌کند.<sup>۱۳</sup> احزاب مستقل و نیرومند متعدد در آلمان غربی و سایر کشورهای اروپایی از عناصری که نسبت به کمینفرم عاصی هستند تشکیل می‌گردد. کم‌کم اروپا در کمونیسم و سوسیالیسم، جوهر تمدن غربی را باز می‌شناسد و دیگر از آن رم نمی‌کند و آن را حق انحصاری مسکو نمی‌داند. اروپا دکترین سوسیالیستی و اصول مکتب خود را باز می‌یابد. لیبرالیسم آخرین آثار حیات را از دست می‌دهد. نقشه جای بی‌نقشگی، ایمان و عقیده جای بی‌ایمانی و ملاء جای خلأ را می‌گیرد. انسان نوین اروپایی، بی‌آنکه آزادی خود را، که مانند هوا برای استنشاق لازم دارد، از دست دهد، تأمین اجتماعی را نیز متدرجاً به دست می‌آورد. در مقابل سوسیالیسم توتالیتیر، سوسیالیسم دموکراتیک بوجود می‌آید و نظم و انضباط لازم برای روحیه انسان نوین در دموکراسی متمرکز ایجاد می‌گردد و جانشین هرج و مرجی می‌شود که نام آزادی به خود گرفته بود.

با استفاده از ضعف ما روحیه مردم را متزلزل و آنچه را می‌سازیم خواب می‌کنند

آیا دکتر مصدق و دستگاه رهبری حاضر نهدت ملی ایران با هدف اجتماعی و روش سیاسی خود قادرند به دو نیرو یا دو مشکل موجود، یعنی هیئت حاکمه و حزب توده، غلبه کنند؟ با توجه و تطبیق و مقایسه موارد تاریخی مذکور باید گفت قاطعیتی را که لیبرالیسم قرن نوزده در مقابل فئودالیته داشت، لیبرالیسم دکتر مصدق و مکتب او تنها درباره

امپریالیسم غربی دارد و به روش‌های این امپریالیسم در طی قرن حاضر آشنا شده و همانطور که نشان داده بر آن پیروزی حاصل کرده است. ولی در مورد استقرار یک نظام اجتماعی نوین متناسب با مقتضیات عصر و همچنین برای غلبه کردن بر موانعی که مخصوصاً حزب توده در راه رسیدن به هدف اصلاحات اجتماعی بوجود می‌آورد، این روش به مثابه آن است که با اسلحهٔ ساچمه‌ای قرن نوزده به سخت‌ترین زره‌هایی حمله شود که تانک‌های قرن بیستم را حراست می‌کنند.

لیبرالیسم دکتر مصدق و رهبری نهضت ملی ما، مانند تمام مکاتب لیبرال، هدف اجتماعی معین و مشخص و روش قاطعی ندارند و در مقابل مکاتب قرن بیستم و روش‌های برندهٔ آن تاب مقاومت نمی‌آورد. دولت ملی حاضر ما با هدف مبهم و روش اعتدالی لیبرال‌های قرن نوزده منتهی با رویهٔ پوسیدهٔ آزادیخواهان بین دو جنگ جهانی، در مقابل مجهزترین و کامل‌ترین دکترین‌های قرن بیستم که مجرب‌ترین وسائل تشکیلاتی و تبلیغاتی را در دست دارند، قد برافراشته و اگر این وضع ادامه پیدا کند مطابق سوابق تاریخی در ایران، از طرفی توده‌ای‌ها و از طرف دیگر رقبای خارجی آنان، یعنی امریکا و انگلیس، عکس‌العمل نشان خواهند داد، و چون در شرائط حاضر روی کار آمدن حکومت توده‌ای زمینهٔ داخلی و خارجی ندارد یک حکومت شبه‌فاشیستی بوجود می‌آید تا بتواند از تقویت حزب توده جلوگیری کند.<sup>۱۴</sup> برای اجتناب از پیدایش حکومت قلدری یا فاشیستی باید راهی را طی کنیم که اروپای غربی با توسل به دموکراسی متمرکز و سوسیالیسم دموکراتیک در پیش گرفته است. گفتیم لیبرالیسم دولت حاضر هدف اجتماعی مشخص ندارد و به یک التقاط سیاسی (eclectisme) معتقد است؛ یعنی باصطلاح از هر چمن گلی می‌چیند و به یک دستگاه هماهنگ توجه ندارد.

در قرن بیستم که بدون اغراق فتودالیت به پشت پنجره موزه‌ها فرستاده می‌شود، ده درصد یا بیست درصد و حتی هشتاد درصد سهم مالکانه نمی‌تواند به احتیاجات و مقتضیات قرن بیستم جواب دهد. تغییر روابط اجتماعی طبقات حاکم و محکوم ضرورت غیرقابل اجتناب جریان تاریخ است و مکتبی که جرأت نکند به این ضرورت جواب دهد نمی‌تواند با جریان‌های حاضر جهان مواجه گردد.

حزب توده از همان روشن کمینفرمیست‌های اروپا برای ایجاد رعب و وحشت پیروی می‌کند و با اشاره به دو هزار کیلومتر مرز مشترک و تبلیغات شدید درباره پیروزی قریب‌الوقوع شوروی و بزرگ جلوه دادن قدرت آن دولت، همراه با نشان دادن ضعف دستگاه حاضر، همان نگرانی و اضطرابی را که از آن بحث کردیم در مردم متوسط و عامه و مخصوصاً در سیاستمداران لیبرال و استادان دانشگاه و کارمندان عالیرتبه بوجود می‌آورد و به کمک آن‌ها که «بی‌طرف» اعلام می‌شوند با بهترین وجه و خیلی مؤثرتر از خود دولت از دستگاه حکومتی برای متزلزل کردن ارکان آن استفاده می‌کند. حزب توده وسایل مادی فراوانی در دست دارد که از دزدی بانک و انواع سوءاستفاده‌ها در دستگاه دولت به دست می‌آورد و آن‌ها را در راه واژگون کردن حکومت به کار می‌برد. دولت‌های ما دل خود را خوش می‌کنند که حزب توده را قدغن کرده‌اند و یا روزنامه‌های آن را توقیف می‌کنند. بهترین و مساعدترین وضع برای دستگاه فعال توده همین است که دولت‌های لیبرال ما ایجاد کرده‌اند. یعنی حزب منحل و روزنامه توقیف است، ولی در عمل صددرصد آزادتر از مواقع دیگر است. اگر برای استقرار پایه یک رژیم اجتماعی، توقیف کردن روزنامه‌ای یا «منحل» کردن حزبی ضروری باشد، مسخره‌تر از این چه خواهد بود که مثلاً صد بار یک روزنامه را توقیف کنند اما آن روزنامه



با همان نویسندگان و همان مطالب بیرون آید و هر خریدار و فروشنده و خواننده هم بداند که روزنامه امروز همان روزنامه توقیف شده دیروز و یا «جمعیت مبارزه با فلان» همان حزب «منحله» است. تنها دستگاه قضایی و تأمینیه است که از این واقعیت مانند آفتاب روشن غافل است و یا تغافل می‌کند.

مسئله‌ای که لیبرالیسم نمی‌تواند درک کند این است که قوانین در قرن بیستم باید متناسب با رشد و نموی باشد که سازمان‌ها و تبلیغات کشورهای دیگر در قرن بیست پیدا کرده‌اند و ستون پنجم آن‌ها در کشور ما از آن سازمان‌های تکامل یافته استفاده و یا سوءاستفاده می‌کنند و ما با قوانین مسخره قرون گذشته می‌خواهیم جلوی آن‌ها را بگیریم. مرام اعلام شده حزب توده و مرام قاطع‌تر از آن نباید ممنوع باشد. در قرن بیستم جرم شناختن عقیده، خود باید جرمی تلقی شود، ولی اجازه دادن به اقلیتی که می‌خواهد معتقدات و نقشه جنایتکارانه خود و بیگانگان را از راه ایجاد رعب و وحشت و فریفتن و خریدن فرصت طلبان به اکثریت بزرگ تحمیل کند، جرم عظیمی است. هیئت حاکمه دولت‌های لیبرال ما، هم جرم اولی و هم جرم دومی را مرتکب می‌شوند، یعنی با قدغن کردن آزادی عقیده برای افراد ساده حزب توده آن‌ها را عصبانی و عاصی می‌کنند و با آزاد گذاشتن رهبران حزب توده در فلج کردن اقتصاد و نظم جامعه، به آن‌ها خدمت می‌کنند و به کشور خیانت می‌ورزند.

باید حزب توده از لحاظ داشتن عقیده آزاد باشد، ولی یک دستگاه قضایی و انتظامی متناسب با روح قرن بیست داشته باشیم که جنین کوشش هرگونه ستون پنجم را در نطفه خفه کند. هر رژیم اجتماعی که قادر به این عمل نباشد مانند تمام لیبرال‌های قرون اخیر و رژیم حکومتی آنان محکوم به فنا و زوال است. مسئله اینجاست که صاحبان امتیازات

طبقاتی از این روش حزب توده برای متزلزل کردن دولت ملی ایران سوءاستفاده می‌کنند تا رژیم قلدری را جانشین آن سازند و لیبرالیسم نیز این میدان را به هر دوی آنها می‌دهد. رژیمی که شایسته‌ترین فرد را از فرهنگ به سعایت «دین‌داران» و به عنوان توده‌ای بودن طرد کند<sup>۱۵</sup> و کاندیدای اول انتخابات حزب توده را در تهران به حساسترین پست اقتصادی به قصد فلج کردن آن بگمارد و تصور کند که پند و اندرز حکیمانه او کاندیدای اول حزب توده را در تهران، به راه راست هدایت خواهد کرد،<sup>۱۶</sup> در حقیقت با افکار مبتذل و پوچ قرن نوزده با قاطع‌ترین رژیم‌های قرن حاضر مبارزه را امکان‌پذیر می‌داند. اگر این مقاله خیلی به طول نیانجامیده بود با امثله متعدد و مشخص نشان می‌دادم که در نتیجه مسامحه و بی‌بند و باری لیبرالیسم دولت از طرفی و کار مجرب و مطابق نقشه کمینفرم از طرف دیگر، چه عده‌ای از سیاستمداران ملی و استادان دانشگاه و رؤسای کارخانه‌ها با وجود ضدتوده‌ای بودن، مورد سوءاستفاده توده‌ای‌ها واقع می‌شوند؛ یعنی از دولت ایران حقوق می‌گیرند و اغلب به خلاف میل خود، ولی به خاطر ضعف دولت و قدرت تشکیلاتی بیگانگان به آنها خدمت می‌کنند، زیرا دچار اضطراب و نگرانی قرن بیستم هستند و بی‌نقشگی دولت و سستی و فتور او، اضطراب آنان را صد چندان می‌کند. استفاده از آزمایش‌های تاریخی مذکور در این مقاله و تطبیق آنها با شرائط زندگی اجتماعی حاضر ایران را به فرصت دیگر واگذار می‌کنیم و در اینجا به اختصار می‌پردازیم.

در سایه دفاع از خود و همزمان با آن، آینده را بناکنیم

ملاحظاتی که درباره دولت ملی دکتر مصدق و شرائط لازم و کافی برای ادامه نهضت ملی می‌شود نباید با مخالفت‌هایی که از روی بلهوسی حتی

در محافل نزدیک دکتر مصدق، با او ابراز می‌گردد، اشتباه شود. شخصیت سیاسی دکتر مصدق از لحاظ بین‌المللی و ملی حقاً بزرگترین شخصیتی است که دوره معاصر تاریخ ایران می‌شناسد. حتی یک نفر در میان سیاستمداران حاضر نمی‌توان پیدا کرد که وظیفه تاریخی او را بهتر از خودش بتواند اجرا کند. مسئله دوم بحث این است که آیا این دولت ملی و یا جبهه ملی با خصیصه‌های اجتماعی حاضر خود می‌تواند در مقابل دستگاه بیگانه عظیمی که حزب توده به آن تکیه دارد و با دقیق‌ترین وسائل مجرب تشکیلاتی و تبلیغاتی جهان مجهز است، بایستد؟ و در این گیرودار آیا هیئت حاکمه متکی بر امپریالیسم غربی نیز از آب گل آلود ماهی نخواهد گرفت؟ جواب این سؤال منفی است. ولی مقاومت جبهه ملی و نهضت ملی در مقابل حزب توده نه تنها امکان‌پذیر است بلکه ضروری نیز می‌باشد، اما مشروط به این که با حل شدن مسئله نفت و یا همزمان با آن نهضت ملی ما در جهتی تغییر و تکامل یابد که هدف و برنامه آن مشخص‌تر و روشش قاطع‌تر گردد. از مطالعه آزمایش‌های تاریخی مذکور می‌توان نتیجه گرفت که تنها نهضت‌هایی شانس موفقیت دارند که بتوانند یک مکتب اجتماعی مترقی، یا برنامه مشروع و دقیق اجتماعی و یک روش مجرب و منطبق با ترقیات این دوره به افکار عمومی عرضه کنند. در جبهه ملی و نهضت ملی نطفه‌ای که باید به سوی یک مکتب و برنامه اجتماعی مترقی تکامل یابد، بوجود آمده است و عدای از جوانان پرشور و پیران جوان فکر حامل و عامل این مکتب اجتماعی مترقی و روش متناسب با آن هستند، ولی باید معترف بود که در صورت رهبری صحیح‌تر، این نطفه ممکن بود تا حالا ده‌ها برابر از لحاظ کمی و صدها برابر از لحاظ کیفی بیشتر رشد و تکامل یابد.

برنامه نهضت ما در این مرحله باید متوجه تحولات عمیقی باشد که ملت ایران را در راه تکامل متشکل کند. حتی پرداخت نود درصد از حق

مالکانه به رعیت نیز دردی را دوا نمی‌کند باید مسئله «مالکیت» و حدود آن و روابط اجتماعی حاضر، مورد دقت و رسیدگی قرار گیرد و حق مالکیت مردم بر «انفس» خود، بیشتر از مالکیت بر «اموال» مورد توجه باشد.<sup>۱۷</sup> باید طبقات مولد و آبادکننده کشور، مالک دسترنج خود گردند و کسی بنام تقدیس مالکیت، تملک آنان را بر دسترنج خود سلب نکند.

برای این که بتوان کار مطابق نقشه و برنامه ساختمانی وسیع اجتماعی داشت باید امنیت ایجاد کرد و به طور موثر از خراب‌کاری جلوگیری نمود. یک متفکر و نویسنده غربی در تشریح واقعیتی از اوضاع اروپای باختری می‌نویسد: کمونیست‌ها و طرفداران «بی‌طرف» آنها فریاد می‌زنند که ما نان می‌خواهیم نه اسلحه، ولی همین کمونیست‌ها سعی می‌کنند که روحیه مردم عادی را از تسلیحات و تجهیزات ارتش شوروی بترسانند و تضعیف کنند و به کمک آنها هر آنچه را که ما می‌سازیم خراب کنند. تجربه به ما نشان می‌دهد که پیش از این که بسازیم باید دفاع کنیم زیرا تنها در سایه دفاع از خود و موازی با آن است که می‌توانیم بنا کنیم.

ما هم در ایران ناگزیریم که در درجه اول خطرات حاضر را که عبارت از نفوذ استعماری است، آنطوری که باید از بین ببریم ولی از خطراتی هم که در آینده ما را تهدید می‌کند و هم اکنون حزب توده با دست آویختن به آن خطرات، روحیه افراد مسئول جامعه ما را خراب و متزلزل می‌سازد و اغلب آنان را جلب و جذب می‌کند، آگاه باشیم و برای ایمنی از آن خطر و مطمئن کردن مردم و جلوگیری از تضعیف روحیه آنان و برای این که مهبای ساختمان جامعه گردند باید به امنیت دسته جمعی توجه کامل کنیم. توجه به اوضاع دنیای غرب و مقایسه آن با وضع حاضر ایران نشان می‌دهد که ما باید سرنوشت و دفاع از آینده خود را با سرنوشت مللی که

به وضع ما دچارند و خطرات مشابهی آنان را تهدید می‌کند، هماهنگ سازیم و پیوند دهیم. ملت ما، روشنفکران و کارمندان عالی‌رتبه دستگاه و بالاخره توده آگاه و هشیار ملت ما نباید خود را در این جهان پر از نگرانی و اضطراب تنها حس کنند و همواره خویشتن را در معرض خطر هجوم و حمله تصور کنند. در همین قرن همواره مهاجمان متظاهر به صلح، از امنیت دسته‌جمعی می‌ترسیدند و سعی و کوشش می‌کردند که مانند انگلستان و آلمان هیتلری نفاق بیندازند و حکومت کنند و یا کشوری را بزور اشغال نمایند.

این امکان وجود دارد که با استفاده از تناقض‌های سیاست جهانی، ما بدون خرج زیاد و تحمیل به بودجه کشور، خود را اقل‌مهیای دفاع از حملات داخلی، کنیم و در چارچوب امنیت دسته‌جمعی بدون این که آلت و ابزار هجوم و حمله به دیگران باشیم و پایگاه تجاوز و حمله قرار گیریم، واقعاً در یک سیستم دفاع دسته‌جمعی نقش خود را برای حفظ استقلال کشور ایفا کنیم و از این که تودم‌های ما بتوانند به اصطلاح توی دل مردم را خالی کنند و آن‌ها را آلت دست خود سازند جلوگیری کنیم. با تکیه به این تأمین، باید ساختمان اجتماعی و تعقیب هدف‌های اساسی برای رفاه توده مردم، با انضباط کامل و جلوگیری از خرابکاری و فساد ادامه یابد. با اصول و روش مخصوص لیبرال‌های دو قرن گذشته نمی‌توان یک برنامه ساختمانی مطابق نقشه را از قوه به فعل درآورد. روش پارلمانی پوسیده لیبرالیسم، اروپا را در دامن فاشیسم و نازیسم انداخت.

باید روش دموکراسی پارلمانی ما توأم با دموکراسی متمرکز گردد؛ یعنی انضباط دموکراتیک جای هرج و مرج و بی‌انضباطی را بگیرد. آن نوع آزادیخواهی‌ای که به خارتگران متنفذ و سرمایه‌دار آزادی در خارتگری، و به خرابکاران آزادی در خرابکاری می‌دهد، آلت و ابزار متناسبی در مقابل افکار توتالیتار قرن بیستم نیست. برای مبارزه با فاشیسم

و کمینفرمیسم باید به سوسیالیسم دموکراتیک یعنی کار مطابق نقشه و هدف متوسل شد. باید تمام نیروهای هماهنگ اجتماعی، با هم در نقشه کلی کار جا داده شوند و در این نقشه کلی، برای خرابکاران و فاسدان جایی وجود نداشته باشد. اما اختلاف بزرگ کار مطابق نقشه و اصول اجتماعی هماهنگ ما با دستگاه‌های توتالیترا، خاصیت دموکراتیک آن است که هرگز نباید از دست بدهیم. ما نباید آزادی‌های فردی را فدای تأسیسات اجتماعی کنیم و این دستگاه‌ها را نیز نباید به طور مطلق بر آزادی‌های فردی مسلط سازیم. فرزندان سرگشته ایران ارزش و ایمان خود را بازیافته‌اند. ایرانیان سزاوار داشتن زندگی بهتر، حکومت بهتر و رهبری لایقتری هستند. عیار زندگی نوتر و حکومت و رهبری مناسبتر باید از کوره مبارزات و نهضت‌ها بیرون آید. نسل جوان در این گیر و دار مشارکت و فداکاری بیشتری داشتند. کشتگان و زخمی‌های سی‌ام تیر اکثراً سنی بین ۲۰ و ۳۰ و بعضی بین ۳۰ و ۴۰ سال داشتند. آزمایش بزرگ تاریخی جنگ اخیر و ضرورت استفاده از تمام ظرفیت انسانی هر ملت، نشان داد که جوانان، اعم از زنان و مردان، بیشتر از پیران فداکاری می‌کنند و به همین مناسبت پس از جنگ، زنان و دختران و پسران جوان در مقابل وظایف بزرگ اجتماعی حقوق و مسئولیت‌های بیشتری را برای اداره امور جامعه تقاضا کردند و به دست آوردند. انتظار می‌رود که نسل جوان ما اعم از زن و مرد و نیز افکار جوان اما مجرب پیران، بیشتر از پیش گرد آیند و برای ساختن آینده بهتر، از مواجهه با مشکلات و تناقضات دنیای حاضر نهراسند. برای باز یافتن حقوق از دست رفته و برای تسلط به سرنوشت خویش با اتکاء به خود، از همکاری با کسانی که مساعدتشان را لازم دارند نهراسند و بر تمام موانعی که در راه زندگی آینده ما قرار دارند، غلبه کنند.

مانند پیران فقط در گذشته زندگی نکنند و مانند کودکان تنها در فکر حال نباشند و جوانمردانه به آینده درخشان و پرامید بیندیشند.

### یادداشت‌ها

۱. سرمقاله مجله علم و زندگی سال اول، شماره هفتم، شهریور ۱۳۳۱.
۲. آمبورژوازه یعنی کسی که تازه به بورژوازی پیوسته و پولدار شده و از جهت عادات و خلیقیات به طبقه پولدارها ملحق شده است.
۳. اشاره‌ای است تمثیلی به اعضای حزب سومکا (سوسیالیست ملی کارگران ایران) به رهبری داوود منشی‌زاده، ظاهراً طرفدار نازیسم، با همان آرم و علائم پیراهن قهوه‌ای‌های سازمان جوانان حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان، در دوران نهضت ملی که تحت حمایت جناح راست هیئت حاکمه ایران مجهز به سلاح سرد و بعضاً گرم بودند و در درگیری‌های خیابانی حضوری فعال داشتند. منشی‌زاده بعدها به علت نزدیکی یا سپهبد بختیار از ایران اخراج شد و مدتی هم در آلمان به فعالیت ضد شاه پرداخت.
۴. عامل تحریک علنی برای ایجاد آشوب.
۵. یعنی این مبادلات متقابل، پریشان‌خاطری آنان را مانند مکانیسم ظروف مرتبطه همسطح می‌کرد.
۶. در اینجا واژگان «اشغال» و «آزاده» دو روی یک سکه‌اند و معنای مترادف دارند، نه متضاد. یعنی «آزاده شدن» این کشورها صورت دیگری از همان «اشغال» است.
۷. اشاره به کودتای کمونیست‌های چکسلواکی در سال ۱۹۴۸ است که سه سال پس از ائتلاف با لیبرال‌ها تحقق یافت و منجر به تصفیه و نابودی غیرکمونیست‌های مشهوری مانند ادوارد بنش (۱۸۸۴-۱۹۴۸) رئیس‌جمهور، ریان مازاریک (۱۸۸۶-۱۹۴۸) وزیر امور خارجه آن کشور گردید. مازاریک ابتدا در برابر کمونیست‌ها به شدت مقاومت می‌کند. ولی عاقبت بنش (Benes) استعفا می‌دهد و او را به حساب امتیازی برای کمونیست‌ها می‌پذیرد. اما مجدداً از وی دعوت به کار می‌نماید. تا این که در ۹ مارس ۱۹۴۸ مازاریک از پنجره اطاق کارش، واقع در طبقه پنجم، به زمین پرت می‌شود. هنوز به درستی روشن نشده که این حادثه، خودکشی بوده یا قتل!
۸. منظور کشورهای انگلیس و فرانسه و آلمان است.

۹. **Benelux** واژه کوتاه شده‌ای است برای سه کشور بلژیک، هلند و لوگزامبورگ. اتحاد گمرکی و اقتصادی آن‌ها معروف است.
۱۰. رویر شومان سیاستمدار فرانسوی و مبتکر طرح همکاری اقتصادی اروپا در زمینه زغال سنگ و فولاد.
۱۱. **citoyen** فرانسوی و **citizen** انگلیسی، از ریشه سبته = شهر، به معنای «شهروند» در حوزه مدنیت یونان عهد قدیم است که امروز نیز در غرب مصطلح می‌باشد. اما استعمال آن در فارسی به جای «همشهری» که گاهی به معنای «هموطن» نیز به کار گرفته می‌شود، درست نیست. در متن حاضر این واژه به طور صحیح و مفهوم خاص اروپایی آن استفاده شده است.
۱۲. از شهرهای شرقی فرانسه واقع در مرز آلمان و مقر پارلمان اروپاست.
۱۳. این مقاله حدود چهار سال پس از جدایی بلگراد از مسکو و ظهور پرسروصدای تیتو در مقابل استالین نوشته شده است؛ یعنی زمانی که نمونه یوگسلاوی برای بسیاری از سرخوردگان از شوروی، هنوز جذابیت‌های فراوانی داشت.
۱۴. یعنی اگر لیبرالیسم موجود ادامه یابد، برای حفاظت از منافع هیئت حاکمه و حامیان خارجی آن، ۲۸ مرداد را پیش‌رو خواهیم داشت (همان که بالاخره پیش آمد).
۱۵. منظوره احمد آرام، معاون وقت وزارت فرهنگ از نویسندگان و مترجمان استقلال طلب و آزادی خواه است.
۱۶. طبق لیست روزنامه شاهد مورخ یکشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۳۰ شماره ۵۹۸، نفر اول کاندیدهای حزب توده برای انتخابات دوره هفدهم مجلس شورای ملی در تهران، مهندس قاسمی (پسرعموی احمد قاسمی) است و نفر دوم، مهندس غلامعلی فریور. اما احتمالاً توجه ملکی بر مهندس فریور می‌باشد که در شورای اقتصاد کشور شغل حساسی داشت.
۱۷. ملکی این عبارت را با استفاده از قاعده فقهی تسلیط (الناس مسلطون علی اموالهم) بیان کرده است.



## شرط ادامه پیروزمندانه نهضت ملی<sup>۱</sup>

سرمقاله شماره اول علم و زندگی با مطلبی شروع شد که علم و زندگی خود مولود آن نمود اجتماعی است.<sup>۲</sup> در آن سرمقاله نهضت ملی ایران و مقام آن در تاریخ نهضت‌های ملی و اجتماعی و اختصاصات آن، تا حدی که در حوصله یک مقاله بود، مورد بحث و فحص قرار گرفت. اکنون که نهضت آخرین قدم‌های مرحله اولیه خود را برمی‌دارد و برای غلبه بر مشکلات و به دست آوردن پیروزی‌های نوین جدی‌تر از سابق باید اوضاع و احوال را مورد بررسی قرار دهد، نواقص کار را در گذشته، و ضرورت‌های آینده را تا جایی که برای تکامل پیروزمندانه نهضت لازم است، مورد مطالعه قرار می‌دهیم.

شکل نهضت بخصوص در شروع آن بی‌شکلی بوده است. موفقیت بی‌مانند نهضت در قدم اولیه خود که قطع نفوذ استعماری است، بیشتر از آنچه مربوط به استحکام پایه نهضت باشد، مربوط به درجه ضرورت اجتناب‌ناپذیری است که جامعه حاضر با آن روبرو می‌باشد. متأسفانه نهضت ملی ما به عکس نهضت‌های قرن حاضر و مثل نهضت‌های قرن نوزدهم از روی عدم آگاهی کامل و تقریباً خود به خود بود. حتی رهبران نهضت (تا چه رسد به رهبری‌شدگان) در شروع کار نمی‌دانستند به طور

مشخص چه می‌خواهند، و یا آنچه را که می‌خواهند به طور دقیق چیست و مشکلات آن تا چه حد و پایه است، و نیروهای موافق با هدف نهضت چقدر است، و درجه قابل اعتماد بودن این نیروها چیست، و نیروهای فلج‌کننده نهضت چه می‌خواهند، و کمیت و کیفیت و روش کار آن‌ها چه می‌باشد. رهبری نهضت تقریباً به طور کورمال کورمال پیش رفت. اما در هر حال شخصیت آگاه و هشیار و در عین حال واقع‌بین دکتر مصدق توانسته است در هر موقع آن طوری که باید، تشخیص بدهد و سیر تکاملی و جریان حوادث را در جهتی که مساعد به حال نهضت بوده هدایت نماید.

بزرگترین نقص کار دکتر مصدق به عنوان رهبر سیاسی (و بزرگترین عیب کار کشور ما) نداشتن عقیده به احزابی است که نماینده طبقات مختلف کشور باشند. مخصوصاً در قرن بیستم آلت و ابزار مؤثر و مفیدی که به کمک آن سیاستمداران می‌توانند نهضت‌ها را هدایت نمایند و متوجه تحولات باشند و نیروهای اجتماعی را مورد استفاده قرار دهند، همان دستگاه یا سازمان وسیع و دقیقی که رهبر نهضت یا حزب را با فرد نهضت‌کنندگان در تماس صمیمی می‌گذارد و اجازه می‌دهد که از حداکثر نیروی قابل استفاده در زمان و اوضاع و احوال مناسب استفاده شود؛ حزب با مجموعه احزابی که هدف مشترک دارند، نه تنها آلت و ابزار مفید رسیدن به هدف‌اند، بلکه در عین حال حدود و مشخصات هدف را نیز واضحتر معین و مشخص می‌سازند.

در صورت وجود حزب، دکتر مصدق به مجرد عهده‌دار شدن زمامداری نهضت، می‌توانست دستگاه دولتی را لااقل به طور قابل اعتماد، تحت نظارت خود در آورده و در خارج و داخل ایران از این آلت و ابزار دستگاه دولتی به نفع نهضت استفاده کند؛ در صورتی که می‌دانیم

اگر دکتر مصدق دو مسافرت، یکی به امریکا و دیگری به اروپا را شخصاً انجام نداده بود، تبلیغات ما در خارج از لحاظ نهضت مساوی صفر بود. اگر دکتر مصدق در رأس حزبی قرار داشت که سیاستمداران مجربی در امور داخلی و خارجی پرورش داده بود و اقلأً چند سفیر و وزیرمختار قابل‌اعتماد به لندن و واشنگتن و پاریس - با خط‌مشی‌های معین و مشخص - گسیل می‌داشت، کار نهضت خیلی تسهیل می‌شد.

وقتی که اصلاحات و استحکام جبهه داخلی برای موفقیت در مقابل مشکلاتی که برای نهضت پیش می‌آورند محسوستر می‌شود بی‌نقشگی دولت ملی، هم از نظر چگونگی کار و هم از لحاظ داشتن و یا شناختن افراد و اشخاص مناسبی که باید مجربان آن نقشه باشند و هر کدام در محل مناسب به خود قرار داده شوند، از همه وقت بیشتر محسوس می‌شود.

اگر دکتر مصدق در تعیین وزرا و سایر مقامات مسئول، از حدود شناسایی‌های شخصی و خانوادگی تجاوز نمی‌کند و از کارشناسان مجرب و موجود نمی‌تواند استفاده کند، برای این است که با جامعه و طبقاتی که پشتیبان نهضت‌اند تماس و شناسایی ندارد. بدون وجود یک سازمان حزبی به معنی واقعی خود نمی‌توان این تماس صمیمی و از روی آگاهی را با جامعه، یعنی با قشرهای آگاه و هشیار و ذیصلاحیت جامعه پیدا کرد. گرچه وجود عناصری در حزب ایران و مخصوصاً به وجود آمدن حزب زحمتکشان در خلال نهضت، تا حدی نقیصه غیرمتشکل بودن را برطرف کرد، و با وجود این که حزب زحمتکشان ملت ایران علی‌رغم داشتن عناصر آگاه و هشیار به وظیفه اجتماعی و تشکیلاتی، نتوانست ظرفیت خود را پر کند و به تمام وظائف اجتماعی ممکنه عمل نماید، مع‌ذالک حزب زحمتکشان بی‌شک پایه و اساس توده‌ای نهضت را کم و

بیش متشکل ساخت؛ در پایه‌ریزی یک برنامه برای نهضت و یک «دکترین» اجتماعی خدمت شایانی به نهضت نمود؛ همچنین با درک صحیح هدف و راه نهضت، از کارشکنی عوامل خارجی که فلج کردن نهضت ملی و به دست گرفتن ابتکار عملیات را هدف خود قرار داده بودند، آگاهانه جلوگیری کرد.

امروز ما در دنیایی قرار گرفته‌ایم که قدرت‌های بزرگ جهان نقشه‌های اقتصادی و سیاسی خود را برای تمام دنیا تنظیم می‌کنند، و بدون این که ما اطلاع داشته باشیم نقشه‌هایی برای کشور ما نیز مانند سایر کشورها و کشور خودشان دارند و در داخل و دامن جامعه ما عناصر کم و بیش نیرومند و وسیع یا محدود نیز دارند که می‌خواهند طبق نقشه به جامعه تحمیل کنند.

با در نظر گرفتن این اوضاع اگر در قرن نوزدهم و یا در اوائل قرن حاضر بدون داشتن یک نقشه دقیق و مطالعه شده و بدون داشتن سازمانی که بالاخره تمام جامعه را در بر بگیرد، ممکن بود به حیات ملی ادامه داد، ولی در حال حاضر دنیا بدون داشتن یک سازمان وسیع اجتماعی که بتواند از انرژی اکثریت نزدیک به تمام آن استفاده کند و تمام آن نیروهای فعال را مطابق نقشه برای هدف ملی و اجتماعی به کار ببرد، نمی‌توان استقلال خود را حفظ کرد و به دنبال جریان‌های قوی سیاسی نیفتاد.

شرط لازم برای ادامه دادن پیروزمندانه نهضت و همچنین شرط لازم برای حفظ موجودیت کشور، وجود سازمانی است که از آگاه‌ترین و بیدارترین و شجاع‌ترین قشرهای طبقات تولیدکننده جامعه به وجود آید. یعنی یک سازمان حزبی که نماینده واقعی طبقات تولیدکننده جامعه باشد به وجود آید تا در آینده بتواند مطابق مکانیسم حزبی، از طرفی تماس صمیمی با توده طبقات تولیدکننده داشته باشد و تمام انرژی‌های مادی و

معنوی یعنی تولیدکنندگان و کارشناسان را در خود متمرکز و مجسم سازد، و از طرف دیگر همین سازمان حزبی با در دست گرفتن قدرت حکومت و یا لاقلاً با شرکت در آن، وحدتی بین مردم تولیدکننده و دولت اداره کننده به وجود آورد. کشور ما تشنه این سازمان حزبی است. شخص یا شخصیت‌هایی که این ضرورت مبرم اجتماعی را آن طوری که هست تشخیص دهند و آن طوری که لازم است عمل کنند، بی شک موفقیت بزرگی برای خود و خدمتی تاریخی برای کشور انجام خواهند داد.

به نظر ما در شرائط و احوال حاضر، این حزب باید به کیفیت بیشتر اهمیت دهد تا به کمیت؛ یعنی لزومی ندارد که در مرحله اول میلیون‌ها نفر در این حزب شرکت مستقیم داشته باشند. اگر ده‌ها هزار از قشرهای آگاه و بیدار طبقات تولیدکننده و زحمتکش‌ان یدی و فکری یک سازمان حزبی با انضباط به وجود آورند و کمیت را با ایجاد تماس مستقیم بین خودشان و اتحادیه‌ها و با افراد و توده تولیدکنندگان حفظ کنند، در این صورت می‌توانند وظیفه یک حزب بزرگ به معنی واقعی توده‌ای را انجام دهند. در این حزب باید برای کارگران و دهقانان که درباره وضع طبقاتی خود آگاه هستند، اهمیت زیادی قائل بود تا توانست به کمک آن‌ها از نیروی محرکه این تولیدکنندگان برای بهبود سرنوشت آنان استفاده کرد. در صورتی که این مرحله آزمایش با موفقیت انجام پذیرد، در مرحله ثانی، حزب متشکل از ده‌ها هزار نفر که از لحاظ کیفی قابل اعتماد هستند تبدیل به حزبی خواهد شد که با متشکل ساختن میلیون‌ها نفر بتواند دستگاه مطمئن و با انضباط و مستمری باشد. این سازمان حزبی باید برای کارشناسان ادارات و کارشناسان فنی و اجتماعی اهمیت زیاد قائل باشد؛ اعم از این که کارشناسان عضو حزب باشند و یا نباشند، باید مورد احترام، مخصوصاً مورد همکاری و استفاده فنی قرار گیرند.

کارشناسان اداری و فنی ما، در وزارتخانه‌ها و غیره به منزله پیچ و مهره‌هایی هستند که از آن‌ها برای هدف‌های متضاد می‌توان استفاده کرد. متأسفانه این کارشناسان با ارزش، هدف اجتماعی خود را تعیین نکرده‌اند. ولی با بیدار شدن یک حزب ملی و منطبق با تحولات صنعتی و مرفقی دنیای حاضر، بی‌شک عده‌ای از کارشناسان، خود را در خدمت طبقات تولیدکننده و آبادکننده ملت قرار می‌دهند. برای استفاده از وجود کارشناسان، چه عضویت سازمان حزبی را قبول کنند، چه نکنند، باید اطلاعات فنی و اداری آن‌ها در روشنایی یک مکتب اجتماعی مورد استفاده قرار گیرد.

هر شخص یا شخصیت یا جمعیت و دسته‌ای موسوم به «حزب» که عده‌ای از کارشناسان را دور خود جمع کند و حتی برای خود مرامنامه و نظامنامه و «تشکیلات» و اصطلاحات حزبی و تشکیلاتی هم داشته باشد، نخواهد توانست از وجود کارشناسان اداری و فنی استفاده کند. آن‌هایی که اداره کردن کشور را به کمک «دفترهای فنی» که شعب آن در تمام کشور افتتاح شود امکان‌پذیر می‌دانند، از مکانیسم تحولات جامعه بی‌اطلاع‌اند. تکنوکراسی، یعنی حکومت صاحبان فن، و اداره کردن جامعه به وسیله «دفترهای فنی» از افکار کهنه و پوسیده قرن نوزدهم امریکا است که در عمل هیچ‌گونه موفقیت به دست نیاورده است.

کارشناسان فنی، خواهی نخواهی یا باید در خدمت طبقاتی که تولیدکنندگان را مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند باشند و یا در خدمت طبقات تولیدکننده و زحمتکش قرار بگیرند. یعنی بدون یک سازمان سیاسی، صاحبان فن یا در خلأ زندگی می‌کنند و یا بدون این که خود توجه داشته باشد، در اختیار سرمایه و یا در خدمت کار و کارگر قرار دارند.

برای این که بتوان از وجود کارشناسان فنی و اداری برای تنظیم یک

برنامه مشروح و دقیق و عملی در اداره کشور استفاده کرد، باید مسائل صنفی و فنی و رابطه آن با اجتماع و طبقات زحمتکش را در روشنائی مطالعه تحولات تاریخی مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

تنظیم‌کنندگان برنامه مشروح اجتماعی باید مجهز به تئوری‌ها و آزمایش‌هایی باشند که مخصوصاً طی قرون اخیر ضمن انقلاب صنعتی و رشد و تکامل سرمایه‌داری و نشو و نمایی که موازی با آن در تاریخ تکامل سوسیالیسم به وجود آمده است. بدون اطلاع از جریان تکاملی مکاتب مختلف منحنی یا مترقی و آزمایش‌های باارزشی که در طی قرن نوزده و بیست پیش آمده، نمی‌توان یک دکترین اجتماعی مناسب با مقتضیات محلی و بین‌المللی به وجود آورد تا اولاً بتواند برنامه ساختمانی متناسب با مختصات جامعه ملی را تدوین کند و از وجود کارشناسان فنی و اداری موجود برای ساختن و پرداختن یک برنامه مشروح و دقیق و علمی استفاده به عمل آورد، و ثانیاً بدون این دکترین اجتماعی و بدون آشنا بودن با جریان تکامل تاریخی دو قرن اخیر، نمی‌توان با مشکلاتی که برای هر کشور کوچکی به وجود می‌آورند مقابله کرد.

خلاصه آنچه مطالعه اوضاع و احوال کنونی ایران نشان می‌دهد، حزبی که مجهز به اصول جامعه‌شناسی نوین باشد و بر روی منافع توده‌های بزرگ تولیدکننده و ابداع‌کننده، شالوده یک نظام نوین اجتماعی متکی به عدالت اجتماعی را بریزد، نه تنها شانس موفقیت بزرگی برای آینده دارد، بلکه تنها راه منطقی و ضرورت اجتماعی را در پیش گرفته است. آینده متعلق به سیاستمداران و جامعه‌شناسانی از این نوع است که جهت سیر تکاملی حوادث اجتماعی را مطابق نوامیس حرکت تاریخ و منافع توده بزرگ ملت، صحیح و منطقی تشخیص داده باشند.

### نقش شخصیت‌ها در نهضت و احزاب اجتماعی

متأسفانه نقش صحیح و منطقی شخصیت‌ها و حوادث اجتماعی آن طوری که باید، نه برای توده مردم ایران و نه نزد سیاستمداران روشن است. موقعیت خاص جامعهٔ ما تقاضا دارد که این مسئلهٔ اجتماعی، دقیق و صحیح و منطقی مورد مطالعه و تجزیه و تحلیل قرار گیرد. علم و زندگی این وظیفه را به وسیلهٔ مجله و سایر نشریات انجام خواهد داد. در اینجا به اختصار اشاره می‌شود که علت عدم موفقیت اغلب احزاب و جمعیت‌ها در این است که نظر عامه (به مناسبت‌هایی که اینجا فرصت تشریح آن‌ها نیست) در تشکیل احزاب، بر شخصیت‌هایی است که شروع به تشکیل آن جمعیت و یا حزب می‌کنند. در صورتی که اهمیت اجتماعی حزب، مربوط به توده‌ها و یا طبقه و طبقات مشترک‌المنافع ملّتی است که اساس و پایهٔ آن حزب یا جمعیت را تشکیل می‌دهند. احزاب و جمعیت‌هایی که عموماً در دوره حاضر تشکیل شده‌اند و موفقیت و دوام نداشته‌اند، قدرتشان از همان آغاز افتتاح محدود به حدود قدرت سیاسی تشکیل‌دهندگان یا شخصیت آن‌ها بوده است.

متأسفانه هنوز تودهٔ مردمان زحمتکش ما - تودهٔ کارمندان جزء و متوسط ادارات دولتی یا غیردولتی ما - به آن نیرو و قدرت اجتماعی که در نهاد اتحاد و اقدامات دسته جمعی خود آن‌ها وجود دارد، پی نبرده‌اند. اگر گاهی این قدرت کم و بیش در شخصیت یا شخصیت‌هایی تظاهر می‌کند، تودهٔ مردم و خود آن شخصیت‌ها دچار اشتباه بصری می‌شوند و قدرت ناشی از تودهٔ مردم را که در آن شخصیت تجسم یافته است، از حالات خصوصی آن شخصیت می‌دانند. لیاقت یا عدم‌لیاقت، و درستی یا خیانت آن شخصیت، ملاک موفقیت و یا



عدم موفقیت نهضتی تلقی می‌شود که آن شخص، علامت و نشانه آن نهضت بوده است.

در تشکیل احزاب و جمعیت‌های مترقی باید توجه شود که اهمیت آن حزب یا جمعیت، محدود به حدود شخصیت و یا جمعیت تشکیل دهنده آن نمی‌باشد، بلکه نبوغ و یا استعداد شخصیت و یا شخصیت‌هایی که اقدام به تشکیل حزب یا جمعیتی می‌کنند در این است که آن‌ها به ضرورت تاریخی بوجود آمدن نهضت یا حزب، بهتر از دیگران پی ببرند و آن نیروی عظیمی را که در همکاری و هماهنگی توده‌های بزرگ ابداع‌کننده و تولیدکننده وجود دارد بهتر از دیگران بشناسند و مشکلاتی را که جریان حوادث و روابط اجتماعی موجود در دستور روز قرار داده و همچنین راه حل منطقی و منطبق با شرایط موجود تاریخی آن را نیز بهتر از دیگران درک نمایند. تنها در این‌گونه احزاب و جمعیت‌هاست که قدرت توده مردم، مافوق شخصیت‌ها قرار می‌گیرد و از حدود و ثغور ظرفیت شخصیت‌های منفرد تجاوز کرده، یک قدرت عظیم اجتماعی بوجود می‌آید که شخصیت‌ها را می‌سازد و منش اجتماعی آن‌ها را آشکار می‌کند. حزبی که شرایط و اوضاع و احوال حاضر جامعه ما تشنه آن است و گروندگان به آن حزب موفقیت بزرگ اجتماعی را می‌توانند انتظار داشته باشند، باید نقش شخصیت و حدود تأثیر و اهمیت آن را به طور منطقی و علمی درک کند و خود را محدود به حدود شخصیت‌های موجود آن نکند، بلکه از شخصیت‌های سیاسی بالفعل فقط تا حدودی استفاده کند که آن شخصیت‌ها به اهمیت حزب و اصول و سنن کلی نمودهای اجتماعی معتقد و مؤمن باشند و حاضر گردند که خود را در چارچوب مقررات و اصول کلی اجتماعی بگنجانند، نه این که حزب و جمعیت را در چارچوب سلیقه شخص خود (تا چه رسد در چارچوب هوی و

هوس‌های ناشیانهٔ خود) درگیر کنند. بالعکس، مرکز ثقل توجه حزب لازم و ضروری برای شرائط حاضر ایران، باید متوجه شخصیت‌های بالقوه باشد؛ یعنی افرادی که با توده مردم دردمند و زحمتکش تماس دارند و رابطهٔ خود را با جامعهٔ بزرگ و میلیون‌ها مردم و خواست‌ها و دردها و احتیاجات آن‌ها بریده‌اند و استعداد و لیاقت درک مشکلات جامعه و پیدا کردن راه‌حل صحیح و منطقی و عمیق آن‌ها را دارند. یک حزب مرفعی امروز باید این‌گونه افراد را در خود جمع‌آوری کند و استعداد‌های بالقوه را به شخصیت‌های بالفعل تبدیل کند و از هر استعدادی، در قلمرویی که بیشتر شانس موفقیت دارد استفاده نماید.

حزبی که آینده دارد نمی‌تواند خود را به وجود شخصیت‌هایی قانع سازد که در پشت سنگر عوام‌فریبی متحصن می‌شوند، و حتی به خلاف تشخیص خودشان تسلیم اصول پوسیده‌ای می‌شوند که می‌دانند متعلق به گذشته است و محکوم به فنا و اضمحلال.

حزب امروز و آینده باید به شخصیت‌ها و یا افراد شجاع و با شخصیتی متوسل شود که مثلاً جرئت داشته باشند از حقوق بانوان، مطابق مقتضیات وضع حاضر دفاع کنند، نه این که برای به دست آوردن چند رأی اضافی و رقابت کودکانه با رقیب سیاسی خویش مسابقه‌ای در عوام‌فریبی بگذارند و با این وضع، میدان مبارزهٔ واقعی اجتماعی را به راهزنان اجتماعی واگذارند.

ما به شخصیت‌های جوان و شجاعی احتیاج داریم که اوضاع جهان و موقعیت کشور را در چارچوب دنیای بفرنج و پر شرّ و شور امروز درک کنند و مثلاً بدانند که نمی‌توان نیمی از جامعهٔ بشری که نیم دیگر را در دامن خود می‌پروراند، فلج کرد و از زندگی اجتماعی راند و در جریان تکامل تولید ثروت و اداره جامعه از آن‌ها استفاده نکرد؛ شخصیت‌هایی

که درک کنند و بتوانند حرف خود را بزنند و بدان عمل نمایند و اصول ملوک الطوائفی را از میان بردارند و از عدالت اجتماعی متکی به تغییر و تحول روابط اجتماعی کهنه دفاع کنند، نه از عدالت اجتماعی مسخره‌ای که متکی به نیکوکاری و خیر و صدقه آن افراد «خیری» باشد که از غارت اموال میلیون‌ها مردم دوباره صدقه‌سر ناچیزی به آن‌ها می‌دهند.

### رابطه نهضت با دنیای خارج

مشکل نهضت ملی، مستقل از عوامل نیرومند سیاست جهانی، درکادر اوضاع و احوال محلی نمی‌تواند حل شود. آن‌هایی که تظاهر به این کار می‌کنند، و یا این تصورواهی را به خود راه می‌دهند که بایی‌اقتنایی به تمام قدرت‌های بزرگ جهان ما می‌توانیم یک دیوار چین سیاسی یا واقعی دور خود بکشیم و بی طرفی خود را حفظ کنیم، اگر با حسن نیت باشند، در عمل ما را تسلیم خطری می‌کند که به ایران نزدیکتر و از این لحاظ خطرش شدیدتر است. برای این که ملل کوچک و ضعیف بتوانند استقلال و موجودیت خود را حفظ کنند، نمی‌توانند یک بی طرفی غیرمسلح و بی اثر را پیش گیرند. زیرا هر کس در دنیای حاضر نتواند از خود دفاع کند، استقلال و موجودیت خود را از دست می‌دهد. لازمه حفظ موجودیت برای کشورهای مثل ایران، پیش گرفتن یک نوع بی طرفی مسلحانه و از روی تصمیم است، و چون دفاع یک دولت کوچک از خود به تنهایی در اوضاع حاضر جهان محال است، باید پیش‌بینی‌ها و تأمین‌های لازم به عمل آید که در موقع بروز آن، خطر همکاری با رقبای دولتی که استقلال کشور را به خطر می‌اندازد، تأمین شده باشد.

بنابراین لازم است که مسئله امکان همکاری (در حدود معین و ضروری) با بلوک و یا بلوک‌های سیاسی موجود، مورد بحث و دقت قرار

گیرد، و مخصوصاً خطری که در آینده ممکن است ما را تهدید کند و یا یقین است که ما را تهدید خواهد کرد شناخته شود و برای تأمین کشور در مقابل آن از کشورهایی که نظر نامساعد با منشأ آن خطر و نفع مشترک در حفظ استقلال ما دارند استفاده شود.

برای این که نهضت ملی ما بتواند پیروزی خود را به خصوص در مرحلهٔ به جریان انداختن صنعت نفت تأمین کند، نباید تصور کرد که این پیروزی بدون ارتباط با مسائل دیگر - آن طوری که باید - امکان‌پذیر است. مسئله به جریان افتادن نفت روی اصول صنعت ملی با دو موضوع ارتباط دقیق دارد که سرنوشت نهضت ملی ما را نیز با آنها مرتبط می‌سازد: اولاً - یک نظام اجتماعی نوین که هم عدالت اجتماعی لازم و ضروری و پایداری اوضاع و احوال اجتماعی را ممکن بسازد، و هم ابزار و آلات و شرائط لازم برای حسن جریان صنعت مترقی نفت و منضّمات آن را تأمین نماید. ثانیاً - توجه به این مسئله که دنیای غرب بدون آشنایی با روشی که ما در آینده پیش خواهیم گرفت، ممکن است حق ما را در مسئله نفت آن طوری که باید و شاید مورد توجه قرار ندهد. بنابراین اگر روش آینده ما با در نظر گرفتن منافع اساسی ملت ایران برای جلوگیری از خطری که ما را تهدید می‌کند، با منافع موقت یا دائمی ملل غرب هماهنگی داشته باشد و ما از هم‌اکنون خط‌مشی خود را روی اصول کلی آن تعیین کرده باشیم که حفظ بی‌طرفی روی چه اصولی است و طرفداری از آن‌هایی که منافعشان با حفظ استقلال ما هماهنگ است و مقاومت در مقابل آن‌ها که هدف‌های سوق‌الجیشی‌شان با استقلال ما تضاد دارد روی چه اصول و نقشه‌هایی می‌باشد، در این صورت از تناقضات موجود جهان بهتر به نفع خود و ادامهٔ نهضت ملی می‌توانیم استفاده کنیم.

متأسفانه فقدان یک سازمان حزبی صحیح که اوضاع محلی را آن

طوری که باید تشخیص دهد و آن را در چارچوب تناقضات جهانی نیز مورد مطالعه قرار داده، هدفش را استفاده از تناقضات جهان برای بهبود سرنوشت ملت ایران قرار دهد، باعث شده است که سیاستمدارانی که بویی از سیاست نبرده‌اند، با سرنوشت ملت و نهضت بازی کنند. آینده از آن کسان، و متعلق به مکاتب و تمایلاتی است که ضرورت به وجود آمدن یک سازمان نسبتاً وسیع را که در تمام کشور و طبقات پایین آن ریشه بدواند، درک کنند و موقعیت ما را در جهان کنونی بفهمند.

حزبی که این مقتضیات ملی و بین‌المللی و ضرورت‌های محلی و جهانی را درک کند و برنامه کار خود را در تمام این موارد مشخص و معین کند و از تذبذب و نوسان احتراز جوید، می‌تواند در آینده به کشور و ملت خود خدمت کند و آینده با سعادت‌تری را تأمین نماید.

نطفه این سازمان منطقی و اجتماعی از اوائل نهضت بسته شده، رشد و تکامل یافته، با موانع و مشکلات جنگیده و اینک در این اواخر از خطر مشکلات سنگین‌تری نیز رهایی یافته و یک کادر جوان و فعال و متحرک به وجود آورده است. آن‌هایی که چشم امید به آنسوی مرزهای ایران دوخته‌اند، آن‌هایی که اراده و تصمیم و شخصیت خود را از دست نداده‌اند و خود را با تسلیم به مخدرات مادی و معنوی از جامعه زنده جدا نساخته‌اند، راهی غیر از راه جوانان پرشور و جوان فکran مجرّبی که بر رسالت تاریخی خود آگاه‌اند، ندارند.

### یادداشت‌ها

۱. سرمقاله مجله علم و زندگی سال اول، شماره هشتم، مهر ۱۳۳۱.
۲. منظور، سرمقاله مجله علم و زندگی، سال اول، شماره اول، دیماه ۱۳۳۰ تحت عنوان «نهضت‌های ملی اروپا و آسیا» می‌باشد.

## عالمی از نو بیاید ساخت<sup>۱</sup>

آیا اگر دکتر مصدق نبود و یا در رأس نهضت ملی ایران قرار نمی‌گرفت، وقایع تاریخ معاصر ایران عیناً، یا در خطوط اصلی خود، در همین مسیری که طی کرده است پیش می‌رفت و یا حوادث، مجرای تاریخی دیگری را پیدا می‌کرد؟ آیا واقعاً ممکن بود که وقایع در جهت عکس جریان حاضر سیر کنند؟ آیا رزم‌آرا موفق می‌شد اوضاع گذشته را لااقل برای مدت درازی تثبیت کند؟

برای دادن جواب علمی به این سئوالات باید مقدمتاً توجه داشت که آیا فعل و انفعال‌های اجتماعی مانند فعل و انفعال‌های شیمیایی دو طرفه‌اند یا یک طرفه هستند و در جهت مشخص و تغییرناپذیر سیر می‌کنند؟ آیا مثلاً فعل و انفعال اجتماعی تبدیل شدن فئودالیت به دوره صنعت نوین و سرمایه‌داری قرن حاضر، دو طرفه است و یا یک طرفه؟ همان‌طور که دخالت آزمایش‌کننده و علم و معرفت او نسبت به قوانین طبیعی می‌تواند فعل و انفعال شیمیایی را در این و یا آن جهت مخالف عملی سازد و آیا نبوغ و دهاء شخصیت‌ها و یا قهرمان‌های تاریخی نیز می‌توانند مثلاً دوره صنعت نوین را به طور معکوس به فئودالیت برگردانند؟ و یا بالعکس نبوغ شخصیتی در قرن ۱۴ و ۱۵ می‌توانست دوره صنعت

نوبن را به وجود آورد؟ اگر دانشمند معروف مخترع ماشین بخار مثلاً در قرن ۱۴ متولد می‌شد، می‌توانست اختراع خود را در آن زمان بکند و انقلاب صنعتی به وجود آرد، و یا لازم بود که آزمایش‌ها و علم و معرفت به حدّ معینی از کمال در طول زمان برسد و شرائط از قوه به فعل در آمدن آن اختراع در زمان معینی موجود باشد تا «وات» و یا دیگر آزمایش‌کنندگان بتوانند آن را اختراع و تکمیل کنند؟

اگر مجموع آزمایش‌های تاریخ بشری را به منزله لایراتوار علم تاریخ فرض کنیم، یک نظر کلی به جریان تکامل تاریخی نشان می‌دهد که حوادث تاریخ در جریان کلی آن، مانند فعل و انفعال‌های شیمیایی دو طرفه نیستند و لاقلاً در مدت زمانی که آن را بتوان واحد مقیاس تاریخی نامید، فعل و انفعال‌های تاریخی دو طرفه نیستند و جهت و یا جهات معین و مشخصی را به طور تکاملی سیر می‌کنند، به عکس آنچه معروف است، تاریخ تکرار نمی‌شود و حتی به قول فیلسوف معروف در یک آب دو مرتبه شنا نمی‌کنیم، آنچه مکرر به نظر می‌آید لاقلاً در یک سطح بالاتری است و منحنی سیر تاریخی، حلزونی شکل می‌باشد.

اما مشخص و معین بودن جهت تکامل تاریخی، دلیل این نمی‌شود که فعل و انفعال‌های تاریخی، به خصوص در مدت معین از زمان (که برای واحد مقیاس جریان تاریخ کوتاه ولی برای زندگی یک نسل دراز است) حتماً و ضرورتاً مسیر مشخص و غیرقابل تغییری را سیر کند. عامل آگاهی در تاریخ، وضعی را به وجود می‌آورد که در فعل و انفعال‌های شیمیایی و دیگر نمودهای مشابه وجود ندارد. اگر مجموعه عوامل اجتماعی را در شرایط معین و مشخصی از زمان و مکان در نظر بگیریم، حلقه نوبنی از حوادث تاریخی که معلول آن باید باشد، لازم نیست که به طور جبری و ضروری حادثه معین و مشخصی باشد؛ به این معنی که ما همواره در

مقابل امکان‌های مختلفی از حوادث تاریخی قرار گرفته‌ایم. آگاهی یا عدم آگاهی، قاطعیت و یا تذبذب، آمادگی یا عدم آمادگی، توافق یا عدم توافق در هدف انسان‌های اجتماعی با ضرورت‌های اجتماعی حاضر، در هر مورد معینی این و یا آن امکان را اجازه می‌دهد که از رَجَم امکان، به واقعیت قدم گذارد.

اگر ما برای شخصیت‌های اجتماعی و برای احزاب و جمعیت‌ها و نهضت‌ها مسئولیت و یا افتخار و ننگی قائل هستیم، به مناسبت امکان‌های مختلفی است که از منشأ وجود «آگاهی» انسان‌ها به آنچه می‌کنند و روی هم رفته تاریخ را می‌سازند سرچشمه می‌گیرد. اگر حکومت کثومین تانک در چین حق حیات خود را از دست داده بود، تنها جریان غیرقابل اجتناب این نبود که ضرورتاً مائوتسه تونک سرنوشت چین را در دست گیرد، ممکن بود نهروها و گاندی‌هایی در چین به وجود آیند؛ یعنی نهضت‌هایی که رهبران نامبرده علامت و نشانه آن باشند. اگر اوضاع چین را خوب تجزیه و تحلیل کنیم شاید به این نتیجه برسیم که پیدا نشدن نهروها و گاندی‌ها در چین به این مناسبت بوده که مائوتسه تونک وظیفه اجتماعی خود را به دلیل آگاهی بیشتری انجام داده و نهروها و گاندی‌های چین را دور خود متمرکز کرده است و یا شاید به این نتیجه برسیم که گاندی‌ها و نهروهای چین مسئولیتی دارند و وظیفه خود را آن طوری که باید و شاید انجام نداده‌اند و جریان حوادث در مسیر امکان حاضر سیر کرده و راه مشابه هندوستان را مثلاً پیش نگرفته است.

همچنین جریان حاضر چین، در نتیجه آگاهی یا عدم آگاهی، قاطعیت و یا عدم قاطعیت رهبران حزب کمونیست در آینده ممکن است مثلاً در مسیری مشابه خط سیر یوگسلاوی و یا خط سیر حوادث رومانی سیر کند، و یا شاید در نتیجه آگاهی و هشیاری رهبران شوروی و عبرتی که از



یوگسلاوی گرفته باشند یک مسیر نوین پیدا کند؛ یعنی روابط کم و بیش آزاد را با شوروی پیدا کند و در عین حال، امکان داشتن رابطه با ملل غربی برای تهیه وسائل ساختمان سوسیالیسم در چین به وجود آید.

### امکان‌های پس از جنگ اخیر و نقش دکتر مصدق

پس از جنگ اخیر ممکن بود که موارث سیاست قرون اخیر، یعنی سیاست بریتانیا لااقل تا مدت کوتاهی ادامه داشته باشد و یا ابتکار عملیات به دست توده‌ای‌ها بیفتد، و یا آن طوری که هم‌اکنون پیش آمده نهضت ملی ایران جانشین آن دو گردد. صحیح است که از لحاظ تاریخ، یعنی با در نظر گرفتن طول زمان، سیاست بریتانیا در ایران و کشورهای مشابه حق حیات خود را از دست داده است و امکان ادامه آن سیاست برای مدت درازی وجود ندارد، اما آگاهی و قدرت و قاطعیت دو عامل دیگر یعنی حزب توده و نهضت ملی ایران دو عامل تعیین‌کننده بودند که ممکن بود اجازه بدهند یا ندهند که سیاست موروثی بریتانیا دیر یا زود از ایران رخت بریندد.

اگر حزب توده ایران مانند مائوتسه تونک وظیفه اجتماعی خود را خوب انجام می‌داد و اشتباهات سیاست شوروی را در ایران تصحیح می‌کرد و در مقابل سیاست خام و خشن شوروی از خود شخصیت بروز می‌داد و به طور خلاصه در تحصیل امتیاز نفت برای شوروی عجله و خشونت زیاد به خرج نمی‌داد و تجزیه‌طلبی خود را خیلی زود ظاهر و آشکار نمی‌ساخت، هم هیئت حاکمه فاسد و منحط را می‌توانست از بین ببرد و هم امکان به وجود آمدن نهضت ملی را با رهبری مصدق غیرممکن و یا غیرلازم جلوه می‌داد و مانند چین ابتکار عملیات را در دست می‌گرفت. اگر این امکان از قوه به فعل در نیامد، قصور آن نه از

طرف هیئت حاکمه منحط بود و نه افتخار آن مربوط به نهضت ملی ایران است. بلکه تقصیر از طرف حزب توده و سیاست‌های الهام‌دهنده آن بود که خوشبختانه نتوانست از فرصت مناسب استفاده کند و مانند مائوتسه تونک ابتکار را در دست گیرد. زیرا هیئت حاکمه ایران دست کمی از حکومت منحط چین نداشت و نهضت ملی ایران نیز مانند نهضت هندوستان ریشه‌های عمیقی در گذشته و برنامه‌ای برای آینده نداشت. اما نهضت ملی ایران از اشتباهی که سیاست شوروی و حزب توده در ایران کردند حداکثر استفاده را برد و جبهه ملی در مناسب‌ترین موقع، مناسب‌ترین وضع و فورمول را انتخاب کرد تا به ضرورت‌های موجود ناشی از طبیعت اوضاع اجتماعی جامعه عمل بپوشاند.

وضع تشریح شده در بالا را می‌توان از یک جهت دیگر این طور توضیح داد: ضرورت‌های محلی ایران و واقعیات عینی ناشی از طبیعت جامعه ما یک نهضت ملی را ایجاب می‌کرد که سیاست استعماری قرون اخیر را از بین ببرد و مناسبات اجتماعی نوینی را جانشین آن سازد. ولی در مقابل این اصول کلی و قوانین عینی و واقعی ناشی از مقتضیات محلی ایران، از یک طرف ضرورت‌ها و قواعد عینی ناشی از طبیعت جامعه صنعتی بریتانیا، وجود داشت و از طرف دیگر ضرورت‌های نوین انقلابی ناشی از طبیعت جامعه شوروی تازه تکوین یافته و در حال رشد و تکامل موجود بود. این دو عامل نیرومند که اولی از مدت‌ها پیش در ایران ریشه دوانده بود و دومی با نیرو و قدرت بیشتر ولی بدون مهارت می‌خواست در ایران ریشه بدواند، با مقتضیات محلی برخورد می‌کردند. غلبه یکی از این سه نیرو بر دو عامل دیگر، بستگی به قدرت آنان در ایران، و بستگی به آگاهی عوامل مختلفی داشت که با هم در برخورد و منازعه بودند.

وظیفه تاریخی جبهه ملی این بود که در موقعی که حزب توده در نتیجه

بزرگترین اشتباهات سیاست الهام‌دهنده‌اش دچار ضعف و رخوت بود، در موقعی که سیاست منحط هیئت حاکمه که انعکاس سیاست موروثی بریتانیا بود و بدون رقیب و با خشونت می‌خواست خود را تثبیت کند، نهضت ملی خود را ظاهر سازد و از اشتباهات هر دو سیاست استفاده کند.

رسالت تاریخی جبهه ملی این بود که در مناسب‌ترین موقع، شعار ملی کردن صنعت نفت سراسر ایران را شعار آزادی از قید هرگونه نفوذ خارجی قرار داد. افتخار رهبران جبهه ملی نیز این بود که با قاطعیت لازم و کافی ضرورت‌های ناشی از طبیعت جامعه محلی را در نظر گرفتند و از حداکثر نیروهای محلی برای خشی کردن فشاری که از طرفین وارد می‌شد استفاده کردند و در عین حال از تناقض موجود بین دو سیاست نیرومند همسایه و تناقض‌های دیگری که در دستگاه سیاست غربی وجود داشت، استفاده گردید.

برای بهتر فهمیدن نقش شخصیت‌های نهضت ملی در حوادث اخیر و توجه به اشتباهات و انحراف‌ها باید توجه داشت که اگر دکتر مصدق مثلاً پنجاه سال پیش از آن‌که متولد شده است به دنیا می‌آمد، نمی‌توانست نقش کنونی خود را بازی کند. آنچه به دست مصدق انجام گرفته و می‌گیرد تنها مربوط به نبوغ و استعداد مصدق و یا دیگران نیست، بلکه مربوط به یک سلسله مقتضیات اجتماعی و جریان‌های عینی ناشی از قوانین و روابط کلی اجتماعی است که برای از قوه به فعل در آمدن آن‌ها مصدق و یا رهبران دیگری ممکن بوده و هست که ابتکار را در دست گیرند. اگر دکتر مصدق و رهبرانی مشابه او عوض این که پنجاه سال پیش از تاریخ تولد واقعی متولد شوند پنجاه سال دیرتر به دنیا می‌آمدند، مع‌ذالک این نهضت به وجود می‌آمد و رهبران دیگری نهضت را رهبری می‌کردند.

بنابراین اهمیت و یا نقش رهبران این نیست که به تنهایی و یا مثلاً سه نفری نهضتی را به وجود آورده‌اند، بلکه اهمیت و نقش آنان در این است که ضرورت موجود در جامعه و مستقل از فکر و ذهن خود را به کمک فکر خودشان درک کرده و حامل فکر و عامل از قوه به فعل درآوردن آن ضرورت گردیده‌اند. آزمایش‌های متعدد و گوناگون تاریخی نشان می‌دهد مادامی که رهبران نهضت رابطه خود را با ضرورت‌های موجود و با نیروی محرکه این ضرورت‌ها یعنی افکار عمومی قطع نکرده‌اند، به عنوان تجسم زنده این نهضت و یا ضرورت تلقی می‌گردند. ولی باز هم آزمایش‌ها نشان داده است که هر وقت رهبران نهضت دچار اشتباه بصری می‌شوند و نیروی اجتماعی تجسم یافته در شخص خود را از اختصاصات جسمی و فکری خود تلقی می‌کنند و تصور می‌کنند که جریان حوادث را در هر جهتی که مایل باشند و یا مثلاً مدعی الهام به آن جهتی باشند که می‌توانند آن را تغییر دهند، آن وقت رابطه خود را با ضرورت‌های اجتماعی و با نیروی محرکه آن‌ها یعنی با توده مردم از دست داده و دیگر نیروی اجتماعی در شخصیت آن‌ها تجسم نمی‌یابد و دیر یا زود از خواب و خیال واهی بیدار می‌شوند و از جریان نهضت برکنار می‌گردند.

ارزش دکتر مصدق در این است که مانند بعضی از رهبران نهضت دچار تصورات ذهنی نمی‌شود و ضرورت‌ها و مقتضیات عینی و واقعی را از نظر دور نمی‌دارد. به همین مناسبت دکتر مصدق همواره رابطه خود را با نیروهای زنده اجتماع حفظ می‌کند و به گفته خود از نیروی لایزال قدرت ملی برخوردار است و در جریان حرکت تاریخ سیر می‌کند.

اگر این واقع‌بینی دکتر مصدق و سابقه زندگی او که جلب اعتماد عامه را کرده است نبود، و اگر سجایای خاص او اجازه نداده بود که یک شخص بین‌المللی گردد و برای مردم متوسط اروپا و امریکا معرف ایران باشد، در

این صورت هر چند نهضت ملی ایران باز هم از بین نمی‌رفت و دیر یا زود (که برای جریان تاریخ بی‌تفاوت است) موفقیت به دست می‌آورد، ولی کاملاً امکان‌پذیر بود که جریان نهضت ده سال و یا کمتر و بیشتر به تأخیر افتد. این تأخیر هر چند برای تاریخ بی‌اهمیت است، ولی برای نسل حاضر به طور جدی دارای تفاوتی محسوس می‌باشد.

### یک موهبت بزرگ تاریخی

انگلس و پلخانف و سایر مارکسیست‌های ارتودوکس<sup>۲</sup> معتقدند که اگر مثلاً ناپلئون شخصاً در جنگی از پا درمی‌آمد، زخم جامعه آن روز فرانسه آستان ناپلئون‌های متعددی بود که کار او را قدری بهتر و یا بدتر انجام می‌دادند. به عبارت دیگر وقتی یک ضرورت اجتماعی وجود دارد، همواره شخصیتی متناسب برای جواب دادن به آن پیدا می‌شود و جای افرادی از نوع ناپلئون و یا بیسمارک و یا هیتلر و لینن و غیره خالی نمی‌ماند. ولی سیدنی هوک متفکر معاصر، مواردی را ذکر می‌کند که شخص متناسب برای رسالتی که وضعیت جامعه مقتضی آن است، لازم نیست همواره پیدا شود و بنابراین برای شخصیت و یا قهرمان تاریخی نقش بیشتری را قائل است. متفکر نامبرده وضع آلمان را مستقیماً قبل از هیتلر مثال می‌زند. در آن زمان احتیاج مبرم به شخصی بود که بتواند تمام نیروهای دموکرات را جمع‌آوری کند و یک جبهه ضدفاشیستی بوجود آورد و برنامه‌های حاضر و مهیا را برای غلبه بر بحران اقتصادی عملی سازد. سیدنی هوک نتیجه می‌گیرد که جامعه آن روز آلمان از زادن و یا به ظهور رساندن شخصیتی که از فاشیسم و عواقب وخیم آن جلوگیری کند، عقیم بوده است.

ایراد سیدنی هوک به انگلس و پلخانف از این لحاظ وارد نیست که او

به اختلافی که در زمان حاضر با زمان دو محقق نامبرده وجود داشت، توجه نکرده است. آنچه در زمان انگلس و پلخانف در حدود جوامع ملی صادق بود، حالا در حدود جهانی صدق می‌کند. مطابق تحقیق دو محقق نامبرده وقتی در جامعه‌ای یک شخصیت پیدا می‌شود، شخصیت‌هایی از نوع او، یا باید از بین بروند و یا باید دور او گرد آیند. اگر در آلمان و ایمار شخصیتی در نهضت سوسیالیستی آن جا بوجود نیامد، نه برای این بود که جامعه آلمان از زادن آن عقیم بود. هر کس با اوضاع آن وقت آلمان از نزدیک آشنا باشد تصدیق خواهد کرد که در رهبری حزب سوسیال دموکرات آلمان شخصیت‌هایی با استعدادهای اجتماعی برجسته وجود داشتند. ولی ظهور لنین و جانشین او استالین نه تنها شخصیت‌هایی از نوع خود را در نهضت کارگری روسیه، بلکه در حدود جهانی، نفی و انکار می‌کرد و ایجاب می‌نمود که شخصیت‌های دیگر یا محو و نابود شوند و یا دور او گرد آیند. حزب کمونیست نیرومند آلمان، نهضت کارگری آن کشور را تجزیه کرده و با هر شخصیتی که شانس موفقیت داشت، با تمام نیرو مبارزه می‌کرد و به اصطلاح خودشان آن شخصیت‌ها را لجن‌مال می‌کردند. همان‌طور که در زمان ناپلئون شخصیت‌های نظامی دیگر تحت الشعاع ناپلئون قرار می‌گرفتند، حالا در مقیاس بین‌المللی شخصیت‌های دیگر در نهضت کارگری تحت الشعاع استالین قرار می‌گیرند. از بین رفتن شخصیت‌های بزرگ کشورهای بالکان و آلمان شرقی نشانه این واقعیت، و لجن‌مال شدن شخصیت‌های دیگر در نهضت کارگری غرب و غیره از طرف کمونیست‌ها، جهت دیگر آن است.

سعی و کوشش بی‌مانند و بی‌ثمر توده‌ای‌ها برای کوچک و خفیف کردن و تهمت زدن به دکتر مصدق و انکار موفقیت‌های درخشان و تاریخی او از همین جا سرچشمه می‌گیرد. شخصیت مصدق و سجایا و

سوابق زندگی او اجازه می‌دهد که این شخصیت ملی و بین‌المللی، آن رسالت تاریخی ضداستعماری را که استالینیسم مدعی است عمل به آن را انحصاراً در اختیار دارد، انجام دهد. انگلس و پلخانف نیز نسبت به نقش شخصیت در تاریخ اهمیت زیادی قائل‌اند و در موقعیت تاریخی معین، خصوصیات فردی شخصیت‌هایی از نوع مصدق را برای تسریع تکامل تاریخ خیلی مؤثر می‌دانند. آن‌هایی که برای مسائل کوچک و اختلاف سلیقه‌های شخصی، دانسته و یا ندانسته می‌خواهند شخصیت مصدق را پایین آورند، از یک واقعیت تاریخی بزرگ غافل می‌باشند. موقعیت ملی و بین‌المللی مصدق یک موهبت بزرگ تاریخی است که می‌تواند منشأ فوائد و موقعیت‌های بزرگی برای نهضت ملی ایران گردد، و در شرایط حاضر هیچ شخصیت دیگری نمی‌تواند این رسالت را انجام دهد.

### انحرافات، قاطعیت و استحکام نهایی نهضت

اگر جریان نهضت را در نظر گرفته و مرحله اول آن را با وضع حاضر مقایسه کنیم، اختلافی از نظر رأس و یا رهبری نهضت با قاعده و یا توده رهبری شده آن به نظر می‌رسد. اگر در جریان این مدت انحراف‌هایی در رهبری نهضت دیده می‌شود، بالعکس اساس و پایه توده‌ای نهضت نسبت به دوره اول آن محکم‌تر و متشکل‌تر گردیده است.

اگر در بدو امر حزب توده می‌توانست این ایراد را به نهضت وارد کند که فاقد اساس و پایه توده‌ای متشکل است، امروز این نقص برطرف شده و هسته سوسیالیستی متشکل، با خط‌مشی‌های قاطع که مانع از انحراف‌های وسیع گردد به وجود آمده است. اگر این هسته آگاه و هشیار وجود نداشت، حزب توده با روش‌های تجربی و محیلا نه‌ای که دارد بالاخره نهضت را از مسیر صحیح خود منحرف می‌ساخت. حزب توده

در اول کار، با انکار وجود نهضت، می‌خواست با زور و قدرت متشکل خود آن را خفه و نابود کند و با بند و بست‌هایی که با ارتجاعی‌ترین جناح هیئت حاکمه می‌کرد، جبهه ملی را از میدان عمل خارج کند و در عین حال اساس و قاعده توده‌ای غیرمتشکل نهضت را به کمک سازمان متشکل خود به دنبال خویش بکشاند.

وقتی عناصر آگاه و سوسیالیست نهضت نقشه توده‌ای‌ها را از این لحاظ خنثی کردند و توده‌ای‌ها از معدوم کردن جریان نهضت مأیوس شدند، حمله ائتلافی شروع شد. این بار می‌خواستند با نفوذ در داخل نهضت ملی آن را تجزیه کرده و به دنبال خط‌مشی‌های خود بکشانند. خطرناک‌ترین وضع، در سی‌ام تیر پیش آمده بود که در صورت موفقیت، بدون شک یک کودتا یا دیکتاتوری سیاه پیش می‌آمد و موفقیت‌های نهضت را موقتاً از بین می‌برد و شاید زمینه را برای دیکتاتوری سرخ آماده‌تر می‌ساخت. حمله ائتلافی در ۳۰ تیر با موفقیت خنثی شد. ولی به دنبال آن توده‌ای‌ها برای ایجاد شکافی در رأس نهضت، موفقیت‌های نسبی به دست آوردند که شخصیت و واقع‌بینی و استحکام دکتر مصدق به خوبی این نقص را جبران کرد. حالا بدون اغراق می‌توان گفت که نهضت ملی ما، هم از لحاظ رهبری آن، که پیش از پیش در شخصیت دکتر مصدق مجسم گردیده و از روی استحقاق لقب فسادناپذیر دریافته است، هم از لحاظ وسعت پایه توده‌ای آن، و هم از لحاظ تشکلی که پیدا کرده نیرومندتر از هر وقت است.

اختیارات ممکن است راه را بردیکتاتوری‌های آینده به کلی مسدود کند مرحله اول نهضت هنوز کاملاً خاتمه نیافته است. وقتی صنعت ملی نفت به جریان عادی خود بیفتد، مرحله دوم نهضت که رفورم‌های عمیق



اجتماعی، مخصوصاً حل مشکل کشاورزی و صنعتی کردن کشور است جداً طرح خواهد شد. به نظر ما رهبری دکتر مصدق برای مرحله اول نهضت است. ولی چون در هیچ مورد دو مرحله را جداً نمی‌توان از هم به کلی جدا کرد، اینک در آخر مرحله اول، اصلاحات داخلی (لااقل در حدودی که منافات زیادی با منافع طبقات بالا نداشته باشد) شرط موفقیت نهضت گردیده است، یعنی برای خنثی کردن محاصره اقتصادی، و برای این که حریف از به زانو در آوردن ما مأیوس گردد، لازم است که اصلاحات لااقل تا حدود معینی تعقیب گردد. بزرگترین مشکلی که در این راه وجود داشت و تا حدی هنوز هم دارد، طرز تفکر دولت لیبرال آقای دکتر مصدق و اطرافیان اوست که بدون داشتن یک نقشه اقتصادی مطالعه شده، مطابق اقتصاد و سیاست لیبرالی کشور را اداره می‌کنند. وقتی دکتر مصدق خواهی نخواهی در مقابل وظیفه بزرگ اصلاحات اجتماعی قرار گرفت، باز هم این شخص واقع‌بین، به خلاف انتظار عده‌ای تا حدی به سیاست لیبرال خود پشت پا زد. خواستن اختیارات شش ماهه و بعد یکساله علامت و نشانه این است که دکتر مصدق، هم به لزوم ایجاد انضباط و امنیت اجتماعی، و هم به ایجاد یک نقشه با انضباط اقتصادی معتقد است. آن‌هایی که اختیارات دکتر مصدق را تعبیر به دیکتاتوری می‌کنند، دانسته و یا ندانسته یک حقیقت را کاملاً قلب می‌کنند. تنها چیزی که از دیکتاتوری سیاه و بالاخره سرخ جلوگیری می‌کند، همین اختیارات متکنی به اصول دموکراسی است؛ مشروط بر این که از آن اختیارات آن طوری که باید، استفاده شود. هرج و مرجی که هم اکنون حکمفرماست و عده‌ای از روی عوامفریبی و یا عدم توجه یا از روی سوءنیت آن را آزادی می‌نامند، بهترین مقدمه برای استقرار دیکتاتوری است. اگر رژیم‌های دموکراسی بخواهند از دیکتاتوری اجتناب کنند، باید از بی‌بندوباری

اجتناب ورزند و دموکراسی متمرکز را جانشین هرج و مرج اقتصادی و سیاسی گردانند.

اختیارات مصدق به عکس آنچه ادعا شده نه تنها راه را برای از بین بردن قانون اساسی و استقرار دیکتاتوری آینده هموار نمی‌سازد، بلکه صحیح‌ترین و منطقی‌ترین راه جلوگیری از دیکتاتوری آینده است.

آن خطر دیکتاتوری که ما آن را از سابق می‌شناسیم، و دیکتاتوری خطرناکترِ سرخ که بیهوده در انتظار آینده است، هیچ کدام برای استقرار رژیم خودشان احتیاج به بهانه و سابقه ندارند که سابقه اختیارات مصدق را دستاویز قرار دهند. آن‌ها همواره بدون این بهانه‌ها نیز حکومت فعال مایشایی خود را مستقر ساخته‌اند. ولی اگر از اختیارات مصدق برای استقرار نظم سیاسی و اقتصادی استفاده بشود و آن طور که مقتضای این قرن است دولت در جریان حوادث و وقایع اجتماعی دخالت کرده و مطابق نقشه پیش‌بینی شده امور را اداره کند، راه دیکتاتورهای آینده را به کلی مسدود می‌سازد؛ ضمناً شخصیتی متناسب‌تر از دکتر مصدق برای گرفتن این اختیارات و عدم سوءاستفاده از آن وجود ندارد.

**لزوم دخالت طبق نقشه دولت در کلیه شئون اجتماعی و قرار دادن افراد در متن برنامه عمومی**

به دست آوردن اختیارات، غیر از استفاده صحیح از آن است. متأسفانه تا حدی که از آن استفاده شده، در باغ سبزی را نشان نمی‌دهد. بزرگترین اشتباه دولت حاضر این است که گویا تصور می‌کند مشکل اصلاحات اجتماعی تنها عبارت از یک مسئله قانونگزاری است. به همین مناسبت ماشین تهیه قوانین به کمک قانون اختیارات به کار می‌افتد و به طور مسلسل لوایح قانونی را به شکل تولید اضافی بیرون می‌دهد؛ به نوعی که

امواج لوایح قانونی از بالای سر افکار عمومی و جرائد رد می‌شود، بدون این که فرصت لازم و کافی برای اظهار نظر وجود داشته باشد. در صورتی که بزرگترین مشکل اجتماعی ما تنها عبارت از قانونگزاری نیست، بلکه بیشتر مسئله سازمان دادن و یا تجدید سازمان است.

بزرگترین وظیفه ما تنها توزیع صحیح و عادلانه آنچه وجود دارد نیست. بلکه مهمتر از آن تولید بیشتر آنچه امکان‌پذیر است می‌باشد که در عین حال صحیح و عادلانه توزیع گردد. قسمت اعظم اصلاحات، بدون قانونگزاری خاص امکان‌پذیر است. از اختیارات و سلطه دولت هم باید برای سازمان دادن تولید نوین استفاده کرد.

مشاورین جناب آقای دکتر مصدق متأسفانه افراد مستقل از هم، با افکار و سلیقه‌های شخصی متفاوت، و غیرمتجانس‌اند. اغلب آنان با افکار و عقاید مبهم و غیر روشن قرن نوزدهم مجهز بوده و با احتیاجات قرن حاضر آشنایی ندارند. متأسفانه حدود فکر آنان هنوز از اصول رقابت آزاد و اقتصاد لیبرال تجاوز نمی‌کند. در صورتی که اقتصاد لیبرال، در دژ مستحکم خود (انگلستان) طی دادگاه قرن بیستم محکوم به زوال گردیده است. مثلاً تخفیف ده درصد کرایه خانه‌ها و اختصاص دادن قسمت اعظم آن به ساختمان خانه‌های ارزان قیمت، یک قانونگزاری و یا آلت و ابزار قرن نوزدهم است که با مقتضیات عصر ما ابداً وفق نمی‌دهد. این کارشناسان قرن نوزدهم می‌گویند اگر اجاره خانه ارزان باشد دیگر کسی خانه نمی‌سازد و قانون عرضه و تقاضا بزرگترین قانون تنظیم‌کننده امور اقتصادی برای آن‌هاست. در صورتی که قرن بیستم به این نوع مسائل غلبه کرده است و دخالت دولت در تنظیم امور اقتصادی، جانشین رقابت آزاد و عرضه و تقاضا گردیده است. مدت‌هاست که کرایه خانه‌ها در اروپا، نه مطابق عرضه و تقاضا، بلکه مطابق قوانین موضوعه بالا و پایین می‌رود.

امروز برای مردم متوسط ایران بخصوص اهالی تهران، صاحب خانه شدن غیرممکن است، ولی در لندن و پاریس امکان پذیر می باشد. در انگلستان و اغلب کشورهای اروپایی ساختن خانه در نقشه های دولتی و زیر سلطه های محلی و شهری قرار دارد و اگر احیاناً برای ساختمان های نو اجازه کرایه آزاد داده شود، خانه هایی که قبلاً ساخته شده تابع نرخ معین می باشند. تخفیف پنجاه درصد کرایه خانه ها و برخی از مستغلات بی شک سطح آن را، حتی به اندازه اروپا پایین نمی آورد، لذا بیشتر از آن باید تخفیف قائل شد و یا موضوع ۱۵ یا ۲۰ درصد تخفیف هم برای دهاقین (اگر لازم باشد) کافی نیست. مضافاً به این که عمل قانونگزاری، غیر از اجرا و سازمان دادن آن در شوراهای ده و وصول ۲۰ درصد است.

آنهایی که از خواب اصحاب کهف قرون وسطایی بیدار شده اند حدود فکرشان از عوامل پنجگانه تجاوز نمی کند. حل مسئله کشاورزی، مسئله چند درصد نیست، موضوع مربوط به این است که دهقان دارای تمام عوامل تولید باشد و بتواند با برخوردار شدن از دسترنج خود، حداقل معیشت را به دست آورد. آنچه تا حالا درباره کشاورزی به دست مشاورین آقای دکتر مصدق (که از مالکین بزرگ بوده اند) وضع شده، راه حل مشکل نیست، بلکه عقب انداختن راه حل است.

مسئله تصفیه ادارات و یا کم کردن کارمندان زائد، یک هرج و مرج بی مانند است که ملاک معین و مشخص ندارد. هدف باید تنها تصفیه ادارات باشد، نه اخراج کارمندان زیادی. صحیح است که کارمندان دولت در وضع حاضر بار گرانی برای دولت اند. ولی راه حل، بیرون کردن آنها و حتی متقاعد<sup>۳</sup> کردن کارمندان اضافی نیست. اگر در بعضی از ادارات، ما کارمند زیادی داریم، در عوض سرویس های وسیع

بهداری و فرهنگ و پست و تلگراف و غیره باید تأسیس شود. همچنین کارهای تولیدی باید توسعه یابد، و نه تنها کارمندان صحیح‌العمل کنار گذارده نشوند، بلکه عده بیشتری در مؤسسات ملی و عمومی استخدام گردند.

در عصر حاضر، به عکس قرن گذشته باید تمام ابتکارات خصوصی و شخصی در ضمن نقشه عمومی جا داده شوند. زیرا امروزه امور اقتصادی و خدمات اجتماعی نمی‌توانند خصوصی و شخصی باشند و باید همه در برنامه عمومی قرار گیرند. مثلاً در موضوع انتخابات هم تمام فکر دولت متوجه قانونگزاری است. این که با صحیح‌ترین و متناسب‌ترین قانون انتخابات مردم از حق رأی برخوردار باشند، حل نخواهد شد. در اینجا نیز مسئله عبارت از مسئله سازمان دادن صحیح است: این دستگاه باید خرد و واژگون گردد و با عناصر آن، آلت و ابزاری نو ساخته شود که برای نهضت ملی مفید باشد، نه برای خرد کردن نهضت ملی.

پیش از این که مشاورین دولت و وزرا و مسئولین درجه اول باز هم ماشین اختیارات را برای بیرون دادن لوایح قانونی به کار اندازند، لازم است یک مسئله در اصول کلی مورد بحث و مشاوره قرار گیرد و ملاکی برای تعیین خط‌مشی دولت در سازمان دادن اقتصاد و صنعت و کشاورزی و غیره اتخاذ شود که اقدامات و قوانین، تابعی از سلیقه‌های شخصی نباشد.

ما امروز از لحاظ سیاسی و اقتصادی در معرض برخورد با نقشه دولت‌های مقتدری هستیم که آن‌ها نه تنها برای کشور خودشان، حتی برای کشور ما و کشورهای مشابه دیگر طرح‌هایی دارند. بدون داشتن نقشه متقابل حساب شده و دخالت دولت در کلیه شئون اجتماعی و تنظیم آن‌ها در چارچوب یک نقشه عمومی نمی‌توان در میدان مبارزه جهان

امروز، لااقل حق حیاتی برای خود قائل بود. حق حیات مستقل و آزاد را تنها مللی دارند که جامعه را بر اساس نوین و موازین علمی قرن حاضر بنا نمایند.

### یادداشت‌ها

۱. سرمقاله مجله علم و زندگی سال اول، شماره نهم، بهمن ۱۳۳۱.
۲. جزم‌اندیش
۳. بازنشته

## به سوی آینده<sup>۱</sup>

بیر در گذشته، بچه در حال  
و جوان در آینده زندگی می‌کند

دو موقعیت متمایز نسبت به زندگی اجتماعی، یا دو طرز تفکر متفاوت را که در سرنوشت جامعه ما تأثیر دارند و یا می‌توانند داشته باشند مورد بحث قرار می‌دهیم:

اول موقعیتی است که جوانان «بی‌تجربه و نپخته» نسبت به زندگی اجتماعی دارند. آنها از زندگی اجتماعی و جامعه و یا از جریان‌های موجود در زندگی سیاسی و اجتماعی مانند موضوعی که مربوط به خودشان است بحث می‌کنند. برای این جوانان بی‌تجربه، مثلاً سرنوشت نهضت ملی ایران و آینده حکومت دکتر مصدق مانند یک مسئله خانوادگی آنهاست که ریشه عمیقی در زندگی خود آنها دارد. این‌گونه جوانان نپخته و یا پیرانی که فکر جوان دارند و هم‌رنگ محیط نشده‌اند، شخصیت خود و خانواده محدود و نزدیک خود را با سرنوشت خانواده بزرگ جامعه یکی می‌دانند و در فکر آینده نیستند. مثلاً درباره این که پس از سقوط مصدق چه پیش می‌آید و این پشتیبانی قاطع آنها از نهضت ملی

چه عواقب وخیمی ممکن است به بار بیاورد، اصلاً فکر نمی‌کنند. صاحبان این طرز تفکر در این فکر و خیال نیستند که پیش‌بینی کنند در آینده چه اتفاق خواهد افتاد تا منافع خود را با آن تطبیق دهند و از هم اکنون شرائط موفقیت در آن محیط را آماده سازند. اینان می‌خواهند آینده را خودشان بسازند و وقایع را مطابق آرمان‌های خود به وجود آورند. این‌ها برای خود نیروی شاید بیش از آنچه دارا هستند قائل‌اند و ایمان دارند که می‌توانند حوادث و تاریخ آینده را در مسیر آمال و آرزوهای خود و همفکران خود به جریان بیندازند.

دوم این که در مقابل این حالتِ روانشناسی خاص، یک حالت روانشناسی دیگر و یک طرز تفکر دیگر حاکم، عبارت از موقعیت خاصی است که «باتجربه‌ها و پخته‌ها» نسبت به زندگی از خود بروز می‌دهند. اغلب افراد متعلق به این گروه، دوره جوانی و بی‌تجربگی را سیر کرده‌اند و در ضمن عمل دریافته‌اند که اگر ایران را نمی‌توان فرنگستان کرد، لااقل می‌توان یک محیط کوچک فرنگستان در خانه، برای محیط خانواده و دوستان نزدیک درست کرد. آن‌ها سنگ‌های بزرگی که علامت نزدن است بر نمی‌دارند، و اعتقاد پیدا می‌کنند که سعی و کوشش افراد برای سعادت‌مند کردن خودشان، بالاخره جامعه را سعادت‌مند خواهد کرد. این افراد محتاط و عاقل، رویه‌ای اتخاذ می‌کنند که هر موقعیتی پیش آمد بتوانند زندگی ساکت و آرام خود را ادامه دهند و بیهوده در مسائلی که از حدود اختیارات و حتی صلاحیت و وظائف اداری و قانونی آن‌ها خارج است دخالت نکنند. اغلب این‌گونه افراد، شامه تیزی برای درک آینده دارند که چه جریانی پیش خواهد آمد تا خود را مطابق اصول علمی با آن منطبق (آداپته) سازند، و یا در صورت وجود امکانات مختلف برای آینده، امکان هماهنگی با هر جریانی را در نظر



گرفته و شرایط لازم برای منطبق شدن با هر امکانی را آماده و مهیا سازند.

چون این دو طرز تفکر - یا دو حالت روانشناسی - از واقعیات حاکم در زندگی اجتماعی امروز ماست، احتیاج به شرح و بسط ندارد و هر خواننده بدون کمک ما جزئیات و اختصاصات هر کدام از این دو نمونه را به آسانی می‌تواند برای خود مجسم سازد. شکی نیست که این دو حالت روانشناسی، انعکاسی از ساختمان اجتماع ما و مولود اوضاع و احوال و یا شرایط زندگی است که از قرون یا [دست‌کم] ده‌ها سال گذشته بر جامعه ما حکومت کرده است.

ما در این مقاله در صدد تحقیق و تتبع در منشأ و اساس این دو طرز تفکر نیستیم، بلکه این دو واقعیت را مانند وضع و حالت موجود در نظر می‌گیریم و درباره نتایج حاصله و ارزش آن‌ها بحث مختصری به میان می‌آوریم. همین قدر باید اشاره کرد که طرز تفکر «نپخته» ها ناشی از سعی و کوشش طبیعی و قابل فهم هر فرد و یا گروه از جماعات بشری، برای بهبود زندگی است. این طرز تفکر، طبیعی‌ترین تظاهر میل انسان به خوب و آزاد زیستن و مقاومت کردن در مقابل موانع زندگی است. طرز تفکر دوم، ناشی از حالت روانشناسی خاص است که صاحبان امتیازات طبقاتی در طی قرون و اعصار، در طبقات محروم تزریق و تلقین کرده‌اند. آنچه قابل ملاحظه است، این دو طرز تفکر مختلف و متضاد، مربوط به دو طبقه اجتماعی نیست که با هم منافع متضاد داشته باشند، بلکه در همان طبقات محروم و مابین قشرهای روشنفکر جامعه وجود دارد، حتی عده زیادی - مخصوصاً روشنفکران - را می‌بینیم که پشت سر هم این دو طرز تفکر را پیدا می‌کنند؛ آن‌ها در سنین جوانی، جدی و مبارز و آشتی‌ناپذیرند و آمال و آرمان‌های خود را می‌خواهند به جامعه تحمیل

کنند؛ مصمم‌اند به جامعه آن شکل خاص موردپسند خود و همفکران خود را بدهند؛ ولی همین که متدرجاً در «محیط» زندگی افراد «پخته و باتجربه» وارد می‌شوند و خود نیز تجربیاتی می‌آموزند و مشکلات زندگی را در تن و جان خود حس می‌کنند و از محیط زندگی بی‌مسئولیت جوانی، وارد زندگی مسئولیت‌دار، پدر خانواده می‌شوند، آهسته آهسته «همرنگ» جماعت می‌گردند و در آتمسفر زندگی اداری یا اجتماعی، حالت روانشناسی پخته‌ها و با تجربه‌ها را جانشین طرز تفکر نپخته‌ها می‌کنند. عده زیادی از جوانان با فکر و اراده و مبارز را در موقع تحصیل در اروپا دیده‌ام که با آمال و آرزوهای جدی و دور و دراز مرفقی به ایران آمده‌اند و پس از مدتی «همرنگ» جماعت گردیده‌اند؛ یعنی در محیط طرز تفکر «پخته‌ها» جذب و حل (آسیمیله)<sup>۱</sup> شده‌اند، و اگر تریاکی نشده باشند، انواع دیگر تحریک و تخدیر را انتخاب کرده‌اند.

«پخته‌های کشور ما از مقابل زندگی فرار می‌کنند و اعصاب خود را در ضمن یک زندگی مرقه و یا زندگی پست و کثیف ولی بدون حادثه تخدیر می‌کنند. آن‌ها محیطی به وجود آورده‌اند که جوانان جدی و مبارز و باایمان و عقیده را نیز تدریجاً در خود جذب و حل می‌کنند. روشی را که این گردان مجرب و پخته پیش گرفته‌اند، با استقلال و موجودیت ما تماس دارد. آن‌ها حاضر نیستند درباره حادترین مسائل روز فکر کنند، تا چه رسد به این که بحث و اقدام کنند.

برای این که در کلیات گم نشویم، از مورد مشخصی صحبت می‌کنیم: درباره حزب توده، این آقایان پخته و مجرب اصلاً میل ندارند فکر کنند و حرف بزنند. مقامات رسمی ما دل خوش کرده‌اند که حزب منحلّه است، بنابراین رسماً وجود ندارد. ولی این افراد پخته، در کارخانه‌ها و ادارات و فرهنگ<sup>۲</sup> و دانشگاه، آلت بلااراده حزب توده هستند. اگر جوانان مصمم

و بی تجربه و نپخته وجود نداشتند، حالا دانشگاه و مدارس و کارخانه و ادارات ما جولانگاه بلارقیب توده‌ای‌ها بود. اولیای امر و مسئولین امور جامعه ما از مقابل این واقعیت فرار می‌کنند و آن را «منحله» اعلام می‌نمایند. یک بار، برای همیشه باید معلوم شود که آیا واقعاً حزب توده، یک حزب منبعث از توده ملت ایران است؟ آیا رهبری و خط‌مشی‌های آن حزب، ملاک و مأخذ قضاوت و عمل خود را منافع ملت ایران و منافع طبقات زحمتکش و محروم ایران می‌دانند، و یا بالعکس، آن‌ها منافع ملت ایران را تحت الشعاع و تابعی از منافع یک دولت نیرومند دیگر می‌دانند؟ متأسفانه جامعه استادان دانشگاه، جامعه روشنفکران و اولیای فرهنگ، اداره‌کنندگان صنایع کارخانه‌ها و ادارات، نه تنها از مقابل این واقعیت که استقلال و حتی موجودیت ما را در معرض بزرگترین خطر قرار می‌دهد فرار می‌کنند و خود را وارد این «جنگ‌جال»‌ها نکرده و «بی‌طرفی مطلق» خود را اعلام می‌فرمایند، بلکه سعی می‌کنند ضمناً پایگاه و پشتیبانی برای خود بین توده‌ای‌ها ایجاد کنند که اگر باد از آن طرف وزید، سرشان بی‌کلاه نباشد؛ آن‌ها از سرنوشت پیش‌ها و مازاریک‌ها عبرت نمی‌گیرند.

باری، از بین محیط‌های مختلف کارخانه و صنایع و ادارات دولتی برای بحث، دانشگاه را مورد مطالعه قرار می‌دهیم: دانشگاه، نمونه و مقطعی از قشرهای جامعه است که اداره امور جامعه خواهی نخواهی به آن‌ها محول شده و یا خواهد شد. مجموعه استادان و اداره‌کنندگان دانشگاه، دارای طرز تفکر «نپخته»‌ها، و مجموعه نسل جوان دانشجو نیز دارای طرز تفکر «نپخته»‌ها هستند. حزب توده خود یک نمود اجتماعی بفرنج و پیچیده است. افراد ساده به خصوص جوانانی که به حزب توده رو می‌آوردند، دارای ایمان و عقیده بوده‌اند و مفری جز آنجا برای خود پیدا نمی‌کردند. ولی این جوانان به تدریج حس می‌کردند که رهبری حزب

توده خود دچار همان پستی و زیبونی هیئت حاکمه است که این‌ها از شرّ آن پستی به آنجا پناه برده‌اند، به همین مناسبت حزب توده به منزله حوض آبی است که جوان‌ها به آن وارد شده و خارج می‌شوند. حتی پنج درصد از افرادی که در دوره‌های اول وارد حزب توده شده‌اند، امروز در آن حزب باقی نمانده‌اند. جوانانی که امروز [به حزب توده] وارد می‌شوند، پس از مدتی به همین سرنوشت دچار خواهند شد. اما موضوع اینجاست که آیا مربیان قوم، وظیفه‌ای در مقابل این جوانان دارند یا نه؟ مجموعه استادان و اداره‌کنندگان دانشگاه و فرهنگ در ضمن آزمایش نشان داده‌اند که آن‌ها نه تنها برای ادای این وظیفه تاریخی و ملی آماده و مهیا نیستند، بلکه با کمال زیبونی از مقابل این وظیفه فرار می‌کنند و جوانان را در مقابل حملات بیگانگان (که با مدرن‌ترین وسائل تبلیغاتی فریبنده مجهز می‌باشند) بی‌یار و یاور می‌گذارند و خود «بی‌طرفانه» و «دانشمندانه» یا در مقابل مخدرات و یا در میان کتاب‌های قرون گذشته غوطه‌ور می‌شوند. فراموش نکرده‌ایم که از پشت تریبون مجلس شورای ملی ایران، از قول رئیس دانشگاه<sup>۲</sup> در دو سال پیش، هشتاد درصد دانشگاه را توده‌ای، و بقیه را طرفدار حزب توده معرفی کردند. این اعلام، از طرف رئیس دانشگاه و یا استادان دانشگاه، حتی تکذیب هم نشد!

در زمانی که استادان با تجربه و پخته در مقابل این اوضاع، بی‌طرفانه تسلیم و یا مشغول بند و بست و پیش‌بینی آینده بودند تا بتوانند خود را با شرائط آینده منطبق سازند، نسل جوان ما خود تصمیم گرفت، از مقابل زندگی و مشکلات آن فرار نکرد، مسئله حزب توده را برای خود تجزیه و تحلیل کرد، به کمک جوانان با ارزشی که در حزب توده بودند آن‌ها را روشن کرد و خود را مجهز و متشکل ساخت. آنچه را که استادان از آن غفلت کرده بودند و می‌کنند، نسل جوان، خود آن را جبران کرده و می‌کند

و امروز حتی رییس دانشگاه و آن نماینده سابق مجلس دیگر نمی‌توانند ادعا کنند که هشتاد درصد دانشگاه توده‌ای است و بقیه طرفدار! نسل جوان ما در دانشگاه و کارخانه و اداره و مدرسه امروز پیشاهنگ زندگی است و خود را برای حل مشکلات اجتماعی لایق و آماده نشان داده است. اگر استادان ما در دانشگاه و فرهنگ باید علوم را به نسل جوان بیاموزند، مع‌ذالک باید در سن زندگی، درس آزاد زیستن و مستقل فکر کردن را از دانشجویان خود بیاموزند. جای بسی تأمل و دقت است که در این نهضت ملی، همه جا نسل جوان، پیشاهنگ مبارزات اجتماعی است. حتی در شهرستان‌ها اول دانش‌آموزان به عنوان نیروی محرکه و پیشاهنگ، و پس از آن پدران و مادران آن‌ها در مبارزات ملی شرکت می‌کنند و برای پشت پا زدن به عناصر منحط و مطرودی که حق حیات را از دست داده‌اند، فداکاری و از خودگذشتگی نشان می‌دهند.

در این نهضت که حس ملیت در همه جا بیدار می‌شود، باز هم جوانان هستند که متشکل شدن توده مردم را به شکل ملتی زنده رشد و تکامل می‌دهند و عناصر مختلف دور از هم را به دور کانون ملی جمع می‌کنند. برای این که خطر مذکور از بین برود و نیروی ایمان و عقیده برای ساختن آینده، همواره در نسل جوان باقی بماند و جوانان منفرد در حال ورود به جامعه - بدون حل و جذب شدن در محیط فاسد - آن فساد را از بین ببرند، بهترین طریقه علاج این است که نسل جوان ما، مخصوصاً دانش‌آموزان و دانشجویان، یک جامعه بزرگ نسل جوان و یک محیط زنده برای زندگی کردن و زنده ماندن به وجود آورند که پس از خاتمه تحصیل و ورود به جامعه و زندگی روزمره، باز هم از آن جامعه قطع رابطه نکنند. تنها در صورتی که نسل جوان ما متشکل شود و یک جامعه جوان و متحرک به وجود آورد، می‌تواند با قوه جاذبه خود، نه تنها تمام عناصر

متناسب را جلب کند، بلکه در عین حال برای غلبه بر محیط فاسد و بی‌ایمانی و بی‌عقیدگی، و برای غلبه بر بی‌طرفان و بی‌اثران، مبارزه را ادامه دهد. نسل جوان، در این جامعه بزرگ جوانان، باید وسائل تربیت اخلاقی و سجایای جوانان را فراهم سازد و نگذارد بی‌سجیگی محیط فاسد، متدرجاً در زیر فشار طاقت‌فرسای خود، جوانان منفرد و بی‌پناه را خرد و نابود و همرنگ خود سازد. محیط نیرومند جامعه جوانان باید تمام استعدادهای علمی و ورزشی و هنری پسران و دختران جوان را پرورش دهد و یک جامعه نمونه که سرمشق جامعه بزرگ آینده باشد ابداع کند. در این صورت نه تنها جوانان موفق خواهند شد که نیروی ایمان و عقیده و اراده خود را در محیط فاسد از دست ندهند، بلکه به این شکل موفق خواهند شد که جاذبه شدیدی نسبت به سایر اعضای جامعه بزرگ از خود نشان دهند. دانشجویان و دانش‌آموزان و کارگران جوان باید توجه خود را نسبت به استادان و معلمان و مهندسانی متوجه سازند که هنوز اراده و ایمان خود را در برخورد با مشکلات محیط فاسد به کلی از دست نداده‌اند. باید آن‌ها را جلب نمایند و در جامعه جوان و زنده و متحرک خود جا بدهند و از تجربیات و دانش آن‌ها برای بهتر متشکل ساختن خود و آینده تاریخ ایران استفاده کنند.

جامعه متشکل نسل جوان ما باید آنقدر توسعه پیدا کند تا تمام جامعه ملی ما را در بر بگیرد. جوانان که در این نهضت ملی بزرگترین وظیفه را انجام دادند و از همه بیشتر فداکاری و از خود گذشتگی، و در عین حال از همه بیشتر خود را آماده برای درک وظایف تاریخی ملت نشان دادند، باید در اداره امور کشور بیشتر سهم داشتند. نسل جوان نباید منتظر باشد که با تجربه‌ها و پخته‌ها این حق را از نظر عدالتخواهی به آن‌ها بدهند. نسل جوان باید با در نظر گرفتن محرومیت طبقات ابداع‌کننده کشور، ابتکار را

به دست گیرد. همان‌طور که در این مبارزه منق‌ی برای بیرون راندن نفوذ اجنبیان (از شمال تا جنوب) نسل جوان ابتکار را در دست گرفت، در ساختن جامعه نوین، در ساختن ایران آینده، در به وجود آوردن ساختمان‌های عظیم و کارخانه و صنعت، در ایجاد طرق و شوارع، در آباد کردن مزارع کشاورزی و در ابداع یک زندگی نوین و مرقه و زیبا نیز باید از نیروی محرکه نسل جوان استفاده شود.

### یادداشت‌ها

۱. سرمقائه مجله علم و زندگی دوره دوم، سال دوم، اردیبهشت ۱۳۳۲.
۲. assimilé.
۳. منظور از واژه «فرهنگ» در این مقاله، حوزه وزارت آموزش و پرورش است، نه معنای وسیع کلمه (culture).
۴. منظور دکتر علی‌اکبر سیاسی است.

## مبارزه با بزرگترین خطری که

### نهضت ملی را تهدید می‌کند<sup>۱</sup>

در مراحل ساختمانی نهضت ملی، علاوه بر مشکلاتی که انجام هر کار مثبت دارد، مبارزه با مواضع و مشکلاتی که تعمداً پیش پای نهضت ملی گذارده می‌شود باید مورد توجه قرار گیرد. یکی از خطرناکترین مشکلاتی که از بدو نهضت وجود داشته و در مراحل آینده نیز وجود خواهد داشت، یک فنومین یا نمود اجتماعی قرن بیستم است که تمام کشورهای جهان را کم و بیش تحت تأثیر خود قرار داده است:

دولت شوروی مدتی به عنوان کمیترین و زمانی به عنوان کمینفرم، علاوه بر حکومت بر کشور پهناوی که اتحاد جماهیر شوروی نامیده می‌شود، یک نقشه کلی برای تمام جهان دارد که احزاب موسوم به کمونیست و یا احزاب مشابه آن، شعبه‌های اجراکننده آن هستند.

می‌دانیم که هر نهضت ملی و هر قیام و اقدام برای استقرار عدالت اجتماعی و مبارزه با امپریالیسم که جزئی از این نقشه کلی کمینفرم نباشد، در کتاب لغت لنینسیم استالین، موسم به عامل امپریالیسم می‌گردد. و چون نهضت ملی ما جزئی از این کل نیست، مرکز کمینفرم به دست شعبه



ایرانی خود - یعنی حزب توده - مبارزه با نهضت ملی را اساسی‌ترین وظیفه خود می‌داند. اشکال مبارزه با این مشکل از اینجا ناشی می‌شود که جامعه ما (و یا لاقلاً قشرهای بالای جامعه که کم و بیش علاقه به نهضت ملی دارند و مسئولیت جریان کنونی حوادث ایران به عهده آن‌هاست) به اهمیت این خطر و به روش و راه و رسم اعمال نفوذ کمینفرم آشنا نیستند. اگر سیاستمداران ملی ما در مبارزه با امپریالیسم غرب ورزیده شده و به تمام فوت و فن اعمال نفوذ آنان آشنا می‌باشند ولی متأسفانه از روش‌های کاملاً نوین و مترقی کمینفرم که از آخرین ابداعات فن تبلیغاتی استفاده می‌کند، به کلی بی‌خبرند.

متأسفانه قانونگذاران و قوه‌های قضائیه و مجریه ما در قرن هجده و یا در قرن نوزده زندگی می‌کنند، یعنی می‌خواهند در مقابل مشکلات قرن بیستم، با همان حربه‌های کهنه و پوسیده قرون گذشته مبارزه کنند. همین، عبارت از بزرگترین خطری است که نه تنها تمامیت و استقلال، بلکه موجودیت تمدن قدیم ما و کشور و نهضت نوین ما را تهدید می‌کند.

اسلحه کشورگشایان قرون وسطی «شمشیر» بود. ولی دوره سرمایه‌داری و امپریالیسم متعاقب آن در کشورگشایی از یک اسلحه نوین که خیلی بُراتر از شمشیر است، یعنی «پول» استفاده می‌کرد. قدرت نفوذ و نیروی کشورگشایی پول و یا قدرت مالی بانک‌های متحد با صنایع بزرگ به اندازه‌ای بُرنده بود که پارلمان‌ها و هیئت‌های مجریه را می‌توانست بخرد و در معرض بیع و شری<sup>۱</sup> بگذارد.

در قرن بیستم علاوه بر این دو اسلحه کهنه و پوسیده، یعنی غیر از «شمشیر» و «پول»، اسلحه نوین «ایدئولوژی» نیز پیدا شده که به نوبه خود خطرناکتر از هر دو آن‌ها می‌باشد و برای مبارزه با آن باید از اسلحه‌های مشابه استفاده کرد. با سلاح‌های مربوط به قرون وسطا و دوره

سرمایه‌داری، توده ملل نمی‌توانند این اسلحه قرن بیست را به آسانی بی‌ضرر سازند. اسلحه پول در مقایسه با شمشیر، خیلی مطبوعتر و منطبق با تمدن و فرهنگ بود. زیرا بازرگانی یک عمل مشروع و شرافتمند قرن نوزده اعلام شده بود و هنوز هم هست. ولی فجایع و جنایاتی که در قرون وسطا به نام و به زور شمشیر عملی می‌شد، در قرن نوزده به مراتب فجیع‌تر و بدتر و به زور پول انجام گرفت. حتی به قول یکی از جامعه‌شناسان، حق شب اول زفاف فتودالی نیز خیلی بی‌سروصداتر و با نزاکت‌تر به کارخانه‌دار منتقل گردید.

اینک در عصر حاضر با اسلحه و حمله ایدئولوژیک، استقلال ملت‌ها بر باد می‌رود و نقشه‌های توسعه‌طلبانه در واحد مقیاسی که تاریخ بشر به یاد ندارد، یعنی با واحد مقیاس جهانی، توسط این سلاح به مورد اجرا گذارده می‌شود. هدف برنامه توسعه‌طلبانه‌ای که در مسکو به وجود آمده، برای تصرف یک یا دو کشور نیست. هدف، به وجود آمدن یک فرمانفرمائی جهانی است که مقر حکمفرمایی آن در مسکو است و به نام ستاد زحمتکشان از کلیه احزاب کمونیست محلی «فرمانبرداری بی‌چون و چرا و بدون قید و شرط» را انتظار دارد.<sup>۳</sup>

در این سطور، روی سخن ما با آن کسانی نیست که هنوز به طرف مسکو نماز می‌گزارند و آنجا را مصداق سوسیالیسم و ستاد زحمتکشان جهان می‌دانند. ما با آن‌ها مکرر بحث کرده‌ایم و سعی و کوشش دائم و مستمر برای باز شدن چشم و گوش آنان کرده و خواهیم کرد. در اینجا روی سخن با آن‌هایی است که یا به این خطر پی برده‌اند و یا نبرده‌اند، ولی در هر حال میل ندارند که سرنوشت ایران در خارج از سرحدات ما تعیین گردد.

ما از تمام سیاستمداران و ایرانیان بیدار و آگاه که حس مسئولیت

اجتماعی دارند، از مسئولین صنایع و کشاورزی ایران و مسئولین تعلیم و تربیت نسل جوان می‌خواهیم که اوضاع جهانی را در نظر بگیرند و نقشه‌هایی را که در غرب و شرق از طرف امپریالیسم غربی و قدرت جوان و متحرک شوروی برای جهان (از جمله ایران) در نظر گرفته‌اند، مورد مطالعه جدی قرار دهند.

فرقی «حملات ایدئولوژیک» که قدرت توسعه‌طلبی شوروی به دست احزاب موسوم به کمونیست عملی می‌کند، با حملاتی که صاحبان صنایع غرب در قرون نوزده و بعد از آن به کمک «پول» و بانک‌ها به عمل می‌آورند، همانقدر است که «پول» با «شمشیر» تفاوت دارد. به همان اندازه که اسلحه «پول» بُرنده‌تر از اسلحه قرون وسطایی «شمشیر» بود، اسلحه «ایدئولوژی» نیز برنده‌تر و خطرناکتر از اسلحه قرن نوزدهم پول است. اگر در قرون هجده و نوزده شرکت‌های بازرگانی از نوع هند و اروپا زمینه تسخیر کشورهای عظیم را با پول فراهم می‌کردند، در قرن بیست جمعیت‌های موسوم به «احزاب کمونیست» با اسلحه ایدئولوژیک، انفس و بعد آفاق را تسخیر می‌کنند. تا قرن بیستم سابقه نداشته است که «پیروی بدون چون و چرا و بدون قید و شرط» از یک مرکز بیگانه و جاسوسی برای آن مرکز را با کمال شجاعت به نام عقیده و مسلک اعلام دارند و تبلیغ کنند. ولی امروز به نام مقدس‌ترین ایده‌آل‌های بشری، آخرین آثار آزادی و استقلال ملل را در هزاران هزار نسخه چاپ و تبلیغ می‌کنند.

آیا با قوانین و وسائل مشابه قرن نوزده می‌توان جاسوسی برای اجنبی و فعالیت برای محو کردن استقلال ملتی را به نام آزادی عقیده مجاز دانست و اضافه بر آن، سرنوشت تربیت نسل جوان و دادگستری کشور و سایر وزارتخانه‌ها را به دست این‌گونه اشخاص سپرد؟ آیا ما باید نسل جوان را در مقابل این حمله ایدئولوژیک که خیلی خطرناکتر از حمله

شمشیر قرون وسطایی و پول قرن نوزده است، بی‌یار و یاور بگذاریم و فقط به همین اکتفا کنیم که بگویم سیاست از فرهنگ و کارخانه و مدرسه و مزرعه به دور باشد؟ آیا با قدغن فرمودن سیاست در دانشگاه و کارخانه و دادگستری، واقعاً سیاست از این مراکز دور می‌شود؟ آیا این افراد متعصبی که در مکتب و سربازخانه ایدئولوژیک تربیت می‌شوند و کورکورانه تا اسفل و السافلین با رهبران خود پیش می‌روند، اطاعت از اوامر کودکانه‌ای می‌کنند که پیران سالخورده فرهنگ و دانشگاه و دادگستری دل خود را به آن خوش کرده‌اند؟

جناب آقای وزیر دادگستری<sup>۱</sup> با استفاده از اختیاراتی که از اختیارات آقای دکتر مصدق به دست آوردند، ورود قضات را در سیاست تحریم فرمودند. حالا ما سؤال می‌کنیم: بدون این که خود را گول بزنید، این تحریم سیاست آیا یک نفر توده‌ای را از کار خود منصرف ساخت؟ آیا در دادگستری شما می‌توان ثابت کرد که کسی توده‌ای است؟ تنها کاری که با این تحریم سیاست کردید، ملئونی را که فرمان از خارج نمی‌برند و خواهی‌نخواهی پیرو مقررات همین کشورند از دخالت در سیاست محروم کردید. یعنی دادگستری را درست در اختیار توده‌ای‌هایی قرار دادید که فرمان خود را نه از وزیر دادگستری، نه از مراکز ایرانی، بلکه با اعتراف صریح خود، از ستاد زحمتکشان جهان! یعنی از مسکو می‌برند.

جناب آقای ذوالفقاری نماینده مجلس شورای ملی ضمن طرحی عدم مداخله دبیران مدرسه را در سیاست به تصویب رساندند. ولی به موجب این قانون، در وزارت فرهنگ هیچ توده‌ای تحت تعقیب قرار نگرفت، فقط چند دبیر ملی مورد تعقیب بازرسی وزارت فرهنگ قرار گرفتند. جناب آقای حائری‌زاده، آن وقت که هنوز ماسک موافقت با دولت داشتند، یک لایحه پیشنهاد فرمودند که اگر مخالفت جدی نسل جوان نبود، قانوناً نسل

جوان ما از دخالت در سیاست محروم می‌شد و طبیعتاً در ۹ اسفند و ۲۷ فروردین تظاهراتی به نفع نهضت ملی به عمل نمی‌آمد و جناب آقای حائری‌زاده به هدف خود می‌رسیدند.

امروز خوشبختانه یا بدبختانه فقط نسل جوان است که با بزرگترین خطر مبارزه می‌کند. تمام مساعی مرتجعین و توده‌ای‌ها مصروف بر این است که نسل جوان ملی طبق قانون از دخالت در سیاست محروم باشد تا میدان برای تاخت و تاز آن‌ها باز بماند.

در سی‌ام تیر فقط چند نفر از کشته شده‌ها و زخمی‌ها بیشتر از ۳۰ سال داشتند؛ اکثریت آن‌ها در حدود ۲۰ سال و حتی کمتر داشتند. اگر نسل جوان ما در کارخانه‌ها به حرف اولیای امور، و در مدرسه و دانشگاه به حرف اولیای فرهنگ و دانشگاه گوش می‌داد و در سیاست دخالت نمی‌کرد، امروز کارخانه‌ها و دانشگاه در اختیار توده‌ای‌ها بود.

این آقایان و دانشمندان عضو شورای عالی فرهنگ و شورای عالی دانشگاه که شاید از سیاست مانند طاعون می‌ترسند و گویا به همین مناسبت به کلی از سیاست قرن بیستم بی‌اطلاع‌اند، امضاهای خود را ذیل بیانیه‌های حزب توده قرار می‌دهند و به جوانان توصیه می‌فرمایند که در فستیوال جوانان صلح‌طلب و دموکرات بخارست شرکت کنند. این است درجه تشخیص اعضای شورای عالی دانشگاه ما.

آری، اطفال ۸ ساله تهرانی می‌دانند که دو دو تا چهار تا است؛ به همین منوال می‌دانند که بسوی آینده ارگان حزب توده است؛ می‌دانند که حزب توده شعبه حزب کمونیست کمینفرم است؛ می‌دانند که خود توده‌ای‌ها در ده‌ها هزار رساله چاپی «فرمانبرداری بی‌چون و چرا و بدون قید و شرط» خود را از مراکز بیگانه اعلام داشته‌اند. تمام این‌ها و مسائل مشابه آن را حتی اطفال هفت هشت ساله این کشور، به همان درجه از صحت و دقت

که دو دو تا چهار تاست می‌دانند. ولی دادگستران سالخورده و استادان و اولیای پیر فرهنگ، آنچه را جوانان در خشت خام می‌بینند آن‌ها در آئینه نمی‌بینند.

کمینفرم با سوءاستفاده از مترقی‌ترین مکتب یعنی سوسیالیسم، آن را تغییر شکل داده و در خدمت سیاست توسعه‌طلب دولت شوروی قرار داده است. برای اولین بار در تاریخ بشر، یک قدرت متجاوز، از اسلحه‌ای استفاده می‌کند که در نوع خود بی‌نظیر است. ده‌ها و صدها هزار و حتی میلیون‌ها مردم بی‌خبر، در حالی که خیال می‌کنند برای بزرگترین و مقدس‌ترین ایده‌آل‌های بشری می‌جنگند، واقعاً در دام دولتی گرفتارند که برای آزادی و استقلال آنان کوچکترین ارزشی قائل نیست.

آنچه موضوع دعوای جنگ سرد بین شوروی و غرب می‌باشد این است که نهضت کارگری جهان و نیروهای انقلابی طبقات محروم کشور آنان باید نیروی ذخیره غرب یا نیروی ذخیره ستاد زحمتکشان جهان باشد.

لنینیسمی که استالین به وجود آورده، به نسل جوان ما این طور تلقین می‌کند که وظیفه انسان‌های تراز نوین این است که از روی ایمان و علاقه و تعصب، شب و روز کار کنند و زحمت بکشند و تمام نیروهای انقلابی کشور خود را تبدیل به نیروی ذخیره مسکو سازند، و هر شخص و جمعیت و حزبی که نخواهد بی‌چون و چرا خود را در خدمت ستاد زحمتکشان بگذارد، در اردوگاه امپریالیسم قرار می‌گیرد.

آن‌هایی که به استقلال و آزادی عقیده دارند آیا می‌توانند با فراغ بال سیاست را قدغن فرموده و آسوده‌خاطر بخوابند ولی در واقع آلت دست همین نقشه توسعه‌طلبانه کمینفرم گردند؟ و یا لازم است که این فنومن جدید جهانی را مطالعه کرد، از تجربیات دیگران استفاده نمود، و

سرنوشت چکسلواکی و دیگر کشورهای مشابه را بررسی کرد و عبرت گرفت؟

برای ساختن آینده، در مقابل هر یک آجری که در ساختمان جامعه به کار می‌بریم، حزب توده چند آجر را برمی‌دارد و آن را خراب می‌کند. اگر لازم است که بتوانیم آینده را خودمان بسازیم، باید اول دفاع کنیم و در سایه این دفاع از خود، ساختمان را به آخر برسانیم. آیا قوانین مجازات ما برای دفاع از خودمان و برای جلوگیری از خرابکاری که سیاست رسمی و توصیه شده کمیترم است کافی می‌باشد؟ آیا با اوضاع و احوال قرن بیستم وفق می‌دهد؟ و آیا متطبق با شرایط نوینی که به وجود آمده است می‌باشد؟

در قرن نوزده و اوائل قرن بیست، خدمت به بیگانه شکل حزب و جمعیت به خود نمی‌گرفت؛ به نام عقیده و مسلک خدمت به اجانب نمی‌کردند؛ تحرک به اندازه امروز وجود نداشت. در آن عصر اگر جمعیت یا روزنامه‌ای خیانتکار بود واقعاً غدغن یا توقیف می‌شد. ولی حالا اسم را عوض می‌کنند، رسم همان است که بود و به مفاد یتشکل به اشکال مختلفه کاملاً صدق می‌کند.

اگر داری به زور و قدرت پول به طور مشروع (از نظر سرمایه‌داری) یا غیرمشروع امتیازی به دست می‌آورد، امروز به زور ایدئولوژی و یا قدرت ایمان و عقیده برای شوروی امتیاز می‌خواهند. اگر در قرن نوزده کشیش‌ها و بانکداران مقدمه‌الجیش کشتی‌های جنگی استعمارگران بودند، امروز متعصبین حزبی و تبلیغات ایدئولوژیک، پشاهنگ ارتش سرخ است.

وقتی دولت شوروی می‌خواست به دست حزب توده در آذربایجان حادثه‌ای بیافریند و آنجا را وادار به عصیان و یا انقلاب کند، اسم قسمت

آذربایجان‌ی حزب توده<sup>۵</sup> را عوض کرد و فرقه دموکرات گذاشت، تا هم حزب توده را از جنبه قانونی حفظ کند و هم آذربایجان را به لحاظ حزبی از ایران جدا سازد. در آن موقع و یا امروز، قوانین و دادگستری ما می‌توانستند و یا می‌توانند فرقه دموکرات و حزب توده را یکی فرض کنند. البته اشکال جامد قضایی و قانونی قرن نوزده این اجازه را نمی‌دهد. ولی همه می‌دانند فرقه دموکرات آذربایجان، همان حزب توده است که بنا به مصلحت نفت‌خواهان مسکو در یک شب و با یک غسل تعمید اسمش عوض شد. اگر شما قانونی وضع کردید و حزب توده را مثلاً غیرقانونی اعلام کردید، روزنامه مردم اسم خود را بسوی آینده می‌گذارد و بسوی آینده نیز موقع مواجه شدن با اشکال، اسمش را بانک مردم می‌گذارد و اسم حزب توده را نیز «پیشاهنگ طبقه کارگر» می‌گذارند و علناً از آن حمایت می‌کنند. اگر آن هم قانوناً ممنوع شد، اسم خود را به «جمعیت مبارزه...» یا فلان و فلان تغییر می‌دهد و در صورت لزوم، هوادار صلح می‌شود تا برای جنگ جویان کره و یونان داوطلب جمع‌آوری کند و قس علیهذا.

اگر دستگاه قانونگزاری و دادگستری، در مقابل این روش‌های متحرک و زنده و قابل انطباق با اوضاع و احوال مختلف، به همان قوانین و مقررات خشک و جامد قرن نوزده متوسل شود و با دماغ‌های خشک‌تر و جامدتر بخواهد قضاوت کند، نشان داده که حق حیات را از دست داده است. اگر بخواهیم به سرنوشت چکسلواکی دچار نشویم و یا از دچار شدن به سرنوشت کره و یونان اجتناب کنیم، باید تصمیم بگیریم روش دفاع در مقابل نفوذ اجانب را با روش‌های قرن بیست تطبیق دهیم.

اگر مثلاً خدمت به اجانب غیرمجاز است، اگر سعی و کوشش برای تجزیه کشور خیانت به مملکت است، در این صورت قوانین مربوط و



روش قضات باید نوعی باشد که مجرم با توسل به روش‌های متحرک و قابل انطباق، بتواند از مجازات و تعقیب فرار کند. باید ارگان‌هایی به وجود آیند که از روی شناسایی اوضاع و احوال امروز، خیانتکار و عمال اجانبِ توسعه‌طلب را در هر لباسی بشناسند و بتوانند از راه قانونی آن‌ها را تعقیب کنند.

مسئله جرم بودن مرام اشتراکی را مورد دقت قرار می‌دهیم. تعقیب رهبران حزب توده مطابق این قانون، ابدأً با مقتضیات کنونی وفق نمی‌دهد. کسی تا حالا اعم از دادستان‌ها و بازپرس‌ها و قضات، تعریفی از مرام اشتراکی نکرده است. اگر تعریف مرام اشتراکی این باشد که پیروان آن به ملی کردن وسائل تولید معتقد باشند، در این صورت آقای دکتر مصدق و کلیه آن‌هایی که در ملی کردن صنایع نفت، یعنی در این که این صنعت مال مشترک ملت باشد مبارزه کرده‌اند، مطابق این قانون می‌توان تحت تعقیب قرار داد. از طرف دیگر این مسئله مطرح است که آیا داشتن عقیده‌ای را می‌توان جرم تلقی کرد؟ آیا داشتن یک عقیده اختیاری است یا جبری؟ من مختار هستم که سه زاویه مثلث را دو قائمه بدانم یا مجبورم؟ و در صورتی که مجبور باشم، آیا به این علت می‌توان مرا مجرم دانست؟ حزب توده در نزد مردم مدعی است که کمونیست است، ولی در پیشگاه قانون منکر آن است و با استفاده از دستگاه فاسد و منحط و جامد دادگستری، در عین حال که ده‌ها هزار نسخه مختلف از اعتراف‌نامه‌ها و یا ادهانامه‌های کمونیست بودن خود را منتشر ساخته، منکر آن است. حزب توده نزد کارگران و دهقانان و روشنفکران مترقی، مدعی کمونیست بودن است، ولی نزد دادگستران قرن نوزده اشتراکی نیست، بلکه یک بزه معصوم و بی‌گناه است. بهترین خدمت به حزب توده این است که سران آن حزب را به عنوان کمونیست بودن محاکمه و یا

محکوم کنند؛ هیچ شخص یا مقامی، تریبونی بهتر از این نمی تواند برای حزب توده تهیه کند. به این شکل آنها می توانند دادستان و قضات و همه مردم را سخت تحت تأثیر قرار دهند.

آیا مضرات ناشی از حزب توده به این جهت است که معتقد به مرامی می باشد و یا از این لحاظ است که با توسل به یک مرام، خود را در خدمت یک دولت بیگانه قرار داده و رسماً و کتباً «پیروی بی چون و چرا و بدون قید و شرط» خود را از آن دولت بیگانه اعلام می کنند؟

حزب توده برای این منفور و برای کشور مضر است که از تجزیه طلبان پشتیبانی می کند و شب و روز برای آنها به تبلیغات می پردازد. ولی البته تجزیه طلبی و سعی و کوشش برای تحصیل امتیاز را در مرامنامه خود ذکر نکرده و بعکس، در مرامنامه از تمامیت ایران و مبارزه با هرگونه استعمار سخن رانده است. وضع حقوقی و قضایی ما آیا باید نوعی باشد که مرامنامه یک حزب را ملاک قضاوت قرار دهد یا اعمال و قضاوت های زنده و عملی آن را؟

آیا مسائل حقوقی و قضایی عبارت از اصول موضوعه طبیعی و لایتغیر هستند، یا تابعی از تحولات اوضاع اجتماعی و اقتصادی؟ اگر قسمت اخیر صحیح باشد، باید به جای ماده قانون مربوط به مرام اشتراکی، ماده ای تصویب شود که عمال بیگانه را تعقیب و مجازات کند. باید تعریف دقیقی از عمال بیگانه به عمل آید و لااقل آنهایی که با صراحت معترف اند که نه عقیده و مسلک بلکه فرامین اجرایی خود را هم از مراکز بیگانه به دست می آورند با این عنوان شناخته شوند؛ ولو اسم خود را حزب بگذارند و مرامنامه مترقی داشته باشند و فرمان بردن از بیگانگان را در لفافه های بشردوستی پیچیده باشند. اگر این گونه عمال بیگانه (گرچه در لباس حزب و عقیده) معرفی شوند و معلوم شود که مثلاً

تجزیه طلب‌اند و یا حاضرند منافع ملت خود را فدای دولت دیگری بکنند، و اگر معلوم شد که آن‌ها به نام حقوق صنفی کارگران و دانشجویان و غیره می‌خواهند صنعت و فرهنگ کشور را فلج و ایجاد بحران مصنوعی کنند تا فرماندهان ستاد جهانی آن‌ها بتوانند از فقر و محرومیت ملل استفاده کرده و نفوذ خود را بسط دهند، باید یک ارگان زنده مرکب از نمایندگان دادگستری و نیروی انتظامی و کارشناسان اجتماعی و سیاسی وجود داشته باشد که این جمعیت‌ها و یا افراد را در هر لباس و رنگی تشخیص دهد و به این عنوان معرفی کند. این کمیسیون باید اوضاع و احوال جهان و روش‌های مختلف قدرت‌های توسعه طلب را جداً مورد مطالعه قرار دهد و از آزمایش‌های قابل توجهی که در کشورهای خارجی راجع به شناختن راه و رسم عمال بیگانه به عمل آمده مطلع باشد. در صورتی که دسته و جمعیتی به عنوان عمال بیگانه شناخته شدند، ولی با عوض کردن اسم و رسم و غیره خواستند از مکانیسم قانون سوء استفاده کنند، این کمیسیون مقام صلاحیت‌داری باشد که آن‌ها را آن طوری که هستند معرفی کند.

قانون‌گذاری و سیاست مجازات دولتی که می‌خواهد حاکمیت خود را حفظ کند، باید نسبت به حزب توده مشخص و معین باشد. به نظر ما نسبت به رهبران حزب توده باید موقعیت سخت و جدی‌تری اتخاذ شود، و در عین حال نسبت به افراد ساده که اغلب در اشتباه می‌باشند روش هدایت و روشن‌کننده‌ای پیش گرفته شود. متأسفانه دستگاه تبلیغات مبتذل ما به این مسائل اساسی توجه ندارد و بودجه هنگفت آن اداره به معنی واقعی لوطی‌خور شده و اساسی‌ترین مسائل عصر حاضر را کبک‌وار ندیده می‌گیرد و نسل جوان ما را در مقابل خطرناکترین و مدرن‌ترین تبلیغات استقلال بر باد ده، بدون یار و یاور می‌گذارند. در

عمل، سیاست جاری کتونی ضرب و شتم و مجازات افراد ساده حزب توده و تشویق مادی و معنوی رهبران آن حزب، درست عکس روشی است که باید اتخاذ شود.

صرف نظر از موضوع اصول مجازات، آنچه که محقق است رژیم یا دولتی که به استقلال و حاکمیت ملی خود علاقه دارد، نمی‌تواند و نباید جمعیتی را که به طور صریح و واضح هدف خود را پیروی از یک دولت بیگانه معرفی می‌کند، به این شکل تأیید و تقویت نماید و مراکز حساس کشور را در اختیار آن‌ها بگذارد. باید اعتراف کرد که دادگستری خلوتگه توده‌ای‌ها، و قسمت‌های اداری و تعلیماتی دانشگاه و فرهنگ میدان تاخت و تاز آن‌هاست. آنچه مایه خوشوقتی شده تنها مقاومتی است که نسل جوان با ابتکار خود و علی‌رغم اولیای دانشگاه و فرهنگ در مقابل آن‌ها نشان داده. در هر حال، برای این که دادگستری و تربیت نسل جوان و سایر وظایف اجتماعی و ملی ما به دست آن‌هایی نیفتد که ملیت ما را جزئی از نقشه‌های سوق‌الجیشی بیگانه قرار داده‌اند، دیگر قانون لازم ندارد و با اقدامات اداری ساده، اجرای آن امکان‌پذیر است؛ مشروط بر این که اجراکنندگان، علاقه و ایمانی به حاکمیت و اراده‌ای برای تأمین آن داشته باشند. در کلیه کشورهایایی که اراده حفظ استقلال دارند، یا اصلاً کمینفرمیست‌ها را در ادارات قبول نمی‌کنند، و یا لاقلاً مراکز حساس را در اختیار خرابکاری آنان قرار نمی‌دهند.

نکته قابل توجه دیگر این است که گفتیم عقیده نمی‌تواند و نباید جرم تلقی شود. ولی اگر جنبه ایدئولوژیک کمونیسم را از جنبه کمینفرمی آن جدا کنیم، یعنی اگر جنبه عقیده و مسلکی آن را از جنبه پیروی عملی آن از مسکو تجزیه کنیم، با توجه به سایه کمینفرمیسم معلوم خواهد شد که جلوگیری از عملیات مخرب حزب توده حتی مطابق قانون موجود قابل

تعقیب است و قرار معروف بازپرس و قرارهای مشابه مردود می‌باشند.<sup>۶</sup> برای توضیح بیشتر این موضوع باید یادآوری کرد که در یکی از جلسات کنگره حزب سوسیال دموکرات روسیه که هنوز اسم کمونیست به خود نگرفته بود، اختلاقی در تدوین یکی از مواد نظامنامه حزب پیش آمد که منجر به ایجاد دو جناح بلشویک و منشویک گردید. عده‌ای عقیده داشتند که هر کس مرامنامه حزب را قبول داشته و حق عضویت پردازد، عضو حزب شناخته می‌شود. ولی لنین (با پیروانش معروف به بلشویک یعنی اکثریت گردید و بالاخره همین‌ها حزب کمونیست شوروی و الهام‌دهنده شعب احزاب کمونیست کشورهای دیگر شدند که راه آن‌ها ادامه همان حزب بلشویک است) عقیده داشت که علاوه بر قبول مرام و تأدیه حق عضویت، کسی را می‌توان کمونیست نامید که در عین حال، فعالیت حزبی و شرکت در حوزه و از خط‌مشی‌های عملی پیروی بکند. صرف‌نظر از این جنبه ملی و محلی این ماده نظامنامه، اگر به انعکاس بین‌المللی آن توجه کنیم، برای اشخاص آشنا با سیاست کمونیسم شوروی کوچکترین تردیدی باقی نمی‌ماند که یک کمونیست پرو مسکو را نمی‌توان فقط یک شخص معتقد به عقیده دانست، بلکه او یک عامل بلااراده در خدمت مسکو می‌باشد.

پس از انقلاب اکتبر لنین می‌خواست بین‌الملل سوم را به وجود آورد. از تمام کشورهای جهان نمایندگان احزاب سوسیال دموکرات به مسکو رهسپار شدند. ولی لنین شرایطی تعیین کرد که عده زیادی از سوسیالیست‌ها از قبول آن شرایط سرباز زدند و به کشورهای خود - بدون شرکت در اترناسیونال سوم که به کمیترین موسوم شد - مراجعت کردند. این بار آنچه از جنبه محلی خود به عنوان ماده نظامنامه مورد بحث بود، در واحد مقیاس بین‌المللی مطرح شد: کسی می‌توانست به

اترناسیونال سوم متعلق باشد که اترناسیونالیست باشد، و می‌بایست فرامین و دستورهای کمیترن را اجرا کند و مخصوصاً عقائد لنین (در تغییر شکل استالینی خود) کسی را اترناسیونالیست می‌داند که نهضت‌های ملی و هرگونه جنبش انقلابی را در هر نقطه جهان، تابعی از کل اترناسیونال بداند که مرکز آن در مسکو است.

استالین و دیگر رهبران اترناسیونال سوم که مخصوصاً استالینیست هستند صریحاً اعلام می‌کنند که کمونیست‌های [شرکت‌کننده در] مسکو به عنوان اترناسیونالیست باید تمام منافع ملی و محلی و تمام نهضت‌های انقلابی کشور خود را «بی‌چون و چرا و بدون قید و شرط و تزلزل» تحت‌الشعاع ستاد زحمتکشان جهان یعنی مسکو قرار دهند، و بعلاوه رسماً اعلام دارند که قضاوت اترناسیونالیست‌ها درباره سایر سیاستمداران و افراد و احزابی که این پیروی بدون قید و شرط را ندارند، باید این باشد که آن‌ها «در اردوگاه دشمنان انقلاب، و اردوگاه امپریالیسم» و بالاترین تظاهر آن امپریالیسم امریکا «در می‌غلتنند».

توده‌ای‌ها در ایران، درست نمونه مطابق اصل این اترناسیونالیسم بوده‌اند یعنی «بدون قید و شرط و بی‌چون و چرا و بدون تزلزل» نه تنها منافع اقتصادی و منابع زیرزمینی را خواسته‌اند در خدمت ستاد زحمتکشان بگذارند، نه تنها تمامیت ایران یعنی آذربایجان و کردستان را خواسته‌اند تجزیه کرده و در مقابل محراب و منبر کمینفرم قربانی کنند، بلکه حاضرند استقلال و آزادی ایران را فدای آن مرکز بیگانه کرده و کشور را جزیی از جمهوری‌های اتحاد شوروی کنند. آن‌ها در تمام موارد، مطابق نمونه صحیح اترناسیونالیستی که استالین تعریف کرده است، دولت‌های قانونی و حتی نهضت ملی و دولت ملی مصدق را عامل امپریالیسم منفور تلقی کرده و برای سرنگون کردن آن هر چه در قوه داشته‌اند به کار برده‌اند.

اگر قانونگذاران ما، اگر دادگستری ما، اگر مجریان ما چشمی برای دیدن این واقعیت‌های انکارناپذیر و گوشی برای شنیدن این حقایق تلخ نداشته باشند و در خواب قرون وسطایی اصحاب کهف غوطه بخورند و در قرن بیستم بخواهند با سکه قرون سالفه زندگی کنند، حق حیات را از دست خواهند داد. تنها روزنه امید اینجاست که نسل جوان ما بیدار و هشیار است. باید برای آن‌ها مطابق وظیفه‌ای که انجام می‌دهند حقی قائل بود. باز هم خود نسل جوان است که باید این حق را به دست آورد و آینده را مطابق اراده و مصلحت ملت ایران بسازد. نه این که مانند نسل فرتوت و محکوم به زوال، تسلیم جریان‌هایی گردد که منشأ آن‌ها در خارج از سرحدات کشور ایران است.

### یادداشت‌ها

۱. سرمقاله مجله علم و زندگی دوره دوم، شماره سوم، خرداد ۱۳۳۲.
۲. خرید و فروش
۳. اشاره به این جمله استالین است: «اترناسیونالیست کسی است که حاضر است بدون چون و چرا، بدون تزلزل و بدون قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی دفاع کند...» مجموعه آثار، نقل از جزوه‌های ۲۳ و ۲۴ مخفی حزب توده.
۴. منظور، مرحوم عبدالعلی لطفی است.
۵. منظور تغییر نام «کمیته ابالتی آذربایجان» است که شعبه حزب توده در آن استان بود.
۶. اشاره به قرار صادره از طرف آقای مهاجر، بازپرس پرونده متهمین به شرکت در حادثه ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ است که پس از ۴ سال رسیدگی نظر داده شد «حزب توده ایران، حزب کمونیستی نیست» لذا نسبت به کلیه متهمین عضو حزب توده که در ایران بودند قرار منع تعقیب و در مورد متواریان، حکم محکومیت غیابی صادر گردید. شرح کامل خبر، قرار بازپرس، اظهارات دادستان تهران، و مقاله و سخنرانی ملکی، در نیروی سوم روزانه. شماره‌های ۱۷۳ چهارشنبه ۳۰ اردیبهشت و ۱۷۹ چهارشنبه ۶ خرداد ۱۳۳۲ مندرج است.

## استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست

### در برخورد با نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا<sup>۱</sup>

از دههٔ دوم این قرن به بعد در آسیا حالت تغییر و تحولی به وجود آمد. در نیمهٔ قرن حالت جنب و جوش تمام آسیا و آفریقا را فرا گرفته است. در مقالات پیشین نبرد زندگی در این باره بحث شد که در نتیجهٔ این تغییر، انقلاب‌ها و تحولاتی در قسمت اعظم آسیا به وجود آمده، و انقلاب روسیه تأثیراتی در آسیا نیز بخشیده است. امروز در قسمت بزرگی از آسیا، دو نمونه حکومت نوین جای وضع سابق را گرفته است. کمونیسم در چین و قسمتی از آسیای متعلق به شوروی، و سوسیالیسم در کشورهای هندوستان و بیرمانی و اندونزی نفوذ یافته است. نهضت‌های ملی سایر کشورهای آسیایی و آفریقایی هنوز در حال تغییر هستند و انقلاب یا تحول لازم را آن طوری که باید، به دست نیاورده‌اند. سرنوشت آسیا و آفریقا بستگی و ارتباط مستقیم به مبارزه‌ای دارد که در بین نهضت‌های ملی، آن قسمت از آسیا و آفریقا که هنوز تکلیف قطعی آن‌ها تعیین نشده، بین کمونیست‌ها از طرفی و ملیون و یا نهضت‌های ملی اصیل از طرف دیگر درگرفته است.



آنچه در معرض برد و باخت است و نه تنها سرنوشت آسیا و افریقا در معرض تأثیر آن است بلکه در سیاست کلی جهان نیز تأثیر بسزایی دارد این است: آیا در آن قسمت از کشورهای آسیایی و افریقایی که هنوز حالت [حفظ] وضع حاضر وجود دارد، در مبارزه با رژیم‌های منحط و فاسد، بالاخره کمونیست‌ها ابتکار را در دست خواهند گرفت و یا ملیون؟ کمونیست‌های این کشورها، مانند تمام کمونیست‌های وابسته به بین‌الملل سوم مسکو، دارای یک دکترین و ایدئولوژی مجهز و کامل و قاطع‌اند، و از یک استراتژی و تاکتیک مجرب و آزموده که از مرکزی به آن‌ها تلقین می‌شود برخوردارند. آن‌ها از آزمایش‌های تاریخی این استراتژی و تاکتیک که در موارد متعدد در معرض تجربه قرار گرفته است استفاده می‌کنند و حتی در صورت لزوم، مردان مجرب روسی و غیرروسی از ملیت‌های بیگانه، عملیات آن‌ها را اداره می‌کنند. ولی در مقابل آن‌ها ملیون، اعم از آن که دارای تمایلات سوسیالیستی باشند یا لیبرالی، فاقد مرکزیت و دکترین صریح و روشن هستند و از استراتژی و تاکتیک نیز به کلی بی‌خبرند و تنها اسیر احساسات ملی و شرافتمندانه ضداستثمار می‌باشند. در برخورد یا تماسی که بین کمونیست‌ها از طرفی، و ملیون لیبرال یا متمایل به سوسیالیسم از طرف دیگر در داخل نهضت‌های ملی آسیا و افریقا وجود دارد، اغلب اوقات برد با کمونیست‌هاست. زیرا ملیون برای پیروان بین‌الملل سوم، پدیده اجتماعی روشنی هستند که به کمک دکترین و مکتب مجهز و آزموده آنان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند. ولی کمونیسم برای ملیون، یک نمود اجتماعی نوین و مبهم است که از تجزیه و تحلیل آن عاجز می‌باشند. به همین مناسبت در ضمن همکاری‌ها و یا تشکیل جبهه واحد و غیره که کمونیست‌ها با ملیون تماس پیدا می‌کنند، در اروپا و آسیا همواره برنده هستند. زیرا آن‌ها با تکیه به

استراتژی و تاکتیک آزموده شده و روشن، با مردم فاقد استراتژی و تاکتیک معین و مشخص به اصطلاح بهتر می‌توانند روبرو شوند و مردم با حسن‌نیت را برای هدف‌های خود بکار گیرند و یا آن‌ها را دچار شکست سازند تا زمینه برای خود آنان آماده و بکر باقی بماند. در کشورهای بالکان کمونیست‌ها توانستند با همین شیوه تمام احزاب غیر کمونیست را در خود هضم کنند. حادثه تاریخی چکسلواکی یکی از برجسته‌ترین مظاهر این واقعیت بود که کمونیست‌ها در تماس با ملیون برنده هستند. اگر برای سوسیالیست‌ها و لیبرال‌ها و دموکرات‌های دنیای غرب روش‌های کمونیستی روشن شده است، متأسفانه ملیون آسیا و افریقا اکثراً نه تنها متوجه این حقائق نیستند، بلکه اغلب با میل و رغبت زیاد به پیروان بین‌الملل سوم نزدیک می‌شوند؛ کمونیست‌های این کشورها جاذبه‌ای برای آن‌ها دارند.

آن طوری که مشهود است عناصر توده‌ای که پیروان بین‌الملل سوم‌اند، خواهی نخواهی تأثیر بسزایی در جریان حوادث تاریخی نهضت ملی ایران داشته‌اند. تجزیه و تحلیل حوادث نهضت ملی ایران به مناسبت‌هایی که هر خواننده متوجه است فعلاً به طور دقیق و مشروح غیرممکن است. از این گذشته این حادثه تاریخی را مانند تمام حوادث مشابه به این زودی‌ها نمی‌توان در معرض نقد و قضاوت قرار داد، ولی بعضی از جنبه‌های آن را که برای خط‌مشی‌های آینده مفید است و در عین حال اوضاع و احوال و امکان‌های موجود اجازه می‌دهد مورد بحث قرار می‌دهیم. بنا به دلالتی که احتیاج به توضیح ندارد بعضی‌ها از خود و یا از ما می‌پرسند در شرائط موجود چرا با توده‌ای‌ها همکاری نمی‌شود، حتی به ما ایراد می‌گیرند (و مغرضین ما را متهم می‌کنند) که چرا در اوضاع حاضر، مبارزه قلمی با توده‌ای‌ها را رها نمی‌کنیم. به جهت این که برای عده‌ای از

مردم با حسن نیت، هم گذشته و هم حال، روشن تر شود و همچنین برای روشن شدن ذهن آن عده از توده‌های‌ها که از سران حزب خود سرخورده‌اند و اوضاع برای آنان مبهم است، ما شمه‌ای از استراتژی و تاکتیک کلی کمونیست‌ها را از قول خود آن‌ها نقل می‌کنیم تا ببینند آیا کسانی که به حاکمیت ملی خود پابند هستند می‌توانند با آن‌ها همکاری کنند یا نه؟

خود رهبران حزب توده می‌گویند ضررهایی را که به نهضت ملی ایران زده‌اند، از روی اشتباه و خطا بوده است. عده‌ای از پیروان و یا هواداران آن‌ها معتقدند که بعضی از رهبران آن حزب خیانت کرده‌اند. ولی ما با ذکر اصول کلی آنان و با مراجعه به شواهد نشان خواهیم داد که رهبران حزب توده نه اشتباه کرده‌اند و نه نسبت به اصول مرامی خود خیانت ورزیده‌اند. آن‌ها مطابق نص صریح اصول لنینیسم و استالینیسم رفتار کرده‌اند. بنابراین اگر نقصی و اشتباهی یا خیانتی در کار است، مربوط به رهبران نیست، بلکه مربوط به اصولی است که رهبران آن حزب آن‌ها را راهنمای خود قرار داده‌اند. خواننده باید توجه داشته باشد که منظور ما از اصطلاح کمونیسم در اینجا مبنای ایدئولوژیکی آن نیست که طی دو قرن اخیر در جامعه‌شناسی به کار می‌رود، بلکه منظور ما آن سازمان معین و مشخص و اصول اعلام و عمل شده آن است که پس از انقلاب اکتبر به عنوان بین‌الملل سوم در مسکو تشکیل شد و اسم اختصاری آن کمیترون یعنی کمونیست بین‌المللی است و پس از مرگ لنین نیز تحولاتی در آن پدید آمده و امروز به شکل کمینفرم درآمده و مرکب از حروف اختصاری «دفتر اطلاعات کمونیست» است.

اکنون استراتژی و تاکتیک کمونیست‌ها را از کتاب استالین موسوم به مسائل لنینیسم نقل می‌کنیم. خواننده خوب است اولاً به این نکته توجه کند که آیا ملیون کشورهای مختلف می‌توانند با هدف این‌ها وجه مشترک

داشته باشند یا نه؟ ثانیاً استراتژی و تاکتیک، تا حدی که جنبه فنی دارد و تماماً مورد قبول خود کمونیست‌هاست، چرا در مورد نهضت‌های ملی همان روش‌های مفید و لازم را تخطئه کرده و تندروی‌های مخالف اصول مقبوله خود را پیشنهاد می‌کردند؟ باید توجه دقیق به این نکته کرد که رهبران حزب توده دانسته و فهمیده، حتی به خلاف اصول فنی استراتژی و تاکتیک که قبول دارند، عملاً هدف‌های دور و دراز و غیرممکنی را به نهضت تحمیل می‌کردند که با قدرت عمل نهضت ملی وفق نداشت و خواهی نخواهی آن را دچار شکست می‌کرد.

لازم است خواننده در ضمن مطالعه قسمت ذیل توجه داشته باشد که قسمتی از استراتژی و تاکتیک از لحاظ فنی با نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا نیز قابل تطبیق می‌باشد. بخصوص باید توجه داشت که شرایط مبارزه ضدامپریالیستی، با شرایط مبارزه حزب بلشویک با بورژوازی خیلی فرق دارد. به اعتراق خود کمونیست‌ها نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا باید مترقی‌ترین قشرهای زحمتکش را با قسمتی از بورژوازی کوچک یا بزرگ مترقی در برداشته باشد. به فرض این که پرولتاریا بتواند رهبری این نهضت‌ها را در دست گیرد، برنامه نهضت باید حداقلی باشد که قابل قبول برای دست راست‌ترین عناصر جبهه واحد باشد، نه خواسته‌های تند و تیزی که آن‌ها را از نیروی بالفعل و یا ذخیره نهضت برکنار کند. استالین در کتاب نامبرده [مسائل لنینیسم] چاپ فرانسه، از صفحه ۶۵ به بعد تحت عنوان زیر می‌نویسد:

#### «استراتژی و تاکتیک»

۱- استراتژی و تاکتیک یعنی علم و رهبری پرولتاریا. دوران بین‌الملل دوم [که تا ۱۹۱۴ دوام داشت. خ. م.]... دوزانی است که پارلماتاریسم شکل

همده جنگ طبقاتی بود... در آن زمان وظیفه این طور خلاصه می شد: باید از تمام راه‌هایی که برای رشد و تکامل قانونی و تشکل و تعلیم ارتش‌های پرولتاریا مفید باشد استفاده کرد. باید از پارلمانتاریسم استفاده کرد، و در همین حال... کارگران را در جبهه مخالف دولت نگاه داشت... خطای حیاتی و مماتی بین‌الملل دوم عبارت از این نیست که در زمان خود از آشکال پارلمانی مبارزه استفاده کرده است، بلکه در این بود که به این روش بیش از اندازه اهمیت می داد و آن را تنها راه امکان‌پذیر می دانست...

۲- مراحل انقلاب و استراتژی. موضوع استراتژی، تعیین کردن جهت اصلی ضربه است که پرولتاریا باید در مرحله معینی از انقلاب وارد سازد، وظیفه استراتژی این است که یک نقشه متناسب برای در اختیار داشتن نیروهای انقلابی (نیروی ذخیره اصلی و فرعی) داشته باشد. وظیفه این است که برای عملی کردن این نقشه در مرحله معینی از انقلاب مبارزه کند.

انقلاب، دو مرحله را گذرانده و پس از انقلاب اکتبر در مرحله سوم وارد شده؛ بنابراین استراتژی تغییر یافته است.

مرحله اول: از ۱۹۰۳ تا فوریه ۱۹۱۷...

مرحله دوم: از مارس ۱۹۱۷ تا اکتبر ۱۹۱۷.

هدف: مغلوب کردن امپریالیسم در روسیه و خروج از جنگ امپریالیستی.

نیروی اساسی انقلاب: پرولتاریا.

ذخیره مستقیم: دهقانان فقیر.

ذخیره محتمل: پرولتاریای کشورهای مجاور...

جهت اصلی ضربه: جدا کردن دموکراسی و بورژوازی متوسط یعنی منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی. خ. م. که در صدد به دست آوردن توده دهقانان و کارگران هستند...

مرحله سوم: که پس از انقلاب اکتبر شروع شده  
هدف: باید دیکتاتوری پرولتاریا را در یک کشور مستحکم ساخت و  
این را به عنوان نقطه اتکایی برای واژگون کردن امپریالیسم در تمام  
کشورها به کار برد.

انقلاب از چارچوب یک کشور تنها خارج می‌شود، عصر و دوران  
انقلاب جهانی شروع می‌گردد.

نیروهای اساسی انقلاب: دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور و نهضت  
انقلابی پرولتاریا در تمام کشورها.

نیروهای ذخیره اصلی: توده‌های نیمه پرولتاریا و دهقانان کشورهای  
پیشرفته، نهضت‌های ملی برای تحصیل آزادی در مستعمرات وابسته.

استراتژی، مربوط به نیروهای اساسی انقلاب و نیروهای ذخیره آن  
است. استراتژی فقط وقتی تغییر می‌کند که انقلاب از مرحله‌ای به مرحله  
نوین وارد شده باشد.

ولی در یک مرحله معین از انقلاب، استراتژی ثابت و تغییرناپذیر باقی  
می‌ماند.

پیش از خاتمه دادن به ترجمه مطالب استالین و ورود در تفسیر آن، به  
این نکات اشاره می‌شود که اولاً در مرحله دوم انقلاب، حزب بلشویک،  
در زمانی که هنوز احزاب و نیروهای غیرکمونیستی از میدان خارج نشده  
بودند «جهت اصلی ضربه» خود را (یا آن طوری که مصطلح حزب توده  
در ایران بوده «لبه تیز حمله» را) متوجه «منشویک‌ها و سوسیالیست‌های  
انقلابی» کرده بود، نه امپریالیسم خارجی. باید در نظر داشت که  
منشویک‌ها همان جناح حزب طبقه کارگر روسیه شوروی هستند که جناح  
دیگر آن خود منشویک‌ها بودند. ولی در مرحله اول انقلاب که از ۱۹۰۳ تا  
۱۹۱۷ بوده، نه تنها با بلشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی، بلکه به

اتفاق سایر عناصر بورژوازی علیه حکومت استبدادی همکاری می کرده‌اند تا بعدها در مراحل دیگر انقلاب، آن‌ها را از میدان خارج کنند. معلوم نیست که در ایران، در مرحله‌ای که از انقلاب شوروی هم عقب مانده‌تر بود، چرا این آقایان «لبه تیز حمله را» متوجه عناصری کرده بودند که به قول آن‌ها به منزله «منشویک‌ها و سوسیالیست‌های انقلابی و بورژوازی کوچک» روسیه در ایران بودند.

مسئله دوم که از لحاظ سیاست جهانی شوروی خیلی اهمیت دارد این است که در مرحله سوم انقلاب هدف این طور تعیین شده است: «باید دیکتاتوری پرولتاریا را در یک کشور مستحکم ساخت، و آن را به عنوان نقطه اتکایی برای واژگون کردن امپریالیسم در تمام کشورها به کار برد» حالا از آن کمونیست‌هایی که خود را طرفدار دو آتشه همزیستی نشان می‌دهند باید سؤال کرد که آیا از «هدف» انقلاب صرف نظر شده؟ آیا استراتژی لنینیسم از هدف اصلی منحرف شده، و یا تبلیغات برای همزیستی فقط یک خط‌مشی گذرنده است که در خدمت استراتژی ثابت قرار دارد؟

استالین در کتاب مذکور، فصل استراتژی و تاکتیک خود را از صفحه ۶۸ به بعد این طور ادامه می‌دهد:

۳- جذر و مد نهضت و تاکتیک. موضوع تاکتیک، معین کردن خط سیر نهضت در دوران نسبتاً کوتاه جذر و مد است... تاکتیک، جزیی از استراتژی بوده و تحت‌الشعاع آن قرار دارد و برای خدمت در راه استراتژی می‌باشد.

تاکتیک برحسب نوسان‌ها تغییر می‌یابد، در صورتی که در مدت دوام هر مرحله انقلاب (مثلاً انقلاب ۱۹۰۳ تا فوریه ۱۹۱۷) نقشه استراتژیکی بی‌تغییر می‌ماند، ولی در مدت‌های تغییر ماندن، استراتژی و تاکتیک بارها

تغییر می‌یابد... مثلاً در دوران ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۲ حزب مجبور شد که به تاکتیک عقب‌نشینی برگردد. زیرا در دوران نزول نهضت انقلابی بودیم... عوض تاکتیک بایکوت کردنِ دوما [مجلس شورای رژیم تزاری. خ. م] در آن شرکت کردیم؛ عوض عملیات انقلابی خارج از پارلمان که قبلاً اعلام شده باشد، متوسل به کارهای پارلمانی در دوما شدیم؛ عوض این که به اعتصابات سیاسی عمومی متوسل شویم، به اعتصابات‌های محلی اقتصادی دست زده شد... و عوض سازمان‌های انقلابی توده‌ای، جمعیت‌های تعلیم و تربیت اجتماعی و فرهنگی و شرکت‌های تعاونی و صندوق‌های بیمه و سایر سازمان‌های قانونی، جانشین سازمان‌های انقلابی گردید».

پیش از اظهار نظر در این مورد، توجهی به خلاصه دو قسمت مربوط به «جهت استراتژیکی» و «جهت تاکتیکی» نیز می‌کنیم که استالین در کتاب مذکور از صفحه ۶۹ به بعد نوشته است:

۴- جهت استراتژیکی. ذخیره‌های انقلاب ممکن است نیروهای زیر باشد: ذخیره مستقیم: الف - دهقانان... ب - پرولتاریای کشورهای مجاور... ذخیره غیرمستقیم: الف - تناقض‌ها و منازعات بین طبقات غیر پرولتاریا... ب - تناقض‌ها و منازعات بین کشورهای امپریالیست... به قول لنین «هرگز با انقلاب و یا قیام نباید بازی کرد... سازمان دادن قیام اکبر را می‌توان به عنوان نمونه برای به کار بردن صحیح استراتژی و جهت آن مورد مطالعه قرار داد. اگر به این شرط لازم توجه نشود منجر به خطایی می‌شود که آن را باید «از دست دادن همقدمی» نامید، و این در صورتی است که حزب از حرکت نهضت خیلی جلوتر باشد و یا خیلی عقب بماند. وقتی که زیاد جلوتر باشد، خطر یک شکست پیش می‌آید. لنین می‌گوید: «احزاب انقلابی باید تعلیمات خود را تکمیل کنند. آن‌ها



مهاجمه را خوب یاد گرفته‌اند. حالا لازم است که این علم را با علم دیگری که عبارت از عقب‌نشینی منظم است تکمیل کنند. باید فهمید که بدون یاد گرفتن علم مهاجمه و علم عقب‌نشینی منظم نمی‌توان پیروز شد...»

«۵- جهت تاکتیکی. باید شکل‌هایی از مبارزه و سازمان دادن را قبول کرد که با جذرها و مدهای نهفت بهتر تطبیق کند... اگر در آن دوره، حزب در دو ما شرکت نمی‌کرد، توده طبیعتاً از نهفت جدا می‌شد و حزب پشاهنگ تماس خود را با کارگران از دست می‌داد. خطر روش اوتزویسم این بود که حزب پشاهنگ از نیروهای ذخیره بی‌شمار محروم گردد... (اوتزویسم تمایلی در حزب بلشویک بود که در اواخر دهه اول قرن حاضر از حزب می‌خواست نمایندگان سوسیال دموکرات را از دو ما فرا خواند تا از شرکت آنان در سندیکاها و سازمان‌های قانونی صرف‌نظر شده، فقط به کارهای غیرقانونی و انقلابی بپردازند) اگر در فوریه ۱۹۱۷ حزب از کمونیست‌های دست چپ - که دعوت به انقلاب و قیام می‌کردند - پیروی نموده بود، نفوذ و تماس خود را در توده کارگران از دست می‌داد... خطر تاکتیک کمونیسم چپ این بود که حزب، یعنی رئیس انقلاب پرولتری را با این خطر تهدید می‌کرد که تبدیل به مستی از توطئه‌گران توخالی و بی‌ثبات گردند...»

فعلاً در اینجا به دو نکته اشاره می‌شود: اولاً این که در اوج نهفت ملی، سران توده‌ای که به این استراتژی و تاکتیک خوب آشنا بودند، عمداً و همواره «جهت استراتژیکی» را عمیق‌تر و شدیدتر، یعنی به اصطلاح «چپ» روتر می‌کردند و نه تنها قدم‌ها بلکه فرسنگ‌ها از استراتژی واقعی نهفت پیش می‌افتادند و بنا به گفته صریح لینن هر روز نهفت را با «خطر شکست» مواجه می‌ساختند. علت این «اشتباه عمدی» را ما به تفصیل

بیان خواهیم کرد. ولی حالا به این مسئله توجه کنیم که سران حزب توده پس از ۲۸ مرداد چرا از این تاکتیک لنین و استالین که «علم عقب‌نشینی منظم» است استفاده نکردند و بالعکس انقلابی‌نمایی‌هایی کردند که بی‌سابقه بود؟ سران حزب توده در تمام تاریخ سیاسی خود، در حساس‌ترین مواقع، هدف‌های ملی و نهضت ملی را دچار شکست کرده و پس از این که کار از کار گذشت به اشتباه خود اعتراف کرده‌اند. حزب پیشاهنگ طبقه کارگر در این اواخر اعتراف دیگری به سلسله اعترافات خود اضافه می‌کند و در اعلامیه‌ای که به مناسبت ششمین سال مبارزه در شرائط مخفی از طرف کمیته مرکزی صادر شده می‌گوید:

«پس از ۲۸ مرداد بر اثر عدم درک شرائط، بجای تاکتیک عقب‌نشینی منظم و بدون سراسیمگی، مدتی تاکتیکی اتخاذ کردیم که ناشی از تمایلات بلانکیستی بود. از طرف دیگر سبک کار تشکیلاتی ما هم با شرائط پس از ۲۸ مرداد تطبیق داده نشد و در مواردی شیوه‌هایی در کار ما مرسوم بود که به کار بستن آنها قبل از ۲۸ مرداد به مناسبت شرائط مخفی نادرست بود، به طوری که یکی از عوامل مؤثر کامیابی‌های دشمن را باید در ضعف امور سازمانی ما جست‌وجو در ضعف امور سازمانی، یا پیروی عمده از استراتژی مردود؟. خ. م. بارها گفته‌ایم که در مدت نسبتاً طولانی درباره متفقین خود در مبارزه آزادی‌بخش ملی دچار اشتباهات جدی بوده‌ایم. سکتاریسم و چپ روی در کلیه شئون [ما] رسوخ داشته است...»

ما قبلاً شرح دادیم و بیشتر روشن خواهیم کرد که دست زدن به این «چپ» روی‌ها «بر اثر عدم درک شرائط» نبود، بلکه لازمه منطقی تحت‌الشعاع قراردادن نهضت ملی نسبت به استراتژی دولت شوروی بوده است. ولی سران حزب توده تحت تأثیر نارضایتی افکار عمومی حزب،

خود مجبور به این اعتراف به اشتباه گردیده‌اند. اعضای ساده و فریب خورده حزب توده که کم و بیش به اصول این مکتب آشنا می‌باشند، حالا جرأت پیدا کرده و رهبران را متهم به تمایلات بلانکیستی می‌کنند. بلانکی یکی از انقلابیون فرانسه - موسوم به انقلابی دائمی - بود که آنی راحت نمی‌نشست و عوض کارهای وسیع سازمانی و ایدئولوژیک، دائماً برای ایجاد شورش و قیام و انقلاب فعالیت مخفی می‌کرد و عده‌ای از بهترین انقلابیون را نیز دور خود جمع کرده بود. مارکس و دیگر انقلابیون واقع‌بین، این روش ماجراجویانه را تأیید نمی‌کردند و عقیده داشتند که این‌گونه اقدامات، غیر از تلف کردن نیرو فائده‌ای ندارد. مارکس و واقع‌بینان عقیده داشتند که یک حزب سیاسی با سازمان وسیع توده‌ای باید به وجود آید و شرایط تحولات عظیم اجتماعی را تهیه کند ولی پیش از آمادگی اساسی نباید به قیام و شورش که ماجراجویانه باشد دست زد. رهبران حزب توده در داخل حزبشان مجبور به این اعتراف شده‌اند که عملیات آن‌ها بعد از ۲۸ مرداد و پیش از آن بلانکیستی و منحرف و مردود بوده است، با وجود این، سیاستی را که هنوز بین عده‌ای از مردم با حسن‌نیت رواج داده و می‌دهند، باز همان روش بلانکیستی است. عده‌ای از جاسوسان و عمال حزب توده که بین عده‌ای از مردم با حسن‌نیت نفوذ کرده‌اند، این سابقه ذهنی غلط و انقلابی‌نما را به نام فکر انقلابی تندرو رواج داده‌اند. آن‌ها بعضی از ملّیون واقع‌بین را که پس از ۲۸ مرداد و پیش از آن توصیه می‌کردند از روش بلانکیستی اجتناب شود، به «انحراف و سازشکاری» متهم می‌ساختند ولی امروز خودشان معترف به انحراف روش خود گردیده‌اند. اما چون متأسفانه بعضی از افراد با حسن‌نیت اسیر احساسات بوده و دارای دکترین نیستند و به آزمایش‌های تاریخی قرون اخیر توجه ندارند، ندانسته آلت دست این عمال حزب توده و سوابق

ذهنی و تلقیناتی می‌شوند که حزب توده را به نام «مترقی» رواج داده است. تا چندی پیش حتی حرف زدن با یک نماینده مجلس حاضر<sup>۲</sup> و سیاستمدارانی را که از لحاظ تاکتیک مشابه‌اند (خیانت می‌دانستند) همچنین هرگونه سعی و کوشش برای فعالیت اجتماعی قانونی را متهم به سازشکاری می‌کردند. هیچ شکی نیست که عده معدودی از افراد با حسن نیت دچار این اشتباه هستند، ولی اعلت آن [عدم آشنایی با استراتژی و تاکتیک نهضت‌های اجتماعی و ملی است، اما افراد آگاه به اصول اجتماعی نیز که این روش را ترغیب می‌کنند و هرگونه عمل واقع‌بینانه و مثبت و مفید را به «انحراف» تعبیر می‌نمایند، در حقیقت ستون پنجم حزب توده در بین مردم با حسن نیت هستند. سیاست کنونی سران حزب توده این است که مردم و تمام عناصر مستقل از دو بلوک، در نتیجه برداشتن سنگ‌های بزرگ، دچار عدم موفقیت گردند و طبیعتاً ناراضی باقی بمانند و حتی الامکان قشرهای بیشتری از جامعه با دور شدن از فعالیت مثبت، به عنوان نیروی ذخیره آنها و مراجع الهام‌دهنده‌شان برای آینده حفظ شوند.

در صفحه ۷۵ کتاب مذکور از قول لنین نقل شده است که اگر بدون پشتیبانی فعال و مفید و موثر میلیون‌ها توده مردم، یک قشر پشاهنگی نهضت را در یک جنگ مؤثر با دشمن وارد کنند، این عمل «نه تنها احمقانه بلکه یک خیانت» است.

حالا قسمت هایی از فصل مورد نظر کتاب مذکور استالین را نقل می‌کنیم:

«۶- روش‌های رفورمیسم و انقلابی. روش انقلابی چه فرقی با روش اصلاح‌طلبانه [رفورمیسم. خ. م] دارد؟ عده‌ای فکر می‌کنند که عموماً لنینیسم بر ضد سازش و توافق است. این فکر کاملاً اشتباه است.

بلشویک‌ها مانند همه به این حقیقت آشنا هستند که... در بعضی اوضاع و احوال، اصلاحات [رفورم‌ها.خ.م] عموماً، و سازش‌ها و توافق‌ها خصوصاً ضروری و مفید می‌باشد... لنین می‌گوید: برای غلبه بر دشمن باید توافق‌ها و سازش‌های ممکن با متفین، هر چند موقتی و غیرمطمئن و ناپایدار و مشروط بر شرائطی باشد، به عمل آورد...» در حال صعود به یک قله کوه که هنوز کشف نشده است، نمی‌توان یک جهت انتخاب شده را برای همیشه حفظ کرد و از پیش گرفتن جهت‌های نوین استفاده نکرد و یا عقب‌نشینی موقت نکرد، و یا راه «زیک‌زاک» نرفت... ولی در هر حال رفورم برای یک انقلابی یکی از وسائل رسیدن به هدف انقلاب است، اما برای اصلاح طلب، هدف می‌باشد.»

ما درباره روش اصلاح طلبانه و انقلابی، برای رسیدن به هدف‌های انقلابی جامعه، در یک مقاله مخصوص و طی مطالعات متعدد بحث خواهیم کرد. در اینجا همین قدر باید توجه داشت که این دو تمایل در مکتب مارکسیسم از افکار متناقض خود مارکس سرچشمه گرفته است. آنچه در اینجا قابل توجه است این است که سران حزب توده و ستون پنجم آن‌ها در بین مردم با حسن‌نیت و دنباله روان ناآگاه روش‌های توده‌ای، با یک شیوه بلانکیستی هرگونه سیاست واقع‌بینانه را برای رسیدن به هدف‌های انقلابی تخطئه می‌کنند، ولی تمام سازش‌های غیرمجاز توده‌ای‌ها را توجیه می‌نمایند. سران حزب توده با جناح ارتجاعی بورژوازی ملی و حتی فئودال‌ها علیه جناح انقلابی بورژوازی و لیبرال‌ها و سوسیالیست‌ها سازش کردند، ولی عملاً اتخاذ هرگونه راه مثبت و مفید برای نهضت ملی را به سازشکاری متهم می‌سازند.

برای این که بحث ما درباره استراتژی و تاکتیک بین‌الملل سوم در برخورد با نهضت‌های ملی آسیا و افریقا کامل شود، لازم است که لااقل

نظری خیلی گذرا به فصل دیگر کتاب استالین موسوم به مسائل لنینیسم بکنیم. ما مطالعه کامل این فصل را به علاقه‌مندان توصیه می‌کنیم. جملات زیر از آن کتاب (صفحات ۵۹ تا ۶۷) نقل می‌شود:

#### «مسئله ملیت

... و این [تقسیم شدن دنیا به دو اردوگاه استثمارشونده و استثمارکننده. خ. م] مسئله ملی را به مسئله مستعمرات مربوط می‌سازد. با این وضع، مسئله ملی از شکل خاص داخلی دول به یک مسئله عمومی و کلی و بین‌المللی، و به یک مسئله جهانی و آزاد شدن ملی تحت استعمار در کشورهای مستعمراتی از قید رقیب امپریالیسم تغییر شکل پیدا می‌کند... سابقاً مسئله ملی را با نظر اصلاح‌طلبی [رفورمیسم. خ. م] نگاه می‌کردند که یک مسئله مستقل بود و ارتباط با مسائل کلی... از نوع انقلاب پرولتری نداشت، بلکه به طور ضمنی فرض می‌شد که پیروزی پرولتاریا در اروپا بدون اتحاد مستقیم با نهضت‌های آزادی در مستعمرات امکان‌پذیر است. لنینیسم ثابت کرده است (و جنگ امپریالیستی و انقلاب روسیه نیز تأیید کرده) که مسئله ملی فقط در ارتباط با خود و بر پایه انقلاب است و راه پیروزی انقلاب در غرب به وسیله اتحاد انقلابی با نهضت‌های آزادی مستعمرات و کشورهای غیرمستقل علیه امپریالیسم می‌باشد. مسئله ملی قسمتی از مسئله کلی انقلاب پرولتری است، جزئی از مسئله دیکتاتوری پرولتاریاست... آیا امیدی هست، آیا پایه‌ای وجود دارد تا منتظر باشیم که این امکانات برای انقلاب پرولتاریایی مورد استفاده قرار گیرد و کشورهای مستعمره و غیرمستقل از حالت نیروی ذخیره بورژوازی و امپریالیستی به نیروی ذخیره انقلاب پرولتاریایی تبدیل شود؟... لنینیسم به این سؤال جواب مثبت می‌دهد. مکانیسم تکامل امپریالیسم و جنگ

امپریالیستی و انقلاب روسیه این استنتاج لنینیسم را تأیید می‌کند... و این مسئله، آن معنی را ندارد که پرولتاریا باید از هر نهضت ملی پشتیبانی کند؛ یعنی در هر مورد، در هر زمان و همواره در مورد مشخص، هر نهضت ملی را تأیید کند... حالات یا مواردی پیش می‌آید که نهضت ملی در بعضی از کشورهای زیر یوغ با منافع نهضت پرولتاریایی و رشد آن تناقض پیدا می‌کند. در این موارد پشتیبانی کردن یعنی پشتیبانی نهضت پرولتاریایی از نهضت ملی به کلی بی‌مورد است... مسئله ملی تحت الشعاع مسئله کلی است و باید با توجه به نقطه نظر کلی مورد ملاحظه قرار گیرد... این است موقعیت ما در مقابل بعضی از نهضت‌های ملی نسبت به خاصیت ارتجایی و ممکنه این نهضت‌ها.

در برخورد با نهضت ملی ایران چگونه از این استراتژی و تاکتیک استفاده می‌شد بعضی از افراد با حسن نیت، و همچنین آن عده از اعضاء با حسن نیت حزب توده که در ابهام هستند، برای حل ابهامات و مشکلات خود و روشن ساختن تناقض‌هایی که در جریان حرف و عمل سران حزب توده وجود داشت و دارد، باید به کمک این تناقض‌هایی که در جریان حرف و عمل سران حزب توده وجود داشت و دارد، باید به کمک این استراتژی و تاکتیک سعی کنند جریان نهضت ملی ایران، یعنی موقعیت رهبران حزب توده را نسبت به آن درک کنند. هر چند استراتژی و تاکتیک نهضت‌های ملی حتی از لحاظ فنی به هیچ وجه با استراتژی و تاکتیک کمونیسم تطبیق نمی‌کند، مع ذلک اگر هدف را کنار بگذاریم، از لحاظ فنی این استراتژی و مخصوصاً قسمت اعظم تاکتیک آن از مؤثرترین و سائلی است که برای پیروزی جنگ‌ها و برخوردها در عصر ما به کار رفته است. بنابراین اگر می‌بینیم که رهبران حزب توده با علم و اطلاع کامل به فنون استراتژی و

تاکتیک از به کار بردن آن در راه پیروزی نهضت ملی سرباز زده‌اند و حتی در مواردی که به کار بردن آن‌ها با موازین ملیون تطبیق می‌کرده، راه و رسم صحیح ملیون را به عوض پشتیبانی تخطئه کرده و مانند کسانی که لنین آنان را کمونیست‌های چپ و یا اوتزووئیست نامیده رفتار کرده‌اند و می‌کنند، برای این است که هدف آن‌ها با هدف نهضت‌های ملی متناقض است، برای این که نهضت‌های ملی دارای هدف ملی هستند، ولی آن‌ها این نهضت‌ها را ذخیره ثانوی برای استراتژی شوروی می‌دانند.

علت‌العلل اختلاف اساسی ملیون با رهبری حزب توده که تشکیل یک جبهه واحد را غیرممکن و حتی برای ملیون خطرناک می‌کند و همچنین این همه اعترافات رهبران حزب توده به اشتباهات و خطاهایی که در ارتکاب آن‌ها تعمد داشته‌اند این حقیقت است که برای کشورهای آسیا و افریقا نهضت‌های ملی خود آن‌ها اصیل می‌باشند ولی برای احزاب کمونیست که شعب کمینفرم‌اند، این‌ها اصیل نبوده بلکه جزیی از سیاست کل شوروی و تابعی از آن هستند. در بهترین حالات این نیروها را ذخیره‌ای برای استراتژی شوروی می‌دانند، ولی در مواردی که نهضت‌های ملی در جهت عکس منافع شوروی بوده‌اند، آن را ارتجاعی می‌نامند.

برای آن‌هایی که میل ندارند نیروی نهضت‌های ملی آسیا و افریقا را در خدمت استراتژی مسکو قرار دهند، با ملاحظه ترجمه فصل مزبور از کتاب استالین خوب روشن خواهد شد که تشکیل جبهه واحد با حزب توده یا تحمل این که آن‌ها هدف‌های خود را بر نهضت ملی تحمیل کنند چقدر اشتباه‌آمیز است. یکی از نتایج مستقیم این که احزاب کمونیست نیروهای ملی را به منزله نیروی ذخیره مسکو تلقی می‌کنند عبارت از اختلاف صریح و واضحی است که در انتخاب هدف‌های سوق‌الجیشی با



ملیون پیدا می‌کنند. مثلاً سران حزب توده در جریان نهضت ملی می‌توانستند به اصطلاح «وسعت نظر» بیشتری داشته و خود را خیلی انقلابی جلوه دهند و با امپریالیسم غربی، در واحد مقیاس جهانی، اعلام جهاد و مبارزه کنند. اعلام هدف مبارزه‌جویانه آنان، در عده‌ای از جوانان و مردمان پیرو احساسات بی‌شک تأثیر عمیقی می‌داشت. آری آن‌ها که خود را نیروی ذخیره مسکو می‌دانند و متکی به نیروی عظیم شوروی و متحدین آن در جهان می‌باشند، البته می‌توانند هدف‌های سوق‌الجیشی شوروی را از لحاظ سیاسی و غیره اتخاذ کنند، ولی آن‌هایی که دارای هدف مشخص ملی هستند - هر چند از لحاظ ایده‌آل می‌توانند دارای هدف‌های بزرگ جهانی باشند - در مبارزه برای ملی کردن صنعت نفت، نمی‌بایست و نمی‌توانستند و نمی‌توانند مبارزه با امپریالیسم را در واحد مقیاس جهانی، هدف آنی و فعلی خود قرار دهند.

مثلاً در شرائط مبارزه مرحله اول نهضت ملی، مبارزه با شرکت سابق نفت و سیاست پشتیبانی از نهضت برای ما کافی بود و نمی‌بایست کوشش نهضت ملی این باشد که مبارزه محلی با یک امپریالیسم را عمده‌آ به مبارزه با امریکا نیز تعمیم دهیم. بالعکس، بنا به گفته لنین می‌بایست از «تناقض‌ها و منازعات بین کشورهای امپریالیست» استفاده کنیم؛ هر چند که این تناقضات «خیلی گذرنده و موقت و بی‌ثبات و متزلزل» باشند. استراتژی و تاکتیک بعد از جنگ برای شوروی نیز استفاده از تناقضات بین امپریالیست‌ها بود. درست بعکس استراتژی و تاکتیک نهضت ملی، آن‌ها «ضربه اصلی» را می‌خواستند به امپریالیسم امریکا بنوازند. زیرا این دولت، حاضر به تقسیم صلح‌جویانه جهان بین پنج دولت نبود و خود را آنقدر نیرومند حس می‌کرد که سهم بیشتری ببرد. ولی چون انگلیسی‌ها (به مناسبت‌هایی که اینجا حوصله بیان آن‌ها نیست) حاضر بودند در

تقسیم مسالمت‌آمیز غنائم جنگ، با شوروی‌ها بهتر کنار آیند «جهت استراتژیکی» شوروی موازی با انگلستان و علیه امریکا بود. در حالی که نهضت ملی ایران «ضربه اصلی» را در جهت سیاست انگلستان وارد آورده بود، نه تنها نمی‌بایست در واحد مقیاس جهانی با امپریالیسم امریکا به مبارزه پردازد؛ بلکه می‌بایست از اختلاف سیاست آن دولت با انگلستان به قول لتین هر قدر هم «گذرنده و موقت و ناپایدار و متزلزل» بود استفاده کند. استراتژی شوروی و تمام احزاب کمونیست وابسته به آن این بود که دنیای غرب را از نفت و سایر منابع اقتصادی که جنبه نظامی یا غیرنظامی دارد محروم سازد. قطع جریان نفت ایران و تعطیل دائمی آن کاملاً به نفع استراتژی شوروی بود. هدف حزب توده در این مورد منفی‌بافی مطلق بود که صنعت نفت ایران همواره تعطیل بماند و ایجاد عدم‌رضایت بتواند ایران را نیروی ذخیره انقلاب کند! در صورتی که هدف نهضت ملی ایران می‌بایست درست در عکس این جهت باشد. مبارزه با مجموعه تراست‌های جهان حاضر و از جمله تراست‌های نفت که حتی مصرف‌کنندگان اروپایی و کشورهای بزرگ اروپایی را متضرر می‌سازند، بی‌شک ایده‌آل بزرگی است. دولت شوروی که خود بزرگترین تراست اقتصادی دنیای شرق است می‌تواند به احزاب کمونیست دستور دهد که برای شکست دادن رقیب در واحد مقیاس جهانی با مجموعه تراست‌ها مبارزه کنند، و این جزو استراتژی شوروی است. ولی نهضت ملی ایران در مرحله اول مبارزه خود هرگز نمی‌بایست در مقیاس جهانی با مجموعه تراست‌ها و حتی با شرکت سابق نفت بجنگد، زیرا این مبارزه و جنگ، مافوق نیروی محلی نهضت ملی ایران بود. به این معنی، در مرحله اول مبارزه نفت، ملی کردن استخراج و اکتشاف و تصفیه در داخل ایران برای ما کافی بود. ما به این آسانی‌ها نمی‌توانستیم بازارهای جهان را از

دست تراست‌ها خارج کنیم. در شرایط آن روز، ممکن بود با شرایط واقع‌بینانه‌ای در فروش قسمتی از نفت با تراست‌ها کنار آمد، و با تکیه به ملی شدن واقعی نفت در عرض چند سال متدرجاً بازاری به دست آورد و پس از مدتی، یعنی در مرحله دوم مبارزه، ایران می‌توانست حتی در بازار جهانی به عنوان تولیدکننده نفت با آن‌هایی که وسائل حمل و نقل را تقریباً به طور انحصاری در دست دارند مبارزه کند. ولی حزب توده به خلاف فن استراتژی و تاکتیکی که خود معتقد به آن است، عملاً می‌خواست نهضت ملی را در یک مبارزه غیرمساوی وارد سازد. نتیجه منطقی این واقعیت آن بود که حزب توده برای استفاده از موقعیت جهانی، تکیه خود را به استراتژی شوروی و نهضت ملی تکیه خود را به نیروهای ملی کند.

پس از شهریور تاریخی، حزب توده که هواداران زیاد داشت، اگر هدف‌های خود را مطابق نیروی ملی انتخاب می‌کرد، بی‌شک در اصلاحات اجتماعی و غیره می‌توانست پیروزی‌های بزرگی به دست آورد. ولی این حزب همواره هدف‌های جهانی بزرگ شوروی را متناسب با قدرت ارتش سرخ انتخاب می‌کرد. بنابراین، هم هواداران خود را پیوسته از دست می‌داد و هم برداشتن این سنگ‌های بزرگ، مخصوصاً در دورانی که ارتش سرخ علناً دخالت نمی‌کرد، محکوم به شکست بود. بنابراین طبیعی است که استراتژی شوروی در شرایط دنیای حاضر در کشورهای غیرکمونستی مقتضی خرابکاری باشد، در صورتی که هدف نهضت ملی سعی و کوشش برای ابداع سیاست ساختمانی می‌باشد. در گذشته و حال، سران احزاب کمونیست همواره سعی کرده‌اند یک برنامه سنگین به نهضت‌های ملی تحمیل کنند و آن‌ها را دچار شکست کرده و ناراضی‌تری را تشدید کنند تا نیروی ذخیره شوروی زیادتر شود.

### استراتژی ثابت و تاکتیک متفاوت

هدف استراتژیک رهبری حزب توده از ابتدا تا امروز همواره یکی بوده، ولی در اوائل، این هدف روشن نبوده و رفته رفته واضح تر شده است و آن عبارت از این بوده که یک عده رهبرانی که کاملاً مطیع مسکو بودند رهبری نیروهای مترقی و اجتماعی را در دست بگیرند و آن را به عنوان نیروی ذخیره شوروی به کار برند. اگرچه تاکتیک‌های مختلف در جذر و مدهای اوضاع اجتماعی ایران پیش آمده، ولی استراتژی در تمام این دوران ثابت و تغییرناپذیر مانده است. رهبری این حزب به مناسبت داشتن این هدف استراتژیک مورد انتقادات جدی در داخل حزب قرار گرفته، ولی همواره با اعتراف به اشتباه خود، همان هدف همیشگی را دنبال کرده است. یکی از برجسته‌ترین مظاهر این تاکتیک یا خط‌مشی متفاوت برای هدف استراتژیک واحد، مبارزه صریح آن‌ها با جبهه ملی، و بعدها تظاهر به تشکل جبهه واحد ضد استعمار بوده است. تا تاریخ سی تیر، مبارزه علنی با نهضت ملی، و پس از آن دوران تظاهر به همکاری و تشکیل جبهه واحد، در حقیقت به کار بردن دو روش به ظاهر متفاوت برای یک هدف واحد بوده است.

پس از ۲۸ مرداد کمیته مرکزی حزب یک رساله خیلی قابل توجه به همین اسم<sup>۳</sup> منتشر کرده که در صفحه ۷۰ آن می‌نویسد: «... در جریان فراندم قسمت اعظم مردم تحت رهبری ما، زیر شعارهای ما در رأی دادن شرکت جستند. این نشانه آن است که تصحیح خط‌مشی ما در سال اخیر، ثمرات خود را به بار آورده بود و حزب ما در راه مبارزه به خاطر در آوردن رهبری از چنگ بورژوازی و انتقال آن به دست پرولتاریا موفقیت‌هایی کسب کرده بود» اگر تعارفات و زینت‌های اصطلاحی که آن

حزب به اظهارات خود می دهد کنار بگذاریم، معنی اعتراف بالا این است که «تصحیح خط مشی در سال اخیر، یعنی تغییر تاکتیک از مبارزه علنی با جبهه ملی، به تظاهر برای تشکیل جبهه واحد ثمرات خود را بیار آورده» و آن‌ها را به این هدف استراتژیک نزدیک کرده بود که ابتکار عملیات را بنا به ادعای واهی خوشان با حيله و تزویر و مانور از دست ملیون خارج کرده و در خدمت استراتژی متظاهر به پرولتاریا قرار دهند؛ و چون سران حزب توده بهتر از همه می دانستند که در شرائط بین‌المللی حاضر - حتی به فرض این که نیروهای محلی آن‌ها بقدر کافی نیرومند باشد - نمی‌توانند حکومت را در دست گرفته و ایران را پشت پرده ببرند، بنابراین تنها ثمری که از این پیروزی تاکتیکی و استراتژیکی می‌توانستند به دست آورند این بود که اولاً - نهضت ملی را دچار وقفه ساخته، نارضایتی را بیشتر کرده و به عنوان نیروی ذخیره مرکز جهانیان حفظ کند. ثانیاً - این پیروزی را ضمن معاملات بلوک شرق و غرب، به نفع قدرتی که حاضر به همکاری بیشتر است به حساب بگذارند. خلاصه، استراتژی و تاکتیک تمام کمونیست‌های جهان متوجه این است که هرگونه نیروی انقلابی و نهضت‌های ملی را در چارچوب مبارزه شرق و غرب وارد کنند و هر نیروی بیرون از این دو اردوگاه را از میدان خارج سازند تا زمینه برای استفاده خود آن‌ها مهیا و آماده باشد و یا برای موقع مناسب، بکر باقی بماند.

**تحول اخیر در رفتار شوروی تغییر تاکتیکی است یا تحول استراتژیکی؟**

موضوع صلح با اتریش و تخلیه آن کشور، مسافرت سران دولت و حزب بلشویک به یوگسلاوی، محتویات اعلامیه مشترک، دعوت از ادناتر به مسکو، آمادگی برای فدا کردن آلمان شرقی و موضوع‌های دیگری که در

سیاست شوروی جدیداً ظاهر گردیده، دنیا را در مقابل این سؤال قرار داده است که آیا شوروی‌ها فقط به یک تغییر تاکتیک دست زده‌اند و یا به یک تغییر استراتژیک. لبّ مسئله این است که معلوم شود آیا هدف شوروی هنوز این است که با استفاده از نیروهای نهضت انقلابی جهان ارتش سرخ را برای بسط و توسعه قدرت خود به کار ببرد و به ادعای خود انقلاب جهانی را تحمیل کند، یا این که واقعاً به فکر همزیستی مداوم تحول پیدا کرده است؟ اگر واقعاً هنوز هدف شوروی آن نحوه انقلاب جهانی باشد که ضمن این مقاله به استراتژی و تاکتیک استالین توجه شده و در مرحله سوم انقلاب به آن اشاره کرده است، این تحولات تاکتیکی خیلی خطرناک است. همان‌طور که تغییر تاکتیکی که حزب توده به آن نیز دست زد از سی تیز به بعد در زندگی ملی ما خطرناک بود، این تغییر خط‌مشی نیز در زندگی بین‌المللی خطرناک خواهد بود. هر چند توده‌ای‌ها در ایران برای تشکیل جبهه واحد از «بالا» موفق نشدند، ولی مطابق روش‌های مجربشان، به تاکتیک شناخته شده خود دست زدند که معروف به «تشکیل جبهه واحد از پائین» است. اگر این تحولات، تغییر تاکتیکی دولت شوروی باشد، رهبران دولت‌های بزرگ را نمی‌تواند گول بزند، ولی در افکار عمومی دنیا و مخصوصاً آلمان و کشورهای مشابه ممکن است تأثیر سوء داشته باشد. هنوز زود است بتوان در این باره قضاوت کرد که این تحول، تغییر ساده خط‌مشی است یا تحول استراتژیک.

وقتی تیتو استقلال خود را در مقابل شوروی حفظ کرد و از کمینفرم اخراج شد، یکی از مارشال‌های شوروی با اشاره به یک اصل استالینی در رادیو مسکو اعلام کرد: «هر کسی و یا هر حزبی که بخواهد نهضت کارگری را علیه شوروی و یا مستقل از شوروی (نه علیه آن) ادامه دهد،

طبیعتاً در اردوگاه امپریالیسم در می‌غلند.» رادیو بلگراد به این اظهارات چنین جواب داد: «این ادعای استالینی که توان نهضت کارگری را مستقل از شوروی ادامه داد، با اصل کلی حاکمیت ملل منافات دارد.» اعلامیه مشترک بلگراد حاکی از این که دولت‌های سوسیالیست حق مداخله مسلکی در امور یکدیگر را ندارند، پشت پا زدن به اصل معروف استالینی است که تعریف خاصی از «اترناسیونالیسم» کرده است. اگر این تظاهرات تغییر تاکتیکی نباشد، از تقاضای نهر و برای انحلال کمینفرم باید حسن استقبال شود؛ مشروط بر این که سفارتخانه‌ها و نمایندگی‌های شوروی، مانند زمان جنگ که کمیترون منحل شده بود، وظیفه آن را انجام ندهند. اگر دولت شوروی در صدد سوءاستفاده از احزاب کمونیست جهان نباشد و موافقت کند که هر حزب کمونیست و یا سوسیالیست مطابق آمال ملی خود تحولات اجتماعی را با وسایل مسالمت‌جویانه (و حتی غیر آن) ولی با تکیه به نیروی ملی خود به وجود آورند، این یک تحول اساسی خواهد بود که در هدف‌های استراتژیکی نیز تأثیری بسزا خواهد داشت. [این را] باید دولت شوروی بتواند عملاً نشان بدهد تا بتوان قضاوت صحیح کرد. اما چقدر به موقع است که افراد و سازمان‌های حزب توده هم‌اکنون از وضع یوگسلاوی عبرت بگیرند و استقلال خود را از کمینفرم و شوروی به دست آورند.

### یادداشت‌ها

۱. مجله نبرد زندگی سال اول، شماره چهارم، نیر ماه ۱۳۳۴.
۲. دوره هژدهم مجلس شورای منی.
۳. منظور جزوه درباره ۲۸ مرداد است که کمیته مرکزی حزب توده ایران در بهمن ۱۳۳۲ منتشر کرد.

## اختلاف بین کمونیسم و سوسیالیسم

### طی دو قرن<sup>۱</sup>

هر عاملی که در جهت اقدامات ارتجاعی و رکود اقتصادی در جامعه کار می‌کند بی‌شک مطمئن‌ترین خدمت را برای کمونیسم انجام می‌دهد؛ این خدمت را نه تبلیغات شوروی، نه ارتش سرخ و نه توطئه‌های کمونیستی [حتی] با هم نمی‌توانند انجام دهند.

ژرژ ودل

می‌توان با سوسیالیسم مخالف بود، ولی در عصر حاضر نمی‌توان آن را ندیده گرفت. بسیاری از عناصر فاشیستی و مقدار زیادی از آنچه که امروز به نام کمونیسم معرفی می‌شوند وجه مشترکی با سوسیالیسم ندارند. اما چون جهت سیر تاریخ از این طرف است، اغلب نیروهای ضد سوسیالیستی به نام سوسیالیسم و با سوءاستفاده از هدف‌ها و روش‌های سوسیالیستی پیش می‌روند. همین تظاهر به سوسیالیسم منشأ خیلی از ابهام‌ها و مشکلات و فریب‌هاست که سرچشمه مشکلات بزرگ اجتماعی شده است.

امروز تقریباً تمام آسیا و آفریقا یا در راه سوسیالیسم قدم برمی‌دارند



(مانند هندوستان و کشورهای مشابه) یا مدعی داشتن رژیم سوسیالیستی هستند (مانند شوروی) و یا در راه تغییر و تحولی سیر می‌کنند که بالاخره به یکی از آن دو خواهد رسید. از آسیا و آفریقا گذشته، در کلیه کشورهای جهان حاضر، سوسیالیسم افسانه قرن گردیده است.

### سر پیروزی بزرگ مارکسیسم

یکی از علل مهم موفقیت سوسیالیسم و آن‌هایی که به آن تظاهر می‌کنند (و شاید بزرگترین سر موفقیت آن‌ها باشد)، یکی از اصول فلسفه تاریخ هگل است که مارکس آن را در جامعه‌شناسی سوسیالیستی خود مورد استفاده قرار داده است. البته توضیح و تشریح تاریخی یک موفقیت، توجیه کردن آن نمی‌باشد.

استراتژی و تاکتیک احزاب کمونیست که در شماره پیش به تفصیل از آن بحث شد، روی این اصل متکی است (و مارکس برای آن اهمیت زیادی قائل شده) که دنیای سرمایه‌داری و غیرکمونیست نمی‌تواند نیروهای اجتماعی را تحت اختیار درآورده و دانسته و فهمیده آن را در خدمت یک هدف قرار دهد، بلکه به طور کورکورانه تابع پشامدها و قوانینی است که خودبخود و مستقل از اراده آگاه انسان به جامعه بشری حکومت می‌کنند.

امید و ایمان به موفقیت حال و آینده شوروی‌ها و کمونیست‌ها متکی به این اصل است که در مبارزات امروز، دو دنیا وجود دارد: یکی دنیای غیرکمونیست که یک دنیای ناآگاه است؛ یعنی انسان‌ها و رهبران قوم این دنیا به قوانین تکامل اجتماعی آشنا نمی‌باشند. آن‌ها این دنیای حاضر را تعبیر و تفسیر می‌کنند، ولی اراده و نقشه آگاهانه‌ای برای تغییر دادن دنیای خود ندارند. به نظر کمونیست‌ها این عدم آگاهی که دنیای غیرکمونیست

دچار آن است به آن‌ها فرصت می‌دهد که با علم و اطلاع کامل نسبت به قوانین تکامل تاریخی و با توجه به سیر حوادث اجتماعی بتوانند مسیر حوادث را در جهت هدف‌های خود به پیش برانند. این دنیای ناآگاه، دنیای کهنه و پوسیده‌ای است که خود را تسلیم پیشامدها و قضا و قدر کرده است.

دنیای دیگر، دنیای آگاهی و دنیای داشتن نقشه و اراده است که انسان با کشف قوانین تکامل اجتماعی برای تغییر جامعه و راندن نیروهای اجتماعی در مسیری که مطابق هدف خود است سعی و کوشش نماید.

دولت شوروی و به تبع آن، کمونیست‌ها در کشورهای مختلف، سه عامل مهم را برای استفاده آگاهانه از قوانین و نیروهای اجتماعی به کار می‌برند. این سه عامل عبارت است از، اول سیاست و قدرت شوروی و ارتش سرخ، دوم یک حزب متشکل و آگاه کمونیست نسبت به استراتژی و تاکتیک، و سوم دستگاه تبلیغات که عوض راهنمایی افکار عمومی عملاً آن را به بیراهه سوق می‌دهد.

در مبارزه‌ای که در حال حاضر بین کمونیست‌ها و غیرکمونیست‌های ناآگاه به این اصول درگرفته، همواره بُرد با کمونیست‌هاست و توجه به اصل بالا، سرّ موفقیت آن‌ها را نشان می‌دهد. بعضی‌ها این موضوع را به مبارزه دو نفری تشبیه کرده‌اند که یکی با چشم باز و دیگری با چشم بسته مشغول مبارزه‌اند. در صورتی که این تشبیه کامل نیست، بلکه باید اضافه کرد که کمونیست‌ها با چشم باز و علم و اطلاع کامل به تکنیک مبارزه کهنه و پوسیده طرف و مجهز بودن به تکنیک مبارزه نوین در این نبرد وارد می‌شوند. مطالعه اوضاع کنونی جهان نشان می‌دهد که تنها سوسیالیست‌ها با علم و اطلاع کامل به قوانین تکامل اجتماع و هدف و

روش کمونیست‌ها می‌توانند با آن‌ها رقابت کنند. به همین مناسبت است که در همه جا کمونیست‌ها، سوسیالیست‌هایی را که آلت دست آنان نمی‌شوند دشمنان شماره یک و کمونیست‌هایی را که چشمشان به حقایق پشت پرده باز می‌شود خطرناکترین دشمنان خود تلقی می‌کنند. سیاستمداران لیبرال و غیر آن، اغلب ندانسته و نفهمیده مورد سوءاستفاده کمونیست‌ها قرار می‌گیرند.

یکی از اسرار موفقیت کمونیست‌ها در میان نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا و عدم موفقیت کامل آنان در کشورهای اروپا و امریکا همین است که سیاستمداران لیبرال و غیرلیبرال و مردم آسیا و آفریقا به اصول سوسیالیسم و تعالیم مارکس آشنا نیستند و به آسانی در معرض فریب و سوءاستفاده کمونیست‌ها قرار می‌گیرند. در صورتی که وجود احزاب سوسیالیست در اروپا ضمانتی است که کمونیست‌ها نتوانند از نیروهای اجتماعی به اندازه کشورهای آسیایی و آفریقایی سوءاستفاده کنند. این‌گونه سوءاستفاده کمونیست‌ها در نهضت ملی ایران نیز نقش مهمی بازی کرد.

**اشتباه مارکس و علت عدم موفقیت انقلاب کمونیستی در کشورهای صنعتی**

**پیشرفته و دلیل موفقیت کمونیسم در کشورهای عقب‌مانده**

اشتباه بزرگ مارکس در منطق و یا روش تجزیه و تحلیل‌های اجتماعی او نیست که هنوز هم یکی از با صلاحیت‌ترین وسائل تحقیق و تتبع اجتماعی - تاریخی می‌باشد. اشتباه بزرگ او در پیش‌بینی‌هایی است که با منطق و روش تحقیق او ارتباط ندارد. در این که مداخله انسان اجتماعی در جریان حوادث، شانس و نقش تاریخی بزرگی به او می‌دهد، تردید نیست، ولی آنچه را که مارکس پیش‌بینی نکرده و یا غلط پیش‌بینی کرده

بود، این بود که دنیای سرمایه‌داری برخلاف عقیده او تسلیم قوانین کورکورانه خود نگردید و سعی و کوشش کرد که دانسته و فهمیده در جریان حوادث تاثیر بگذارد. علی‌رغم پیش‌بینی مارکس [سرمایه‌داری] نخواست و یا نتوانست جلوروش دموکراسی را حتی در مواقعی که برای سرمایه‌داری اهمیت حیاتی و مهماتی داشت بگیرد و دموکراسی را حذف کند. بنابراین، تناقض طبقاتی در کشورهای صنعتی و پیشرفته (به خلاف عقیده مارکس) عمیق‌تر و وسیع‌تر نشد. بالعکس، نهضت کارگری در جامعه سرمایه‌داری نفوذ کرد، در اغلب کشورهای صنعتی اختلاف طبقاتی تعدیل شد و نهضت کارگری در اداره جامعه و حتی دولت سهم گردید. درست در کشورهایی که طبقه سرمایه‌دار به حقایق اوضاع توجه داشت و تمایلات چپ را به نام مبارزه با کمونیسم خفه نکرد، کمونیست‌ها نتوانستند ابتکار را در دست بگیرند.

در هر حال جناحی از مارکسیسم که امروز نام کمونیسم را عنوان خود قرار داده است، پیش‌بینی مارکس را این‌طور تعبیر می‌کرد که باید انقلاب مارکسیستی در کشورهای صنعتی پیشرفته به وجود آید و تکامل سرمایه‌داری در کشورهای عقب‌مانده صورت پذیرد. ولی امروز می‌بینیم که درست به عکس آنچه کمونیست‌ها پیش‌بینی مارکس را اعلام کرده‌اند، انقلاب مارکسیستی در هیچ یک از کشورهای صنعتی و پیشرفته از قبیل انگلستان و آمریکا و آلمان پیش نیامد، بلکه خلاف تعبیر آنان، تکامل سرمایه‌داری در آن کشورها پیشرفت دارد و بالعکس در کشورهای آسیایی و یا اروپایی عقب‌مانده انقلاب مارکسیستی (مطابق تعبیر آنان) پیش آمده و تکامل سرمایه‌داری در کشورهای عقب‌مانده دچار رکود گردیده است. این دو رشته فعل و انفعال اجتماعی درست مخالف آن چیزی است که کمونیست‌ها از فرضیه‌های اساسی مارکس استنتاج

می‌کردند. خود مارکس هم واقعاً این پیش‌بینی را دربارهٔ کشورهای صنعتی پیشرفته به عمل آورده بود.

عدم صحت پیش‌بینی مارکس و عدم موفقیت انقلاب کمونیستی در اروپا و امریکا و موفقیت آنان در آسیا محصول دو عامل است که مکمل یکدیگر می‌باشند: عامل اول این که، جناح دیگر مارکسیسم یا به طور اعم سوسیالیسم دموکراتیک و دموکراسی غربی در کشورهای صنعتی پیشرفته و با نقشه و آگاهی، مطابق فلسفهٔ تاریخ مارکس در جریان حوادث دخالت کرد و نگذاشت قوانین کورکورانهٔ سرمایه‌داری، جامعه را در معرض تاخت و تاز خود قرار دهد.

عامل دوم این بود که سرمایه‌داری غربی بعکس پیش‌بینی مارکس نهضت کارگری را حذف نکرد و دخالت تمایلات چپ و جناح دیگر مارکسیسم (یعنی سوسیالیسم) در جریان وقایع اجتماعی و استفاده از حق رأی عمومی و تکامل تدریجی، سرمایه‌داری را به سوسیالیسم امکان‌پذیر ساخت و معلوم شد که با وسایل مسالمت‌جویانه می‌توان رژیم سرمایه‌داری را متدرجاً به سوی سوسیالیسم تکامل بخشید.

آنچه در سرلوحه این مقاله از آقای ژرژ ودل نقل شده، مطابق این تجزیه و تحلیل کاملاً صحیح به نظر می‌رسد که اقدامات ارتجاعی و جلوگیری از نهضت‌های دست چپ و خفه کردن سوسیالیسم دموکراتیک، بهتر از هر تبلیغات و مؤثرتر از هرگونه توطئه کمونیستی به کمونیست‌ها کمک می‌کند.

موفقیت کمونیست‌ها در آسیا نیز درست به همین مناسبت است که سوسیالیسم دموکراتیک و دموکراسی غربی در این قسمت از جهان، بعکس اروپا موفق نشده است که طی حوادث تاریخی و اجتماعی، در جهت ترقی خود دخالت کند. بعکس، امپریالیسم به کمک هیئت‌های

حاکمه فاسد و منحط، درجه بهره‌برداری را توسعه داده است. در کشورهای آسیایی و افریقایی هیئت‌های حاکمه، بعکس دموکراسی غربی، هرگونه افکار مرفقی و تمایلات چپ را - گرچه ضدکمونیست بوده - خفه کرده‌اند، و عملاً با متهم کردن هرگونه فکر مرفقی به عنوان کمونیسم به توده مردم این طور تلقین کرده‌اند که گویا سوسیالیسم و هرگونه تمایلات چپ و افکار مرفقی، مربوط به کمونیست‌ها و در انحصار آنهاست. در صورتی که عملاً کمونیست‌ها از دوره استالین به بعد، نه تنها تمایل به چپ یعنی طرفداری از طبقات سوم را ندارند، بلکه از مرتجع‌ترین عوامل اجتماعی شده‌اند. با توجه به این حقایق معلوم می‌شود که «سیاست مثبت» بعضی از رجال رژیم پوسیده حاضر، حاکی از این که هرگونه تمایلات چپ و فکر سوسیالیستی را به کمونیسم نسبت می‌دهند، اولاً چقدر از حقیقت دور و ثانیاً تا چه اندازه برای کمونیست‌ها مفید می‌باشد. بی‌تردید فعالیت کمیته مرکزی حزب توده به اندازه اشتباهات این سیاستمداران که ضدکمونیست هستند، به حال کمونیست‌ها مفید نمی‌باشد. این روش بعضی از سیاستمداران مرتجع و یا کهنه و پوسیده ما، درست مصداق خارجی آن چیزی است که آقای ژرژ ودل گفته است: اقدامات ارتجاعی آنان و جلوگیری از استقرار عدالت اجتماعی و وضع قوانین برای تعدیل ثروت، از ارتش سرخ و توطئه‌ها و تبلیغات کمونیستی به حال آنان مفیدتر است.

مطالعه اوضاع اجتماعی جهان در قرن بیستم و به خصوص در دهه اخیر عصر حاضر نشان می‌دهد که وجود سیاستمداران سوسیالیست و دمکرات در اروپا باعث شکست کمونیسم شده و وجود سیاستمدارانی که سوسیالیسم و تمایلات چپ را در آسیا محکوم می‌کنند درست مؤید موفقیت کمونیست‌ها در آسیاست.

برای روشن شدن ذهن سیاستمدارانی که دارای حس مسئولیت اجتماعی می‌باشند و برای رفع اشتباه از سیاستمدارانی که ممکن است دچار اشتباه شوند و همچنین برای روشن شدن ذهن نسل جوان ما که بتوانند دانسته و فهمیده در جریان حوادث تاریخی و در ساختن سرنوشت خود دخالت کنند، شمه‌ای از اختلاف بین سوسیالیسم دمکراتیک و کمونیسم دیکتاتوری را با توجه به منشأ تاریخی آن بیان می‌کنیم.

### اصل و منشأ تاریخی اختلاف بین کمونیسم و سوسیالیسم

سوسیالیسم یا کمونیسم با پیدایش سرمایه‌داری صنعتی نوین در نیمه اول قرن نوزدهم به طور موازی به وجود آمد. در حقیقت عکس‌العمل فعل و انفعال سرمایه‌داری عبارت از نظریه‌ای است که سرمایه‌داری را تجزیه و تحلیل کرده و برای بدبختی‌ها و مشکلاتی که سرمایه‌داری به وجود آورده راه حل نشان می‌دهد. راه حل نهایی برای این مشکلات، از بین رفتن اصول سرمایه‌داری و ملی شدن وسائل تولید و توزیع است. برای رسیدن به هدف مذکور، در قرن نوزدهم، نهضت‌های کارگری کشورهای صنعتی حامل فکر سوسیالیستی بوده‌اند. در تمام این مدت دو اصطلاح سوسیالیسم و کمونیسم به مثابه دو کلمه مترادف به کار می‌رفته‌اند و امروز هم در مواردی به جای همدیگر استعمال می‌شوند. ولی در تمام مدت قرن نوزدهم و اوائل قرن حاضر تا زمان انقلاب اکتبر احزابی که حامل فکر سوسیالیستی بودند، به نام حزب کمونیست معروف نبودند، بلکه اغلب به نام احزاب سوسیال دموکرات معروف بودند. تنها در گذشته، زمانی جامعه کمونیست‌ها وجود داشت که مارکس و انگلس نیز مدتی به آن پیوسته و بالاخره از آن کناره‌گیری کردند. نهضت سیاسی طبقه کارگر که

موسوم به نهضت سوسیالیستی است، هم در دورانی که مارکسیسم در آن نفوذ چندانی نداشت و هم در دورانی که مارکسیسم شکل تقریباً منحصر بفرد سازمان‌های سوسیالیستی بود، همواره به نام سوسیال دموکراسی معروف بوده است. هر چند در نهضت سوسیالیستی تمایلات خیلی متفاوت و رنگارنگ وجود داشت، ولی دو جریان مهم یا دو جناح اصلی که بعدها با تشکیل بین‌الملل سوم کمونیست به دست لنین به دو حزب مستقل از هم (موسوم به حزب کمونیست و حزب سوسیالیست) تجزیه شدند، همواره طی تاریخ دو قرن اخیر وجود داشته است. در این دو قرن، این دو جریان که بالاخره استقلال خود را از هم اعلام کردند، یا با هم در یک سازمان بوده و دو جناح مختلف السلیقه را بوجود می‌آوردند و یا زمانی از هم جدا و زمانی با هم بوده‌اند، ولی اصول و روش‌های متفاوت آنان برای هدف واحد سوسیالیسم همواره کم و بیش مشخص و یا مبهم بوده و همواره اختلاف وجود داشته است. پس از جنگ جهانی اول و تجزیه شدن سوسیال دموکراسی به احزاب کمونیست وابسته به کمیترون و احزاب سوسیالیست (و یا سوسیال دموکرات) این اختلاف تبدیل به یک تناقض بزرگ شده که پس از جنگ دوم جهانی در حقیقت بزرگترین تناقض عصر ماست. یعنی اختلاف بین سرمایه‌داری و کمونیسم مسکویی، به اندازه اختلاف بین سوسیالیسم و کمونیسم شدت ندارد.

تاریخ این اختلاف به دو فصل کاملاً متمایز تقسیم می‌شود: مرحله‌ای که به تشکیل بین‌الملل سوم کمونیست ختم می‌شود و مرحله دیگر که از آن زمان و به خصوص از دوران زمامداری استالین شروع می‌شود. وقتی که امروز تاریخ گذشته مرحله اول را مطالعه می‌کنیم (بدون در نظر گرفتن آزمایش‌های امروز) انسان مایل است که حق را به طرف جناح انقلابی و تندرو نهضت سوسیالیستی بدهد که بالاخره موسوم به کمونیسم گردید.



جناح دیگر نهضت سوسیالیستی که می‌خواست با وسائل مسالمت‌جویانه به هدف برسد، برای مطالعه‌کننده بی‌غرض و مرض، بیشتر سازشکار به نظر می‌آید. تاریخ مرحله اول اختلاف بین دو جناح نشان می‌دهد که عده‌ای از بهترین و با ارزش‌ترین افراد سوسیالیست در دو قرن اخیر، متعلق به جناح انقلابی و تندرو بوده‌اند. اما توجه به دو آزمایش بزرگ تاریخی وضع را به کلی عوض می‌کند.

اولاً - اگر مطابق منطق زنده، ارزش هر تئوری را از نتیجه آزمایش آن بخواهیم اندازه بگیریم، باید تصدیق کرد که فرضیه ایجاد انقلاب مارکسیستی از نوع آنچه جناح تندرو دیروز و کمونیست امروز پیش‌بینی می‌کرد، در دنیای صنعتی غرب عملاً غیرممکن بوده و از این‌گونه انقلاب‌ها پیش نیامده و صنعتی‌ترین کشورهای دنیای امروز یعنی انگلستان و آمریکا و آلمان غربی هم آثار و علائمی که دال بر انقلاب کمونیستی باشد نشان نمی‌دهند. بالعکس، جریان تاریخی و آزمایش‌های اجتماعی عملاً حق را به طرف جناحی از سوسیالیسم داده است که تغییر و تحول دنیای سرمایه‌داری را به طور تدریجی با وسائل مسالمت‌آمیز و تکیه به آرای عمومی، [رسیدن] به رژیم سوسیالیستی پیش‌بینی می‌کرد. هر مطالعه‌کننده بی‌نظر و با اطلاعی تصدیق خواهد کرد که حکومت کارگری انگلستان و یا دولت سوسیال دمکرات سوئد، بعکس ادعای کمونیست‌ها چیزی غیر از عامل و یا کدخدای سرمایه‌داری می‌باشند.

احزاب نیرومند سوسیالیست انگلستان و آلمان غربی و یا جبهه‌های ائتلافی دموکراتیک در فرانسه و ایتالیا در حال و آینده شانس موفقیت بیشتری را نشان می‌دهند. علاوه بر این آزمایش، یک آزمایش بزرگ تاریخی دیگر به مطالعه‌کننده منطقی امروز نشان می‌دهد که انتقاد سوسیالیست‌های دموکراتیک در مرحله اول این اختلاف، نسبت به

سوسیالیست‌هایی که دیکتاتوری پرولتاریا را توصیه می‌کردند صحیح بوده است.

باکونین و پرودن سوسیالیست‌هایی بودند که از دیکتاتوری پرولتاریای مارکس و بلانکی انتقاد می‌کردند، مثل این بود که اوضاع شوروی امروز را پیش‌بینی کرده باشند. باکونین کمونیسم سلطه‌جو و با قدرت آینده را در آن زمان این‌گونه تشریح نموده است:

«طبقه نوینی که نظام سلسله‌مراتب جدیدی از دانشمندان واقعی و مجازی باشد بوجود خواهد آمد و دنیا و جامعه را به اقلیت حاکمه‌ای که به نام علم بر یک اکثریت جاهل حکومت می‌کند تقسیم خواهد نمود». پیش از او پرودن یکی از مخالفین جناح انقلابی و تندرو مارکسیسم (که باید نماینده سوسیالیسم فرانسه تلقی گردد) از کمونیسم با سلطه و قدرت به مثابه طاعون می‌ترسید. پرودن درباره قدرت و تسلط آنچه که تسلط توده‌ای نامیده می‌شود خیلی شک و تردید داشت و تسلط آینده اینگونه توده بدون مسئولیت را چنین تعریف کرده است:

«یک دموکراسی یکپارچه که در ظاهر بر مبنای دیکتاتوری توده‌ای است، ولی در حقیقت در آن رژیم، توده‌ها هیچ قدرتی غیر از تأمین رقبت عمومی ندارند» آثار کامل باکونین، جلد ۴، و کتاب ظرفیت سیاسی طبقه کارگر، تألیف پرودن.

اگر این واقعیت را در نظر بگیریم که انقلاب کمونیستی در دنیای صنعتی پیشرفته عملاً بوجود نیامد، و همچنین اگر این حقیقت را قبول کنیم که در آن کشورها شانس بوجود آمدن این‌گونه انقلاب‌ها وجود ندارد، باید تصدیق کرد که مساعی همه سوسیالیست‌ها و افراد با ارزشی که در قرن ۱۹ و ۲۰ انرژی خود و طبقه کارگر را در این راه صرف کردند و نسبت به جناح مسالمت‌جوی سوسیالیسم تهمت و افترا روا داشته و

شکافی در نهضت کارگری بوجود آوردند، آری باید تصدیق کرد که این همه مساعی و کوشش و زحمتِ باارزش هدر رفته و تلف شده است. آزمایش تاریخی اروپا و امریکای صنعتی نشان می‌دهد که طبیعت جامعه آن تغییر آنی و شدید را که جناح انقلابی تندرو می‌خواسته قبول نمی‌کند و طرفداران آن فکر هر قدر شریف و عالی بوده‌اند، برای یک هدف بیهوده و بی‌ثمر این همه کوشش کرده‌اند.

در اوائل بوجود آمدن انقلاب اکتبر باز هم امیدی به سوسیالیست‌های جهان و در ظاهر تأیید جناحی از سوسیالیسم بود که بعدها به کمونیزم معروف شد. موفقیت انقلاب اکتبر حتی به نفع این جناح تمام شد و لااقل در بعضی از کشورهای اروپایی کمونیست‌ها نسبت به سوسیالیست‌ها پیشرفت زیاد کردند و تقریباً رهبری طبقه کارگر را در دست گرفتند. ولی تحولات پس از مرگ لنین در شوروی متدرجاً چشم‌ها را باز کرد. هر چه تحول و تکامل رژیم شوروی به طرف دیکتاتوری فردی و یا دسته جمعی پیش می‌رفت، عده‌ای زیاده‌تر و رفته‌رفته متزایدی از بهترین و با ارزش‌ترین کمونیست‌ها از شوروی مأیوس شده و به عیان می‌دیدند که ایده آل طبقه کارگر جهان با آنچه در شوروی می‌گذرد، درست در دو جهت مخالف است.

میشل کولینه این یأس و نومیدی سوسیالیست‌ها را از رژیم شوروی که بعکس ایده آل آنان تبدیل شده است، در ضمن مقاله‌ای زیر عنوان «مارکس و دیکتاتوری پرولتاریا» این طور بیان کرده است:

«... دیکتاتوری پرولتاریا مسیر قضا و قدرمانندی را طی کرده و بالاخره به دیکتاتوری فردی استالین رسیده است. به این شکل، قدرت استدلال‌های باکونین و پرودن علیه کمونیزم سلطه‌جو و قدرت مارکس نمایان می‌شود و غیرعملی بودن آنچه مارکسیسم «دولت در حال مردن»

نامیده ظاهر می‌گردد. پرولتاریایی که به کمک یک ارگان سیاسی به قدرت رسیده است، در عین حال که به تجزیه طبقات حاکم و محکوم منجر می‌گردد، به تجزیه طبقه بوروکرات و طبقه پرولتاریا هم می‌شود. اگر به این شکاف سیاسی این واقعیت را نیز اضافه کنیم که بوروکرات‌ها تمام مجموعه قدرت سیاسی و اقتصادی را در دست دارند و بنابراین به حیات و ممات پرولتاریا مسلط می‌باشند، عملاً به این تعریف می‌رسیم که مارکس آن را هرگز تشریح نکرده که دیکتاتوری پرولتاریا مساوی است با بردگی پرولتاریا... به این شکل، دولتی که به نظر مارکس می‌بایست تدریجاً بمیرد و از بین برود، تبدیل به دولت قادر مطلق درباره همه گردیده است...»

### مقایسه دو مرحله از اختلاف بین سوسیالیسم و کمونیسم

اگر در مرحله اول و در اوائل مرحله دوم (یعنی در زمان حیات لنین) جناح چپ، جناح تندرو و انقلابی سوسیالیسم بود، در دوران استالینیسم وضع به طور انقلابی عوض می‌شود. پس از استقرار حکومت استالین طبقه حاکمه شوروی یعنی بوروکرات‌ها و میلیتاریست‌های ارتش سرخ به صورت نوینی طبقه سوم یعنی پرولتاریای واقعی شوروی را مورد استثمار قرار می‌دهند. بنابراین در این دوران، اطلاق سوسیالیست و یا جناح چپ به هیئت حاکمه شوروی به کلی بی‌معنی می‌گردد. پس از جنگ جهانی اخیر، دولت شوروی با دول مغلوب و کلیه دول بالکان، مانند تمام قدرت‌های بزرگ سرمایه‌داری رفتار می‌کند و اصل استفاده پنجاه-پنجاه که معمول دول استعماری است، در شرکت‌های مختلطی که شوروی‌ها در کشورهای بالکان به وجود می‌آورند، اساس و پایه استعمار نوین قرار می‌گیرد. صحیح است که احزاب کمونیست کشورهایی که تحت ممیزی

شوروی قرار ندارند، هنوز از منافع طبقات سوم بحث می‌کنند و به نام آن‌ها تبلیغات خود را ادامه می‌دهند، ولی در عمل احزاب کمونیست در واحد مقیاس جهانی سعی و کوشش متمرکز به عمل می‌آورند که منافع طبقات سوم را در خدمت دولت شوروی قرار دهند. بنابراین، ادعای این که احزاب کمونیست عبارت از تمایلات چپ یعنی وکیل مدافع طبقات سوم‌اند، به کلی معنی خود را از دست می‌دهد. از اینجا روشن می‌شود مرتجعینی که احزاب سوسیالیست و تمایلات چپ را به کمونیست‌ها نسبت می‌دهند چقدر از حقیقت دورند و در عین حال، چه خدمت بزرگی به آن‌ها می‌کنند. وکلای مدافع طبقات حاکمه و ثروتمندان و ملاکین بزرگ که در اظهارات خود هرگونه قدم اصلاحی و تعدیل اوضاع اجتماعی را کمونیستی نامیده و در عین حال از وجود طبقات ممتاز در شوروی بحث می‌کنند، نشان می‌دهد که چقدر بی‌اطلاع و دچار تناقض فکری هستند. این‌گونه سیاستمداران ثابت می‌کنند که علت وجودی خودشان و رژیمی را که از آن دفاع می‌کنند، چگونه از دست داده‌اند. آن‌ها با این طرز تفکر و اقدام، فقط زمینه را برای بهانه‌جویی کمونیست‌های مسکویی فراهم می‌سازند. این‌گونه سیاستمداران و سیاستمداران لیبرال که از قوانین تکامل جامعه بی‌اطلاع هستند، برای ابداع یک رژیم سیاسی اقتصادی که بتواند در مقابل کمونیسم تاب مقاومت بیاورد بی‌لیاقتی خود را نشان داده‌اند و با این اظهارات و اقدامات، بیهودگی تظاهرات پر سر و صدا ولی توخالی خود را روشن‌تر ثابت می‌کنند.

تنها یک طرز تفکر سوسیالیستی که با علم و اطلاع و آگاهی به مکانیسم تکامل اجتماعی بتواند یک رژیم محکم و ثابت بوجود آورد می‌تواند در مقابله با مشکلاتی که قرن حاضر با آن مواجه است، مقاومت ورزد.

برای روشن شدن آن‌هایی که مایل‌اند حقایق را آن طوری که هست درک کنند، نه آن طوری که منافع خصوصی و طبقاتی آن‌ها مقتضی است، در ذیل خلاصه‌ای از اختلافات اساسی سوسیالیسم و کمونیسم را طی دو قرن اخیر از نظر خوانندگان می‌گذرانیم. بعضی از این اصول مربوط به هم، و احیاناً عین هم می‌باشند؛ مع‌ذالک محض وضوح بیشتر به ذکر آن‌ها مبادرت می‌شود. علاوه بر این اختلافات، البته تفاوت‌های دیگری نیز وجود دارد. با وجود این تصور می‌شود که اصول دوازده‌گانه زیر بقدر کافی اختلاف این دو جریان را روشن سازد.

جناحی که بعداً سوسیالیست نامیده شد:      جناحی که بعداً کمونیست نامیده شد:

- |   |  |
|---|--|
| ۱- برای رسیدن به هدف انقلابی، سوسیالیست‌ها روش مسالمت‌آمیز را - گرچه بطی‌تر است - بهتر می‌دانند.              | ۱- برای رسیدن به هدف انقلابی، کمونیست‌ها روش انقلابی و خشن را لازم می‌شمارند و غیر از آن را محکوم به سازشکاری غیرمجاز می‌کنند.               |
| ۲- در راه وصول به هدف، روش دموکراسی را توصیه می‌کنند.   | ۲- در راه وصول به هدف، روش دیکتاتوری را توصیه می‌کنند.   |
| ۳- حق رای عمومی و اصول پارلمانی را اهرم نیرومند برای استقرار عدالت اجتماعی و پایداری سوسیالیسم تلقی می‌کنند.  | ۳- حق رای عمومی و اصول پارلمانی را فقط وسیله تبلیغات برای آماده کردن زمینه انقلاب و شورش می‌دانند.   |
| ۴- در رژیم سوسیالیستی برای «فرد» آزادی سیاسی و اقتصادی و هنری و فرهنگی بیشتری در مقابل جامعه و دولت قائل‌اند. | ۴- در رژیم کمونیستی می‌خواهند «فرد» در مقابل دولت محوگشته و از هر لحاظ تابعی از خط‌مشی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی [تحت] رهبری حزب و دولت باشد. |

۵. برای رسیدن به هدف سوسیالیسم، نفوذ و دخالت در مکتب‌های جامعه سرمایه‌داری را به منظور تغییر دادن رژیم از داخل ممکن و لازم می‌شمارند.
۵. برای رسیدن به هدف کمونیسم، نفوذ در جامعه سرمایه‌داری را از داخل غیرممکن دانسته و واژگون کردن آنی و سریع آن را ضروری می‌شمارند.
۶. به تمایلات بین‌المللی، بدون نفی تمایلات ملی اهمیت می‌دهند. در هر حال تکیه‌ای بیش از جناح دیگر نسبت به تمایلات ملی دارند.
۶. تمایلات ملی را تحت‌الشعاع تمایلات بین‌المللی قرار داده و احياناً تمایلات ملی را به کلی نفی می‌کنند.
۷. به مبانی اخلاقی اعم از مذهبی و غیره اهمیت می‌دهند و برای آن نقشی قائل‌اند.
۷. برای مبانی اخلاقی و به خصوص مذهبی اهمیت قائل نبوده و احياناً مبارزه با آن را لازم می‌شمارند.

این اختلافات در جناحین نهضت سوسیالیستی تا انقلاب اکتبر وجود داشته است. پس از تشکیل کمینفرم و انشعاب کمونیستی از سوسیال دموکراسی، مخصوصاً در دوران حکومت استالین، اختلافات اساسی نرینی به وجود آمد که اختلاف سلیقه را به اختلاف اصولی تبدیل کرده است.

#### سوسیالیسم دموکراتیک: کمونیسم:

۸. اکثر سوسیالیست‌های جهان، رژیم شوروی را در حال حاضر یک سرمایه‌داری دولتی می‌دانند که با خشونت و استبداد بی‌نظیری طبقات کارگر روسیه و کشورهای دیگر را به نفع طبقه حاکمه بوروکرات و میلیتاریست شوروی استثمار می‌کند و مدت‌هاست که از هدف سوسیالیسم منحرف گردیده است.
۸. رژیم کنونی شوروی را رژیم ایدئال سوسیالیسم دانسته و عقیده دارند که طبقات کارگر کلیه کشورها در صورت لزوم (و این لزوم همواره وجود دارد) منافع ملی خود را باید فدای موقعیت رژیم شوروی سازند.

۹- سوسیالیست‌ها پیروی بی‌چون و چرای کمونیست‌ها را از مسکو منافی با اصل حاکمیت ملی دانسته و این‌گونه تبعیت از شوروی را مخالف اصول صحیح در همکاری بین‌المللی تلقی می‌کنند؛ حتی بر فرض که رژیم شوروی سوسیالیستی می‌بود.

۹- به نظر استالین و کمونیست‌ها که خودشان را انترناسیونالیست می‌دانند: «انترناسیونالیست کسی است که حاضر است بدون چون و چرا، بدون تزلزل و بدون قید و شرط از اتحاد جماهیر شوروی دفاع کند. زیرا هر کسی خیال کند بدون اتحاد جماهیر شوروی از جنبش انقلاب جهانی دفاع می‌کند، علیه انقلاب اقدام نموده و حتماً به اردوی دشمنان انقلاب در می‌غلطد»

۱۰- سوسیالیست‌ها رژیم توتالیتر را، که تمام نیروهای جامعه را به طور متشکل و متمرکز در خدمت هدف طبقات ممتاز حاکمه می‌گذارند، محکوم می‌دانند. سوسیالیست‌ها رژیم دموکراسی سرمایه‌داری را بر رژیم توتالیتر هیتلری و شوروی ترجیح می‌دهند؛ نه از لحاظ این که هدف سرمایه‌داری در دموکراسی‌های غربی بهتر از آن‌هاست، بلکه از این نظر که دموکراسی سرمایه‌داری غرب اجازه می‌دهد عوامل و سازمان‌های سوسیالیستی در آن نفوذ یافته و رژیم را از داخل تغییر دهند، همان‌طور که نمونه‌ها و عناصر آن در دموکراسی‌های غربی به روشنی دیده می‌شود.

۱۰- کمونیست‌ها دنیا را مرکب از دو اردوگاه می‌دانند که شوروی و آمریکا به مثابه سوسیالیسم و امپریالیسم مطلق در رأس آن‌ها قرار دارند. هر کس پیرو بی‌چون و چرای اردوگاه سوسیالیسم نباشد خواهی نخواهی در اردوگاه امپریالیسم در می‌غلطد و بین آن دو جا و مکان دیگری وجود ندارد. هر کس با این [اردوگاه موافق] نیست جبراً با آن دیگری است. برعکس سوسیالیست‌ها، عقیده دارند که ملل و سوسیالیست‌های هر ملت مجبورند کشوری را به عنوان نمونه و پیشوا قبول کنند و [معتقد نیستند که] هر ملتی مطابق طبیعت ملی خود می‌تواند روش و هدف خود را انتخاب کند.



۱۱- استراتژی و تاکتیک کمونیسم توقع دارد که نهضت‌های ملی و سوسیالیستی آسیا را جزئی از استراتژی و تاکتیک اتحاد شوروی قرار دهد. به همین مناسبت سعی می‌کند رهبران نهضت‌های آسیا و افریقا را به عنوان عمال امپریالیسم از میدان خارج [کرده] و خود رهبری نهضت‌های ملی و سوسیالیستی را به دست گیرد و این نیروها را جزو نیروی ذخیره شوروی درآورد.

۱۲- پس از تشکیل کمینفرم، خرابکاری اقتصادی و سیاسی و اجتماعی در مورد ضد کمونیست‌های تمام کشورهایی که تحت ممیزی شوروی نیستند وظیفه درجه اول است. زیرا فقط در صورت حکومت فقر و بدبختی و فقدان وسائل تولید است که کشورهای آسیا و افریقا ممکن است به عنوان نیروی ذخیره برای شوروی باقی بمانند. بنابراین در این مورد نیز هدف و روش کمونیست‌ها (درست در جهت عکس سوسیالیست‌ها) خرابکاری و پائین نگاه داشتن سطح تولید و زندگی عمومی است.

۱۱- سوسیالیست‌ها از نشو و نمای سوسیالیسم در کشورهای تازه آزاد شده آسیا حسن استقبال می‌کنند. رژیم متمایل به سوسیالیسم هندوستان و بیرمانی<sup>۲</sup> و اندونزی<sup>۳</sup> و غیره تقویت جبهه سوسیالیسم دموکراتیک است و راه تازه‌ای پیش پای سوسیالیست‌های آسیا و افریقا باز می‌کند [به این ترتیب] هر روز چشم‌اندازهای نوین اجتماعی برای آن‌ها پیدا می‌شود.

۱۲- برای سوسیالیست‌های اروپا مسئله توزیع ثروت و وسایل تولید و یا ملی کردن آن‌ها به یک اندازه مهم است. ولی برای سوسیالیست‌های آسیایی، صرف‌نظر از توزیع صحیح و عادلانه زمین، مهم‌ترین مسئله تولید و ایجاد رفاه است و توزیع در درجه دوم می‌باشد. به قول نهرو «اگر بخواهیم در آسیا ثروت را توزیع کنیم، در حقیقت فقر را توزیع کرده‌ایم، بنابراین جلوگیری از خرابکاری و بالا بردن سطح تولید، بزرگترین وظیفه سوسیالیست‌های آسیا و افریقا است.

توجه به حقایق تاریخی فوق که تاریخ دو قرن اخیر شاهد آن است نشان می‌دهد که فکر یکی دانستن سوسیالیسم و کمونیسم تا چه اندازه سخیف و از روی بی‌اطلاعی است و تطبیق آن با سایر حقائق این دوره

نشان می‌دهد که این فکر تا چه اندازه با استقلال و آزادی کشورها منافات دارد.

### یادداشت‌ها

۱. سرمقاله مجله نبرد زندگی سال اول، شماره پنجم، مرداد ۱۳۳۴.
۲. بیرمانی نام قدیم کشور برمه است که اینک به میانمار تبدیل شده.
۳. این مقاله زمانی نوشته شده که در اندونزی دکتر احمد سوکارنو در رأس حکومت ملی قرار داشت و هنوز ژنرال سوهارتو با یک کودتای خونین وی را ساقط نکرده بود.

# تحلیلی از گذشته نهضت ملی

## برای ترسیم راه آینده<sup>۱</sup>

تاریخ آینده از شخصیت‌ها و جنبش‌های اطاعت می‌کند که از تاریخ گذشته و قوانین آن اطاعت کنند، یعنی از شکست‌ها و پیروزی‌های تاریخی عبرت بگیرند و از تحلیل گذشته مقیاسی به دست آورند که بتواند قدرت و سرعت حرکت حال و آینده خود و جامعه را اندازه بگیرند. تحلیل و مطالعه تاریخ گذشته، با ارزش‌ترین سرمایه سیاستمدار و جامعه‌شناس، و پریمیتم‌ترین گنجینه دانش و معرفت بشری است.

تاریخ گاهی دوست دارد که با تمام قدرت و نیروی خود در شخصیت‌هایی مجسم شود، اما فقط در شخصیت‌هایی که قوانین و سنن تاریخی جامعه و فلسفه آن را درک کنند. مطالعه و تحلیل تاریخ گذشته برای مورخ و جامعه‌شناس و سیاستمدار، همان اهمیت و معنی را دارد که تجربیات آزمایشگاهی برای دانشمند علم فیزیک و طبیعی‌دان. رنج‌ها و آلام گذشته، حتی خون‌شیدانی که در راه مبارزات اجتماعی ریخته شده، فقط زمانی به هدر می‌رود که در صورت شکست نیز از حوادث گذشته برای ترسیم راه آینده استفاده نشود. اما در صورتی که حوادث تاریخ گذشته را مبدایی برای پیشرفت به سوی آینده قرار دهیم، پیروزی آینده بر روی تجربیات تلخ گذشته بنا خواهد شد. آن‌هایی که به بهانه‌های مختلف از تحلیل گذشته سر باز می‌زنند [در واقع] به بزرگترین سرمایه اجتماعی پشت پازده‌اند.

راه صحیح آینده را با تصورات و تخیلات نمی‌توان پیدا کرد، بلکه با تکیه به حوادث واقعی گذشته و تطبیق آن با شرایط حاضر می‌توان ترسیم نمود.<sup>۲</sup>

موضوع مهم و از لحاظی نو، در این مقاله مورد بحث قرار گرفته است. تقاضا داریم خواننده پیش از تمام کردن آن و مطالعه و تفکر دقیق و پشت پا زدن بر سوابق ذهنی غلط و بادر نظر گرفتن این که بالاخره باید از بن بست‌ها که بوجود آمده خارج شد؛ قضاوت خود را از روی عجله انجام ندهد.

## فصل اول — پیروزی و شکست

امواج نهضت ملی ایران هنوز در کشورهای آسیایی و افریقایی مشهود است، در حالی که در خود ایران سکوت و رکود کامل حکمفرماست. آن‌هایی که کم و بیش از ایران الهام می‌گرفتند و یا جنبش خود را با الهام گرفتن از ایران تقویت می‌کردند به راه خود ادامه می‌دهند، در حالی که در کشور ما یک فرصت بزرگ تاریخی برای مدت نسبتاً درازی از بین رفت. گفتیم فرصت تاریخی بزرگی از دست رفت، از دست رفتن یکی از بهترین و دقیق‌ترین موقعیت‌ها، که در طی تاریخ کم پیش می‌آید، نه دلیل این است که دیگر فرصتی باقی نمانده و نه دلیل سستی و تنبلی و یاس و نومیدی است. نهضت‌های ملی و تاریخی بدون ضرورت اجتماعی پیش نمی‌آیند. اگر یک سلسله مقتضیات و اوضاع و احوال اجتماعی وجود نمی‌داشت و آن شرایط و اوضاع و احوال پیدایش نهضت ملی ایران را جبراً تقاضا نمی‌کرد، آن حوادث بزرگ و شگفت‌انگیز اصلاً به وجود نمی‌آمد. بنابراین اگر یک فرصت تاریخی بزرگ از دست رفته،

ضرورت‌های اجتماعی که نهضتی را ایجاب می‌کرد از بین نرفته است. اگر در نتیجه شکست ضربتی خورده‌ایم در عوض تجربه‌های تلخ ولی مفیدی بدست آورده‌ایم. سرمایه‌ای که از این گذشته برای ما باقی می‌ماند عبارت از بررسی و تحلیل خط‌مشی ماست. راه آینده را نباید به طور خود به خودی و بدون مطالعه تعیین کنیم. باید از پرارزش‌ترین [تجربه‌های] تاریخ گذشته عبرت بگیریم. امروز تمام جهان و بخصوص آسیا و افریقا در جنب و جوش است، [اما] اوضاع کشور ایران یک نغمه نامسازگار در این کنسرت بزرگ می‌باشد. برای هماهنگ شدن با دنیایی که در حرکت و فعال و زنده است باید راهی انتخاب کرد. ما در این شماره مجله، که شاید تا مدتی تعطیل باشد، لازم شمردیم پیشنهادی در سرمقاله بدهیم که به طور مشخص راه آینده را روشن کند.<sup>۲</sup> برای تکمیل آن و نشان دادن صحت عقاید و پیشنهادات خود لازم می‌دانیم که راه آینده را با توجه به ریشه حوادث در گذشته، روشن‌تر کنیم. به عقیده بعضی‌ها تحلیل گذشته و انتقاد از خود باعث تضعیف می‌شود. به نظر ما این طرز تفکر ابتدایی است. مع‌ذالک ما مدت‌ها به مناسبت همین «مصلحت» و همچنین به مناسبت عدم امکانات، از تحلیل گذشته خودداری کردیم. حالا بنا به دلائل چند، در حدود امکان و همچنین با در نظر گرفتن مصلحت، ولی تا حدی که مصالح بزرگتر را زیر پا نگذاریم، به گذشته توجه می‌کنیم. ما به عقیده بعضی‌ها که می‌گویند باید با سیلی صورت خود را سرخ نگاه داریم، موافق نمی‌باشیم. وقتی در نتیجه اشتباهات و یا مشکلات شکست خورده‌ایم و داروندار مادی خود را از دست داده‌ایم، نباید صورت خود را با سیلی سرخ نگاه داریم، بلکه باید به این واقعیت پی ببریم که با تهیه خون جدید صورت خود را سرخ و مزاج خود را سالم کنیم.

### شکست قابل اجتناب بود

به نظر ما نهضت ملی ایران یک ضرورت و یا جبر تاریخی بوده است. اگر ما پس از پیروزی دچار شکست شدیم تقصیر از خود ما بود. اگر رهبری نهضت به یک سلسله اقدامات - که در همان زمان می شد به آنها توجه داشت - دست می زد، و از طرف دیگر اگر از یک سلسله اقدامات خودداری می شد، هم از شکست جلوگیری می گردید و هم نهضت ملی پیروزمندانه جلو می رفت. منظور ما این است که شکست نهضت ملی ایران جبری نبود بلکه از آن نوع حوادثی است که با رهبری صحیح و داشتن یک ایدئولوژی مناسب می شد از آن اجتناب کرد. حالا که این طور نشده، لاقلاً توجه به گذشته به ما یاد خواهد داد که در آینده از چه روش‌هایی باید اجتناب کرد و چه راه و رسمی را باید پیش گرفت. باید توجه کنیم کدام راه و رسم و خط‌مشی تا ۳۰ تیر و مدتی پس از آن باعث پیروزی نهضت و چه عواملی پس از آن موجب شکست گردید.

عده‌ای معتقدند که شکست نهضت ملی در اوضاع و احوال خاص جبری بوده است. آنها به این وسیله می خواهند خود و یا رهبرانی را که مورد ستایش هستند توجیه کنند. این نظر مردود است. اولاً به خاطر توجیه رهبران و یا رهبری نباید اساس و پایه نهضت را، که رهبر برای خاطر آن است و نه بالعکس، تخطئه کرد و از بین برد؛ ثانیاً، اشتباه سیاسی، ارزش رهبر یا رهبران را از بین نمی برد، بلکه توجه به آن اشتباهات و ادامه دادن واقع‌بینانه جنبش راه و هدفی را که رهبر و راهرو در خدمت آن هستند، نجات می دهد.

## پیروزی و شکست

منظور ما در این سطور انتقاد از خود است نه شماره کردن افتخارات گذشته. مع ذالک باید به این نکته توجه داشت که شکست یک جنبش اصیل کلیه افتخارات و پیروزی‌های آن را از بین نمی‌برد. پیروزی‌های جنبش ملی ایران نه تنها الهام‌بخش بعضی از حوادث مهم دنیایی است، و نه تنها این پیروزی‌ها خود امکان [وقوع] آن را در گذشته و [تجدید] آن‌ها را [آینده] تأیید می‌کند و دست رد به سینه آن‌هایی می‌گذارد که از راه خیانت یا ضعف امکان این‌گونه پیروزی‌ها را منکرند، بلکه شکست نیز برای ما سرمایه‌ای است که با توجه به آن می‌توانیم راه پیروزی آینده را رسم کنیم. یک سلسله از حوادث افتخارآمیز نهضت ملی ایران به عنوان فصول درخشنده در تاریخ باقی می‌ماند و اقدامات شجاعانه ملت ایران و رهبران ملت به عنوان شواهد تاریخی به نسل حاضر و نسل‌های آینده امید و ایمان و از خودگذشتگی الهام می‌کند و خواهد کرد.

## پیروزی نهضت ملی چرا و چگونه ممکن بود و چرا شکست خورد؟

نهضت ملی ایران در درجه اول و یا لااقل در مرحله اول هدفش مربوط به سیاست خارجی بود. این جنبش ملی امکان‌پذیر شد زیرا که در سیاست جهان یک تناقض بزرگ [بین] شرق و غرب وجود داشت و با استفاده سیاستمداران از این تناقض می‌شد نهضت ملی را بوجود آورد، یعنی امکان‌پذیر ساخت. یکی از افتخارات بزرگ رهبری نهضت ملی توجه به این تناقض و موقع‌شناسی است که با استفاده از آن نهضت ملی را بوجود آورد. اگر دولت شوروی در همسایگی ما وجود نمی‌داشت و خطرانی ایران و جهان [غرب] را تهدید نمی‌کرد، البته کشتی‌های جنگی بریتانیا و تفنگداران دریایی [آن] ساکت نمی‌نشستند [و دست به کار می‌شدند].

مصلحت بزرگی که بخصوص دولت امریکا به آن توجه داشت [یعنی پرهیز از درگیری با شوروی] مانع از آن بود که مسئله نفت ایران با دخالت مسلحانه حل شود.

گفتیم که با استفاده از تناقض شرق و غرب نهضت ملی [ایران] «ممکن» گردید، اما برای به پیروزی رسیدن آن می‌بایست از یک تناقض یا اختلاف سلیقه سیاسی دیگر استفاده می‌شد تا نهضت ملی، که «ممکن» گردیده بود، به پیروزی می‌رسید.

تناقض یا اختلاف سلیقه سیاسی جهانی دیگر، که می‌شد با استفاده از آن نهضت ملت ایران را پیروز گردانید عبارت از این بود که سیاست جهانی امریکا نسبت به کشورهای مستعمره یا نیمه مستعمره به طور کلی با سیاست استعماری [سایر] دول غربی و [بخصوص] با سیاست جهانی بریتانیا اختلاف کم و بیش فاحش دارد. این اختلاف سلیقه سیاسی امریکا و انگلستان درباره [شیوه] نفوذ دول اروپایی در دو قاره آسیا و افریقا مناسباتی نیز با [موضع‌گیری امریکا در برابر] سیاست شوروی دارد. یعنی این که امریکا برای راندن نفوذ شوروی از آسیا و افریقا و یا برای این که به کمونیسم اصلاً اجازه نفوذ در این دو قاره ندهد بیشتر از انگلستان آماده آن است که با نهضت‌های ملی و محلی آسیا و افریقا کنار بیاید.

#### سیاست جهانی شوروی و نهضت ملی ایران

پس از جنگ اخیر، و بخصوص در زمان استالین، اساسی‌ترین روش سیاست جهانی شوروی این بود که باید مشکلات بین‌المللی با توافق پنج دولت بزرگ، یعنی بین این پنج دولت بدون مشارکت دول کوچک، حل و فصل شود. حتی بوجود آمدن سازمان ملل متحد، که می‌بایست دول



کوچک نیز در آن باشند، این اصل اساسی سیاست شوروی را توانست تغییر دهد. زیرا حق وتو، که پنج دولت بزرگ داشتند و همچنین عضویت دائمی آن‌ها در شورای امنیت، خواسته سیاست جهانی شوروی را که حل مشکلات بین‌المللی بین پنج دولت بزرگ است، تأمین می‌کند. تمام سروصدای صلحی که احزاب کمونیست محلی در زمان استالین راه انداخته بودند، صلح بین ملل کوچک و بزرگ نبود [بلکه] شعار آن‌ها رسماً «صلح بین پنج دولت بزرگ» بود که معنی واقعی آن تقسیم صلحجویانه جهان به مناطق نفوذ پنج دولت و در حقیقت سه دولت بزرگ بود. انگلیس‌ها به مناسبت منافع مشروعی (وستداینترست) که از قرن نوزدهم در خاورمیانه و به طور کلی در آسیا و آفریقا بدست آورده‌اند و همچنین به مناسبت ضعف اقتصادی و سیاسی، و علاوه بر آن بر اثر سیاست جهانی مخصوصی که پس از جنگ پیش گرفته‌اند حاضرند برای حفظ منافع خودشان با شوروی‌ها در خاورمیانه کنار بیایند. یعنی تا حدودی به سیاست اساسی شوروی، که عبارت از حل مسالمت‌آمیز مشکلات بین‌المللی بین دولت‌های بزرگ است، بیشتر از امریکا تسلیم شوند. سیاست انگلستان در دوره پس از جنگ همواره این اختلاف سلیقه را با امریکا در رابطه با شوروی و کمونیسم داشته و دارد که در موضوع چین و کره و هندوچین و اغلب موارد دیگر برای شوروی‌ها امتیازاتی قائل می‌گردد تا در عوض شوروی‌ها [نیز] برای انگلستان در خاورمیانه و جاهای دیگر، لااقل در مسائلی که برای انگلستان حیاتی است، مشکلی بوجود نیاورند. در مسئله نفت ایران نیز دولت شوروی حتماً کوچکترین مشکلی برای انگلستان فراهم نیاورد، بلکه در سخت‌ترین مواقع نفت رومانی را به شرکت سابق فروخت و با حبس کردن طلاهای ایران و ایجاد بی‌نظمی و اخلال در داخل کشور بهترین کمک را به انگلستان کرد.

شوروی به انگلستان نزدیک می‌شد که امریکا را از میدان خارج کند، اما ما می‌بایست با نزدیکی به امریکا نفوذ انگلستان را برانیم. با توجه به مجموعه سیاست جهانی پس از جنگ [جهانی دوم] بخوبی روشن است که جهت اصلی سیاست شوروی استفاده از اختلاف سلیقه سیاست امریکا و انگلستان است، یعنی دادن امتیازات و کنار آمدن با انگلستان و یا باز گذاردن دست بریتانیا در ایران و کشورهای دیگر و مبارزه جدی‌تر با سیاست امریکا. آن طوری که بعد خواهیم دید، سیاست خارجی نهضت ملی ایران می‌بایست درست در جهت عکس این سیاست شوروی باشد. یعنی نهضت ملی می‌بایست از اختلاف امریکا [با شوروی] علیه سیاست سودجویانه و آزمندانۀ انگلستان استفاده کند، اما سیاست شوروی، درست در جهت عکس این سیاست، لبۀ تیز حمله را متوجه امریکا کرده بود تا با انگلستان کنار آید. از این‌ها گذشته موفقیت نهضت ملی ایران دکان حزب توده را تخته می‌کرد و اجازه نمی‌داد که مطابق لنینیسمی که استالین به آن عقیده داشت ایران مانند کشورهای مشابه «نیروی ذخیره» دولت شوروی گردد. قطع نفوذ استعماری و موفقیت نهضت ملی، ایران را از قلمرو نفوذ سیاسی شوروی خارج می‌ساخت.

#### سیاست جهانی انگلستان و نهضت ملی ایران

دربارۀ سیاست انگلستان نسبت به نهضت ملی احتیاج به شرح و بسط نیست. فقط باید توجه داشت که انگلستان در عین کنار آمدن با شوروی، با امریکا منافع سیاسی مشترکِ بیشتر و عمیق‌تری دارد و برای غلبه بر مشکل ایران همواره سعی می‌کرد هماهنگی امریکا را جلب کند، زیرا فقط در این صورت امید موفقیت داشت. برای جلب این هماهنگی

همواره سعی می‌شد که نهضت ملی و حزب توده با یک چوب رانده شوند. بنابراین، جهت اصلی سیاست بریتانیا این بود که امریکا را متقاعد سازد که موفقیت نهضت ملی موفقیت حزب توده است. عده‌ای از آن‌هایی که به حزب توده میدان می‌دادند، دانسته و فهمیده بهترین خدمت را به سیاست بریتانیا کرده و عده دیگر از روی اشتباه این خدمت را انجام می‌دادند. یکی از شخصیت‌های بارزش و شرافتمند اما احساساتی نهضت که توجیه رهبری نهضت را وظیفه خود دانسته و هرگونه شک و تردید در صحت رهبری را کفر و زنداقه سیاسی می‌داند، در ضمن بحث با یکی از هواداران نبرد زندگی می‌گفت «آقا جان چه می‌گویید! حزب توده به منزله مهره‌ای در دست ما بود که [با آن] بر ضد امریکا بازی می‌کردیم» آن جوان واقع‌بین به آن شخصیت جواب داده بود «آری، حزب توده مهره‌ای در دست شما بود اما این مهره مال سیاست بریتانیا بود که شما ندانسته برای او و علیه خودمان آن را بازی کردید.»

#### سیاست جهانی امریکا و نهضت ملی ایران:

هر نهضت ملی آسیایی و افریقایی که در مقابل شوروی و کمونیسم خط‌مشی خود را روشن و واضح مشخص کرده باشد، برای سیاست امریکا خیلی قابل تحمل‌تر است تا برای سیاست بریتانیا. یعنی نهضت ملی ایران بین این سه دولت بزرگ که در مجاهدات و مبارزات و حوادث ایران خواهی‌نخواهی دخیل و مؤثر بودند، فقط می‌توانست از سیاست امریکا انتظاری داشته باشد. تراست‌های نفتی امریکا در مدت مبارزه ملت ایران نه تنها کوچکترین مشکل برای تراست نفت انگلستان ایجاد نکردند بلکه همواره از او پشتیبانی نیز کردند. اما سیاست دولت امریکا در تمام موارد و از هر حیث با [سیاست] تراست‌های نفت امریکا

هماهنگ نیست و مقاصد استراتژیک و سیاسی امریکا در کشورهای مشابه ایران به هدف‌های اقتصادی‌اش می‌چربد.

هدف سیاست جهانی امریکا بخصوص در کشورهایی مشابه ایران این است که در هر حال یک دولت و ملت نسبتاً مرفه وجود داشته باشد که بتواند از نفوذ کمونیسم در موقع صلح جلوگیری کند و در موقع جنگ احتمالی نیز در مقابل متجاوزی - که در [مورد] ایران غیر از شوروی نمی‌تواند باشد - واقعاً مقاومت کند.

دولت امریکا در مقابل سیاست شوروی، یعنی حل مسالمت‌آمیز مشکلات بین‌المللی بین دولت‌های بزرگ، به عبارت دیگر سیاست تقسیم جهان به مناطق نفوذ، بیشتر از انگلستان مقاومت می‌کند. امریکا معتقد است که شوروی بیشتر از آنچه پیروزی جنگ اخیر اجازه می‌داد توسعه یافته و در مقابل مقاصد دور و دراز توسعه‌طلبی شوروی باید یک نقطه خاتمه گذارد.

#### شرایط پیروزی و شکست هر دو فراهم بود

برای این که جنبش ملی ایران پیروز می‌شد و از شکست اجتناب می‌گردید می‌بایست یک سلسله اقدامات مثبت انجام گیرد که انجام نگرفته و از یک سلسله اقدامات جلوگیری می‌شد که نشده است. اگر ما می‌گوئیم شکست اجتناب‌پذیر بود و [برای آن] دلیلی می‌آوریم ممکن است که یک یا دو دلیل بقدر کافی قانع‌کننده نباشد، [بلکه] باید کلیه دلایل یا عوامل را که در آن واحد تأثیر کرده‌اند و منجر به شکست شده و یا کلیه عواملی را که می‌بایست دست بدست هم دهند تا پیروزی حاصل شود در نظر گرفت، نه هر کدام را تنها و جدا از دستگاهی که باید در آن قرار گیرند. مع‌ذالک یک عامل یا خط‌مشی سیاسی مهم وجود دارد که می‌توان آن را

عامل اساسی دانست و شکست یا پیروزی ما بسته به آن بود. عوامل و علل دیگر شاید همه در آخرین تحلیل، به همین عامل و خط‌مشی اساسی برمی‌گردد:

در مبارزه برای تحصیل پیروزی بین انگلستان و ایران یک مسابقه وجود داشت و در این مبارزه امریکا به هر طرف متوجه می‌شد کفه به آن طرف متمایل می‌گردید، در کلیه نوسان‌هایی که پیدا شد - و ۳۰ تیر یکی از مظاهر آن بود - هماهنگی سیاست امریکا و انگلستان باعث شکست جنبش و اختلاف بین آن دو منتج به پیروزی ما می‌گردید. مهمترین عاملی که ممکن بود امریکا را متوجه این و یا آن طرف کند موضوع مناسبات با شوروی و مخصوصاً حزب توده در داخله بود:

۱- اگر سیاست بریتانیا موفق می‌شد با نشان دادن شواهد زنده به امریکا ثابت کند که نهضت ملی ایران تحت‌الشعاع توده‌ای‌ها قرار گرفته و سیر حوادث را در جهت هدایت می‌کرد که عملاً امریکایی‌ها ببینند و یا باور کنند که نهضت ملی ایران قادر به جلوگیری از اخلال توده‌ای‌ها نیست و شرکت سابق نفت می‌توانست احساسات ضد امریکایی را از توده‌ای‌ها گذشته به دیگران نیز سرایت دهد، یعنی احزاب و جمعیت‌های ملی نیز در فحش و ناسزاگفتن و لعنت به امریکا و اصل چهار با توده‌ای‌ها هم‌آواز می‌شدند، بالاخره انگلستان موفق می‌شد که امریکا را بطرف خود بکشاند. اگر عمال سیاست ضد نهضت ملی قادر می‌شدند که تظاهرات حزب توده را بحد کمال خود برسانند و بزرگترین متینگ‌ها را بدست آن‌ها به راه اندازند و در دادگستری و غیر آن دست آن‌ها را باز گذارد و نوعی جلوه دهد که اگر نهضت ملی مایل هم باشد قادر به جلوگیری از هرج و مرجی که توده‌ای‌ها ایجاد می‌کنند نمی‌باشد، در این صورت سیاست امریکا با انگلستان هماهنگ می‌گردید.

۲- اگر نهضت ملی ایران روش قاطع و جدی مانند دوران اولیه نهضت و حتی قاطع‌تر از آن در مقابل کمونیست‌های داخلی پیش می‌گرفت، یعنی توده‌ای‌ها را بهر اسمی و رسمی که ظاهر می‌شدند سر جایشان می‌نشاند و اجازه نمی‌داد که با اسامی مستعار مختلف، از قبیل جوانان دموکرات و هواداران صلح و ده‌ها عنوان دیگر تشکیلاتی که هرگز در موقع آزاد بودنشان نداشتند، ظاهر شوند و اجازه نمی‌داد که سازمان وسیع توده‌ای از منابع مادی ادارات برای [ایجاد] اختلال اقتصاد کشور سوءاستفاده کنند، اگر اجازه نمی‌داد که تمام دیوارها از [شمار] «امریکایی به خانه‌ات برگرد» و امثال آن پر شود، اگر اجازه نمی‌داد که در دانشگاه کارشناسان امریکایی و سازمان ملل متحد را - که یک انستیتوی کامل به دانشگاه اهدا کرده بودند - مورد ضرب و شتم قرار دهند، اگر نهضت ملی ایران به معنی واقعی خود حکومت می‌کرد و پس از آن که عمال ارتجاع را از میدان عمل خارج کرده بود این عامل بیگانه را نیز در سر جای خود می‌نشاند، اگر نهضت ملی ایران به امریکایی‌ها نشان می‌داد که با روش‌های حزب توده خوب آشناست و مانند بعضی از سیاستمداران پس از جنگ اخیر در آینده نیز طعمه آن‌ها نمی‌شود، اگر عملاً اثبات می‌کرد که علی‌رغم آنان قادر به حکومت کردن [به معنای] واقعی است، و می‌تواند از اخلال آنان در اقتصاد و سیاست و صنعت جلوگیری کرده و مدت زیادی مقاومت اقتصادی را ادامه دهد، در این صورت سیاست امریکا بطرف ایران متوجه می‌شد.

چکار می‌بایست بکنیم و چکار کردیم؟

مختصری از آنچه برای جلب سیاست امریکا بطرف خود می‌بایست بکنیم شرح دادیم. انگلیسی‌ها سیاست خود را با بهترین طرز، بخصوص

در خرابکاری، بازی کردند و مهره فعال آنان همان توده‌ای‌ها بودند که با آگاهی و یا بدون آن در متوجه کردن [سیاست] امریکا به هماهنگی با سیاست بریتانیا نقش اصلی را بازی کردند. نهضت ملی ایران بخصوص در اول کار از تناقض و یا اختلاف سیاستی که بین امریکا و انگلستان بود به نفع نهضت ملی استفاده کرد، اما متأسفانه بی‌بندوباری دستگاه دولتی و بالاتر از آن بی‌بندوباری افکار سران نهضت ملی - که ما آن را به لیبرالیسم و عدم تمرکز تعبیر می‌کنیم - اجازه داد که سیاست‌های ضد ملی وجه مشترکی علیه ملیون پیدا کرده و خود را به کشور تحمیل کنند و نهضت ملی ایران را در بن‌بست‌هایی قرار دهند و یا بقول خودشان «حوادثی بیافرینند» و نهضت ملی را «در مقابل آن حوادث» قرار دهند [آنچنان] که خروج از این بن‌بست‌ها غیر ممکن باشد و یا به آخرین بن‌بست شکست منتهی گردد.

تقریباً از زمانی که سازمان معروف به «جمعیت مبارزه با استعمار» در میدان فوزیه مجلس ترحیمی برای «مرحوم» استالین - که حال معلوم شده است ملعون استالین بوده<sup>۴</sup> - گذاشت و این مجلس ترحیم با اجازه فرمانداری نظامی بود، آری از آنروز به بعد در وزارتخانه‌ها و خیابان‌ها و شهرستان‌ها یک سلسله اقداماتی کردند که در هماهنگی کردن سیاست بریتانیا و امریکا و کلیه عوامل داخلی آنان نقش بزرگی بازی کرد. در وزارتخانه‌ها (و گاهی به دست اشخاصی که انتظار نمی‌رفت) اعمالی صورت گرفت که در ایجاد بن‌بست برای نهضت نقش مؤثری داشت. آخرین متینگ توده‌ای‌ها به مناسبت یادبود ۳۰ تیر متأسفانه به کمک معنوی یکی از وزارتخانه‌ها برگزار شد، یعنی یک شخصیت سرشناس وزارتخانه‌ای کاری کرده بود که در حدود بیست هزار تن از کارگران کوره‌پزخانه‌ها از احزاب ملی روگردان شوند و کاملاً در دامن حزب توده

یافتند و همین عده باعث رونق متینگ توده‌ای‌ها گردیدند.<sup>۵</sup> این‌گونه عناصر با تظاهر به نزدیکی به نهضت ملی و بعضی‌ها بر اثر اشتباهات سیاسی با دست خود سیاست خارجی و داخلی نهضت را خراب و دشمن را درست به هدف نزدیک می‌کردند. در دادگستری و وزارت کار و فرهنگ و در امجدیه و منظره صحنه‌هایی به دست توده‌ای‌ها و به کمک دستگاه‌های دولتی و بعضی عناصر ملی (!) خیانتکار یا خطاکار و اشتباه‌کار، بوجود آمد که انگلیس‌ها و هواداران آن‌ها از آن صحنه‌ها اخذ سند کرده و فیلم‌برداری می‌نمودند. موقعی که کشور و نهضت ما در محاصره اقتصادی بیگانگان و در معرض خرابکاری بیگانه‌پرستان بود عناصر ملی ما چکار می‌کردند؟ قرضه ملی آنقدر به صندوق دولت کمک نکرده بود که کمک‌های فنی امریکا. کمک‌های مالی امریکا اقلأ چند مقابل قرضه ملی و یکی از عمده‌ترین منابع ارزی بود. برای یادآوری مختصر آن وضع تنها به اظهار یکی از افراد مؤثر یکی از احزاب ملی می‌پردازیم که در زندان در بحث با یکی از عناصر واقع‌بین و آگاه این طور گفته بود: «من حالا تأیید می‌کنم که ما در گذشته خط‌مشی ثابت نداشتیم و حزب توده با ایجاد افکار عمومی ما را به دنبال خود می‌کشاند. مثلاً حزب توده علیه امریکا افکار عمومی درست می‌کرد و ما را متهم به هواداری از امریکا نشان می‌داد. جرائد ملی و حزبی ما نیز بدون فکر از آن‌ها دنباله‌روی کرده و مسابقه‌ای در فحاشی به سیاست امریکا با آن‌ها می‌گذاشتند و یا این که آن‌ها ما را اصل چهارمی معرفی می‌کردند. ما نیز برای تیرته خود بنای فحاشی به اصل ۴ را می‌گذاشتیم و به این ترتیب آن‌ها هر سیاستی داشتند به ما تحمیل می‌کردند و ما به دنبال آن‌ها می‌رفتیم» شاید بعضی بر اساس جریان‌های بعدی تصور کنند منابع مادی اصل ۴ همیشه در همین موارد مصرف می‌شده است، اما حقیقت قضیه



این است که در نتیجه آن‌گونه اشتباهات بود که وقایع بعدی پیش آمد و از منابع اصل ۴ نیز برای آن هدف‌ها استفاده شد.<sup>۶</sup> یک دولت جدی و متمرکز برای این که بتواند ادارات خود را اداره کند باید بتواند از هرگونه سوءاستفاده جلوگیری نماید، ولی متأسفانه در آن زمان حزب توده از منابع و بودجه دولت در اداره کل بهداشت و جنگلبانی و بانک و غیره نیز علیه نهضت سوءاستفاده می‌کرد و طرز تفکر لیبرال و اشتباهات سیاسی اجازه نمی‌داد از این کارها جلوگیری شود. این هرج و مرج و سوءاستفاده‌ای که توده‌ای‌ها از آن می‌کردند بهترین عامل برای هماهنگ ساختن سیاست امریکا با انگلستان و عناصر داخلی آن‌ها بر ضد نهضت بود. عده‌ای از عناصر ملی و با حسن‌نیت ولی اشتباه کار و ناشی در سیاست از پشت تریبون مجلس مطالبی می‌گفتند و یا در جرائد می‌نوشتند و یا اقداماتی می‌کردند که هیچ عامل مستقیم و اجیر دشمنان نهضت نمی‌توانست به این آسانی چنان خدمتی انجام داده و در هماهنگی ساختن تمام عناصر سیاست خارجی و داخلی بر ضد نهضت اینقدر مؤثر و مفید باشد.

خلاصه آن‌گونه سیاست خارجی که تقریباً از ۳۰ تیر به بعد به نهضت تحمیل شد و متأسفانه عناصر زیادی از آن پیروی کردند، درست در جهت عکس سیاستی بود که می‌بایست در پیش گرفته شود. دولت به جای این که عناصر اخلاک‌گرا داخلی، خواه آگاه یا ناآگاه، را سر جای خود بنشانند و بخصوص عوض این که با جلوگیری از کارهای سر تا پا اخلاک‌گرا توده‌ای‌ها به امریکا نشان بدهد که مسلط بر اوضاع داخلی است و می‌تواند از خطر نفوذ شوروی بوسیله توده‌ای‌ها جلوگیری کند، آری عوض این کارها که برای جلب امریکا مؤثر بود، سیاستی درست در جهت مطلوب انگلیس در پیش گرفته شد، سیاستی که امریکا را با

سیاست انگلستان صد درصد هماهنگ کرد. از این مطالب نتیجه می‌گیریم که از لحاظ خارجی شرایط پیروزی و شکست هر دو فراهم بود، اما ما از روی ناآگاهی و اشتباه به دست خود شرایط شکست را تقویت کردیم.

#### عوامل دیگری که در شکست یا پیروزی مؤثر بودند

به دلیل محدود بودن امکان‌ها و هم برای رعایت بعضی مصالح در اینجا از بحث در سیاست داخلی نهضت صرف نظر می‌کنیم. نهضت ملی ایران در درجه اول یک هدف خارجی داشت و چون عامل اصلی شکست یا پیروزی هم در سیاست خارجی بود، صرف نظر کردن از تحلیل سیاست داخلی چندان بی‌مورد نمی‌باشد. باید توجه داشت که شکست یا پیروزی نهضت در سیاست خارجی، تأثیر بی‌اندازه زیاد در سیاست داخلی نیز داشت. علاوه بر این، مسئله جلوگیری از اخلال و نفوذ توده‌ای‌ها نه تنها از جنبه سیاست خارجی ما را نجات می‌داد، در عین حال تأثیر بی‌اندازه مفید در وضع داخلی نیز داشت. در هفته‌هایی که منجر به ۲۸ مرداد گردید، مخصوصاً در روزهای آخر، شاید کار از کار گذشته و بن‌بست به وجود آمده بود، اما در حدود ۹ اسفند هنوز فرصت باقی بود و با اتخاذ سیاست واقع‌بینانه و در عین حال قاطع می‌شد از شکست اجتناب کرد و راه پیروزی واقع‌بینانه را یافت. متأسفانه در کشور ما پایگاه‌های سیاست خارجی و محیط‌های فاسد و منحط زیاد است. به نظر می‌رسد که در آن روزها می‌بایست به دست عناصر [وابسته] دیگر عنصر بیگانه‌پرست توده را برکنار ساخت نه بالعکس. زیرا حزب توده پیروزمند برای نهضت خیلی خطرناکتر از هیئت حاکمه و حتی رژیم فاسدِ منحط پیروزمند است. عناصری که علت وجودی خود را از دست داده‌اند نمی‌توانند خطر بزرگی باشند، مگر با کمک سیاست خارجی. ما اینجا از ورود به

تحلیل سیاست داخلی احتراز کردیم ولی فقط به یک نکته اشاره می‌کنیم و آن این که روش مسالمت‌آمیز و پارلمانی همواره برای نهضت پیروزی و موفقیت به بار آورده است. آن‌هایی که تصور می‌کردند و یا هنوز هم می‌کنند که نهضت در اواخر کار نمی‌توانست از روش پارلمانی استفاده کند در اشتباه محض هستند. زیرا نهضت با همان وسائل اخلاقی و تکیه به ارادهٔ عمومی توانست از ۶۵ نفر نماینده مجلس استعفا بگیرد.

استعفا دادن برای نماینده مجلس بالاترین فداکاری‌هاست. بنابراین، با همان وسائل و همان ۶۵ نفر هر کاری را خیلی آسانتر از استعفا می‌شد انجام داد. پس عدول از وسائل مسالمت‌آمیز پارلمانی اشتباهی بود که دشمنان نهضت به وسیلهٔ توده‌ای‌ها به نهضت تحمیل کردند.

صرف‌نظر از عوامل سیاسی خارجی یا داخلی که در پیروزی یا شکست دخیل بودند، یک سلسله عوامل و علل اجتماعی یا ایدئولوژیک نیز وجود دارد که تأثیر آن‌ها اگر آنطور آشکار نباشد اما عمیق‌تر است. می‌توان گفت که اشتباهات سیاسی اغلب ناشی از نواقص ایدئولوژیک یا اجتماعی بوده‌اند. ما در اینجا خیلی مختصر و خلاصه به عوامل چندی اشاره می‌کنیم:

#### عوامل و نواقص ایدئولوژیک

۱- فقدان یک دکترین یا مکتب اجتماعی در جبههٔ ملی سرچشمهٔ خیلی از اشتباهات سیاسی بود. در عصر ما که عصر دکترین‌ها و ایدئولوژی‌های مترقی است اگر نهضتی فاقد یک مکتب اجتماعی مناسب با زمانه باشد نمی‌تواند در مقابل ایدئولوژی‌های دیگر مقاومت کند و ملاکی برای صحت عمل و تهیهٔ برنامه و نقشه داشته باشد. دنباله‌روی بعضی از عناصر

نهضت از حزب توده، که ندانسته بوده است، برای این بود که خیلی از عناصر ضدحزب توده نیز افکار آزادیخواهانه خود را از مکتب آن حزب بیگانه پرست الهام می گرفتند. هم اکنون نیز در افکار و آراء عده زیادی از عناصر ملی که واقعاً مخالف حزب توده می باشند، رسوبها و سوابقی از افکار توده‌ای‌ها وجود دارد. هر چند در جریان جنبش ملی ایران یک ایدئولوژی مرفعی بوجود آمد، اما این نهضت فکری در همان پائین‌ها باقی ماند و به دلایلی در رهبری سیاسی و عملی نهضت نتوانست پایگاهی بدست آورد.

همانطور که بیان شد، عامل عمده شکست در سیاست خارجی و داخلی [نهضت] مسئله شوروی و کمونیسم و درک نکردن تأثیر سیاسی و اجتماعی آن در سیاست خارجی و داخلی بود. سران نهضت ملی ما به سیاست استعماری قرن نوزده خوب آشنا بودند و پیروزی‌های اولیه نهضت، که الهام‌بخش نسل‌های آینده خواهد بود، ناشی از همان آشنایی می باشد. اما متأسفانه سران نهضت به فنومن‌ها یا فعل و انفعال‌های نوینی که پس از جنگ اول جهانی و بخصوص پس از جنگ دوم بوجود آمده بود آشنا نبودند. فقدان ایدئولوژی به معنای فقدان محک و ملاکی برای شناسایی مسائل مشکل و بغرنج بین‌المللی بود. آنان به سیاست نوظهور شوروی و وضعی که از طرفی انگلستان و از طرف دیگر امریکا در مقابل شوروی و کمونیسم داشت، آشنا نبودند. مثلاً این فکر - که از لحاظ سیاسی کاملاً کودکانه است - بعضی از سیاستمداران مجرب ما را به خود مشغول کرده بود که بتوانند از سیاست شوروی به ضرر انگلستان و به نفع ایران کمک بگیرند. در صورتی که در همان روزها از طرف عناصر آگاه به آن‌ها یادآوری شد که یکی از ارکان سیاست دوران استالینی بعد از جنگ حل مشکلات بین‌المللی بین دول بزرگ است، و خاطر نشان شد که محال

است شوروی به سیاست اصلی جهانی خود به نفع ایران پشت پا زند. بالعکس، شوروی‌ها، بنا به شواهد و دلائل فراوان، منافع نهضت ملی ایران را فدای سیاست همکاری خود با انگلستان کردند و نه تنها مشکلی برای آن دولت بوجود نیاوردند، بلکه بوسیله حزب توده بهترین خدمت را به سیاست ضدملی کرده‌اند. قسمت اعظم اشتباهات و نواقص نهضت ملی ناشی از همین فقدان ایدئولوژی یا مکتب اجتماعی بوده است. متأسفانه مساعی یک عده از روشنفکران برای روشن کردن این موضوع در نزد سیاستمدارانی که از معلومات کهنه خود راضی به نظر می‌رسیدند به جایی نرسید. هدف سیاست شوروی استفاده از نهضت ملی ایران به ضرر امریکا و به نفع انگلستان و خودش بود، در حالی که سیاست خارجی نهضت ملی می‌بایست استفاده از امریکا برای تحمیل شرائط واقع‌بینانه به انگلستان باشد.

۲- فقدان رهبری و بی‌نقشگی نیز نتیجه مستقیم نداشتن یک دکترین اجتماعی مترقی بود. فقدان رهبری قاطع و صریح به آن‌هایی که نقشه و برنامه و هدف مشخصی داشتند اجازه می‌داد که از بی‌بندوباری استفاده کنند و علی‌رغم تمایلات عمومی مردم نهضتی را که همه پشتیبان آن بودند بارها با شکست مواجه کنند. مردم همواره وظیفه خود را انجام می‌دادند و رهبران خود را در مسند حکومت می‌نشاندند، ولی باز هم بی‌بندوباری و بی‌نقشگی وضع را متزلزل می‌کرد. یکی از رهبران معروف و منصف پس از آزاد شدن در جواب سؤال کسی که پرسیده بود آیا او دوباره به دادگاه احضار می‌شود یا نه جواب داده بود: «آن دادگاه را نمی‌دانم. اما ما را شما باید به دادگاه تاریخی بکشانید زیرا شما چند بار قدرت و اختیارات و همه چیز را در اختیار ما گذاردید ولی ما نتوانستیم آرزوهای ملت ایران را صورت‌پذیر سازیم و پشت سر هم دچار

اشتباهاتی شدیم که منجر به شکست گردیده<sup>۷</sup> عناصر آگاه نهضت، که عملاً در رهبری شرکت نداشتند ولی از لحاظ مطبوعاتی و امورا اجتماعی فعالیت زیادی داشتند و در حقیقت نیروی محرکه نهضت در بین توده‌ها بودند، بارها نتیجه نداشتن رهبری قاطع را یادآوری کردند. این‌گونه یادآوری‌ها به طور مشروح شفاهاً به عمل می‌آمد و کتباً نیز در مواردی به طور کلی و یا در صورت ایجاب مصلحت به طور مشخص یادآوری می‌شد. سرمقاله شماره ۷ مجله علم و زندگی<sup>۸</sup>، که به منزله مجله تئوریک نهضت بود، در صورتی که امروز مورد مطالعه قرار گیرد معلوم خواهد شد که راهنمایی صحیح و منطقی وجود داشته اما گوش شنوا در نزد رهبران وجود نداشته است.

۳- یک سازمان ملی که حامی نهضت باشد و بتواند از نیروهای وفادار و فداکاری که در سرتاسر کشور بودند در موقع لازم استفاده کند، وجود نداشت. تکیه رهبری نهضت به دستگاه دولتی فاسد و منحطی بود که افزار قابل‌اعتمادی برای نهضت نبود. این دستگاه فاسد و منحط ملعبه‌ای در دست عناصر فاسد از طرفی و عناصر چپ‌نما از طرف دیگر بود. بارها یادآوری گردید که از این همه نیروهای اجتماعی به شکل حزب بزرگ استفاده شود. متأسفانه زمانی متوجه این حقیقت شدند که کار از کار گذشته بود و هیچ‌گونه اقدام جدی در این مورد نیز به عمل نیامد، گرچه لزوم آن در هفته‌های آخر (که منجر به شکست شد) رسماً اعتراف می‌گردید. میلیون‌ها نفر توده مردم، حاضر به کمک بودند و هزاران هزار روشنفکر و کارشناس میل داشتند مجاناً خود را در خدمت نهضت قرار دهند، ولی مجرای وجود نداشت که رهبری بتواند از انرژی و فکر این همه نیروهای اجتماعی استفاده کند و بالتیجه در موقع لازم این نیروهای پرارزش بکلی عاطل و باطل می‌ماندند و در دستگاه اداری

زیردست عناصر فاسد و خیانتکار و بیگانه‌پرست مجبور بودند تماشاچی بدبختی‌های یک ملت و نهضتی باشند.

۴- بقدر کافی واقع‌بین نبودن رهبری نهضت ضربه را زد و آن هم نتیجه فقدان یک تئوری اجتماعی بود. رهبری زمانی واقع‌بین است که اولاً تابع احساسات نباشد، نیروهای فعال و ذخیره خود را بتواند خوب حساب کند و نیروهای رقیب یا دشمن را نیز آن طوری که هست حساب کند و هیچ اقدام بی‌موردی که نتیجه‌اش حتماً شکست است، بعمل نیاورد. ثانیاً رهبری واقع‌بین باید تقاضاها و خواسته‌های خود را نیز نه مطابق آخرین آمال و آرزوها بلکه متناسب با نیروی خودش و نیروی دشمن در دستور روز قرار دهد. به طور کلی حزب توده با تکیه به سیاست و امکان‌های شوروی یک سلسله هدف‌ها و خواسته‌هایی دارد که بعضی از آن‌ها لااقل در ظاهر انقلابی و زیبا و ایده‌آل است. عملی شدن این هدف‌های به ظاهر عالی و ایده‌آل، نیروی شوروی را در پشت سر لازم دارد. مثلاً، مبارزه با امپریالیسم جهانی یک ایده‌آل زیباست، اما متناسب با نیروی محلی ما نیست. اگر ما در نهضت ملی می‌توانستیم در مرحله اول مبارزه گلیم خویش را از آب بیرون بیاوریم کافی بود و لازم نبود که مبارزه با امپریالیسم امریکا را نیز به آن اضافه کنیم. رهبری واقع‌بین در هدف و ایدئولوژی نباید سازشکار باشد، اما در سیاست روز سازگاری برای رسیدن به قسمتی از هدف‌های اعلام شده نه تنها مجاز بلکه ضروری است.

حزب توده همواره سنگ‌های بزرگی متناسب با نیروی ارتش سرخ و امکان‌های شوروی برمی‌داشت. عده‌ای از ملت‌یون خیال‌پرست برای این که از آن‌ها عقب نمانند اسیر احساسات شده از آنان دنباله‌روی می‌کردند؛ خافل از این که امکان‌های ما و نیروی پشت سر ما با نیروی آنان قابل قیاس

نیست. شعار «یا همه چیز یا هیچ چیز» اگر از لحاظ هدف و ایدئولوژی صحیح است از لحاظ سیاسی کاملاً غلط می‌باشد. در مسئله نفت رهبری واقع بین می‌بایست توجه داشته باشد که نتیجه نهایی رد همه پیشنهادها چه خواهد بود. امروز جریان حوادث نشان داده است که نتیجه چیست! در آن زمان نیز بعضی از عناصر آگاه و هشیار و واقع بین همین وضع را پیش بینی کرده و به گذشت بیشتر و حل واقع بینانه مسئله تشویق می‌کردند. پیشنهاد بانک بین الملل و کلیه پیشنهادهایی که پس از آن داده شد اگر ایده آل نبودند، از لحاظ سیاست واقع بینانه قابل طرح و بالاخره قابل قبول بودند. زیرا قبول بهترین آن پیشنهادها نقاط استراتژیک مناسبی در دسترس نهضت می‌گذارد [و زمینه‌ای فراهم می‌کند] که در مراحل بعدی به هدف نهایی نیز برسیم.

#### مقایسه با مصر

زمانی که عناصر آگاه نهضت، انقلاب مصر را مترقی و ملی می‌نامیدند، عده‌ای دیگر مطابق روش یا همه چیز یا هیچ چیز و با دنباله‌روی از انقلابی‌نمایی‌های حزب توده جمال عبدالناصر و امثال او را عامل امپریالیسم می‌نامیدند. اما مشاهده می‌شود که اخیراً لقب عامل امپریالیسم تبدیل به لقب قهرمان دنیای عرب گردیده است. اگر این تغییر لقب به مناسبت خرید اسلحه از چکسلواکی با اجازه شوروی باشد، این قسمت از سیاست مصر جوان را - گرچه نشانه استقلال است - ما تأیید نمی‌کنیم. در هر حال موفقیت انقلاب مصر و بخصوص جمال عبدالناصر در درجه اول مرهون این است که با حفظ استقلال از دو بلوک، از تناقضات سیاسی به نفع خود استفاده کرده است. به نظر ما سرّ موفقیت نهضت ملی مصر توجه به اصولی است که عبدالناصر به آن‌ها عمل کرد و



ما عکس آن‌ها را عمل کردیم: (۱) جمال عبدالناصر اول کمونیست‌ها را سر جای خود نشاند و امروز هم با کمال صراحت به امریکا می‌گوید اگر منظور شما مبارزه با کمونیسم است که ما این کار را کرده‌ایم، بنابراین به فرض ایجاد روابط دوستانه با شوروی امکان نفوذ کمونیسم در اینجا وجود ندارد. به همین مناسبت می‌بینیم که امریکایی‌ها مانند انگلستان نمی‌خواهند به کشورهای عربی مشابه مصر فشار بیاورند. می‌توان ادعا کرد که سیاست واقع‌بینانه مصر نباید بیشتر از این در استفاده از بلوک کمونیسم پیش برود، و لازم است با اسرائیل و دول غربی کنار آمده و مشکلات را حل و مشغول بهبودبخشیدن به وضع اقتصادی و اجتماعی خود گردند تا دچار سرنوشت ما نشوند. (۲) جمال عبدالناصر یک سیاست لیبرال و بی‌بند و بار پیش نگرفت و به آن سیاست بی‌بند و بار، که اسم آزادیخواهی روی آن می‌گذارند، پشت پا زد و با ایجاد انضباط، به دشمنان مصر نشان داد که آن‌ها نخواهند توانست با استفاده از دستگاه منحط و فاسد و یا با استفاده از بیگانه‌پرستان، هرج و مرج ایجاد کنند. جمال عبدالناصر، آزادیخواهان «مترقی» اما رشوه‌خواری که مبارزه با انگلستان را دکانی برای خود کرده بودند کنار گذارد. عبدالناصر آن‌گونه روحانیونی را که ایدئولوژی اجتماعی نداشتند و ندانسته آلت دست افکار کمونیستی می‌شدند نیز کنار گذارد و سر جایشان نشاند. گرچه رفتار عبدالناصر با ژنرال نجیب خیلی جوانمردانه نبود، ولی این که مطابق میل ژنرال نجیب سیاست لیبرال و بی‌بند و بار را میدان ندادند، عملی سیاستمدارانه بود. زیرا بعید نبود که آن بی‌بند و باری، مصر را نیز دچار وضع ایران کند. در اغلب کشورهای آسیایی و افریقایی که روحانیون با نیت خیر وارد سیاست می‌شوند، متأسفانه ندانسته ملعبه کمونیست‌ها یا افکار آن‌ها می‌گردند و این‌گونه روحانیون که خود ایدئولوژی روشنی

ندارند، زیر نفوذ ایدئولوژی‌هایی می‌روند که با مذهب اسلام منافات دارد و مانند مسلمانان اندونزی و غیره باعث شکاف در نهضت‌های ملی می‌گردند و زمانی به راست و زمانی به چپ‌نمایان می‌گرایند و در هر حال به مناسبت بی‌بند و باری، رهبری نهضت‌ها را دچار تزلزل می‌سازند. (۳) جمال عبدالناصر، هم در مسئله کانال سوئز و هم در مسئله سودان سیاست واقع‌بینانه‌ای پیش گرفت و از شعار «یا همه چیز و یا هیچ چیز» پیروی نکرد، اما شک نیست که با ادامه این سیاست واقع‌بینانه، در مراحل بعدی «همه چیز» را بدست می‌آورد. اگر جمال عبدالناصر دستگاه دولتی را از طرفی از عناصر فاسد و منحط و از طرف دیگر از «آزادیخواهانی» که مقامات را مختص و حق انحصاری خود قرار داده بودند تصفیه نمی‌کرد، اگر مسئله کمونیسم را در داخل کشور حل نمی‌کرد و آن‌ها را سر جای خود نمی‌نشاند و سیاست امریکا را به این شکل مطمئن نمی‌ساخت، اگر به طور بی‌بند و بار به کمونیست‌ها از طرفی و به تروریست‌ها و روحانی نمایان از طرف دیگر اجازه می‌داد که هر چه می‌خواهند بکنند و بنام آزادی افکار هرج و مرج سیاسی بوجود آید، بی‌شک دشمنان نهضت مصر از آب گل‌آلود سوءاستفاده می‌کردند و به نام مبارزه با کمونیسم و هرج و مرج قادر می‌شدند بر نهضت ملی مصر غلبه کنند.<sup>۹</sup>

#### عناصر آگاه نهضت

عده‌ای از روشنفکران که سوابقی در مبارزات اجتماعی داشتند با پیدایش جبهه ملی وظیفه متشکل کردن نیروهای اجتماعی را به عهده گرفتند. کوشش این عده برای این که لااقل عده بیشتری از سران جبهه ملی دست به تأسیس یک حزب نیرومند و وسیع بزنند به جایی نرسید، اما بنا به مفاد «ما لایدرک کله لایترک کله»<sup>۱۰</sup> عده متناهی از نیروهای اجتماعی را که فکر

مترقی تر داشتند متشکل ساختند و زحمتکشان و نسل جوان از این فکر حسن استقبال شایان به عمل آوردند. این سازمان که دارای افکار چپ اما مستقل از مسکو بود، به مناسبت سوابق رهبران آن از روش‌های محیلانه حزب توده خوب باخبر بود. با تقویت این هسته آگاه و هشیار کلیه نواقص ایدئولوژیک و اشتباهات سیاسی، که در بالا شمردیم، ممکن بود برطرف شود. هر چند این سازمان (بخصوص در اواخر) تنها سازمانی بود که رابط رهبری نهضت با توده مردم بود و تمام نیروی آن مصروف تقویت نهضت ملی می‌گردید، معذالک عناصر این سازمان، شرکت عملی در رهبری نهضت و یا در پارلمان نداشتند و برای احتراز از نفاق و تشتت، خواهی نخواهی خط‌مشی‌های متخذه از طرف رهبری نهضت را بدون چون و چرای زیاد عملی می‌کردند. این عناصر آگاه تنها نیروی تبلیغاتی مؤثر نهضت بودند و مخصوصاً پس از انحراف عده‌ای از رهبران و جناح روحانی نهضت تنها سازمان مؤثر و منظمی بودند که پایگاه توده‌ای نهضت ملی را تشکیل داده و فقط به همین عنوان از طرف رهبری نهضت ملی شناخته می‌شدند، ولی شرکت عملی در جریان سیاسی نداشتند.

#### مکتب یا ایدئولوژی نهضت ملی

یکی از خدمات برجسته عناصر آگاه این بود که یک دکترین یا مکتب اجتماعی برای نهضت ملی تدوین کردند، هرچند این دکترین آنطوری که باید و شاید مورد توجه رهبری نهضت قرار نگرفت. اما از لحاظ رهبری فکر نسل جوان و تبلیغات، همچنین خنثی کردن تبلیغات مضر حزب توده و از نظر مفتح کردن شعارهای رنگارنگ و متغیر و غیرمنطقی آنان نقش بزرگ و مهمی بازی کرد و امروز هم تنها همین مکتب واقع بین است که

فعالیت مفید و مؤثر اجتماعی را لااقل از لحاظ تئوریک انجام می‌دهد تا در موقع خود نوبت عمل و اقدام برسد.

دیگر از خدمات برجسته این عناصر آگاه و هشیار نهضت این بود که عده زیادی از زحمتکشان و نسل جوان را از فریب خوردن و وارد شدن به حزب توده نجات دادند، به نوعی که در اواخر دوران نهضت ملی، هم در مدارس و دانشگاه و هم در کارخانه‌ها و ادارات اشخاص جدیدی وارد حزب توده نمی‌شدند و هرچه بیشتر به این نهضت سوسیالیستی رو می‌آوردند و مطابق اطلاعات دقیق و قابل اعتمادی که در آن زمان به سران نهضت رسیده، حزب توده از این جریان متوحش شده و عده‌ای را با عناوین مختلف به این سازمان فرستاد تا در آنجا به طور مصنوعی دو جناح بوجود آورده و نفاق و تشتت ایجاد کنند. این ستون پنجم تنها پس از شکست نهضت و در زمانی که رهبران واقع‌بین و فداکار این سازمان در زندان بودند و مردمان ضعیف ترسیده بودند، موقعی بدست آورده و هماهنگ با حزب توده تبلیغاتی راه انداختند. اما خوشبختانه جریان حوادث بزودی نیرنگ این نفاق‌افکنان را ظاهر ساخت و آن‌ها در داخل سازمان موفقیتی بدست نیاورده و بیرون رانده شدند.<sup>۱۱</sup>

این عناصر آگاه و هشیار، یکی از برجسته‌ترین خدماتشان این است که خیلی زودتر از رهبری نهضت به انحراف عده‌ای از افراد جبهه ملی آگاه گردیدند و با بهترین وضعی آثار این انحراف را از بین بردند. به این معنی که در نتیجه آگاهی و حسن تبلیغات این عناصر بود که انحراف عده‌ای از سران نهضت در توده نهضت ملی و نسل جوان اثری نکرد. عده‌ای شکست نهضت را به این انحراف منسوب می‌کنند، در صورتی که حقیقت غیر از این است. زیرا این افراد منحرف به پایه توده‌ای نهضت کمترین ضرری نتوانستند بزنند و در نتیجه آگاهی و هشیاری

عناصر آگاه نهضت، پایه توده‌ای آن پس از این انحراف مستحکم‌تر گردید.

در چند مورد حساس که اساس نهضت در خطر بود همین سازمان آگاه و هشیار بود که با در دست گرفتن ابتکار رهبری، نهضت را نجات داد و مورد تشویق و قدردانی قرار گرفت.

آنچه در گذشته اتفاق افتاده نشانه بارزی از آن است که آینده با این عناصر آگاه و هشیار نهضت است. مطبوعات وسیع این عناصر آگاه نیروی تبلیغاتی بزرگی بود که علاوه بر این که با مؤثرترین و بیسابقه‌ترین وجه هر نوع اخلاگری را افشا می‌کرد، صحیح‌ترین تجزیه و تحلیل را نیز از اوضاع سیاسی و اجتماعی می‌نمود. نتایج راهنمایی‌ها و پیش‌بینی‌های آنان همواره با درخشان‌ترین وضع آشکار می‌شد. همین تحلیل‌ها نشان می‌دهد که اگر شکست موقتی پیش آمده، ضرورت اجتماعی نهضت ملی از بین نرفته است و نهضت باید با راه‌های نوین و فورمول‌های جدید و منطبق با اوضاع و احوال ادامه داشته باشد.

#### چرا دنباله‌روی کردیم

بعضی به ما ایراد می‌گیرند که اگر شما با داشتن ملاک علمی و تئوریک نسبت به اوضاع و احوال آشنا بودید و اگر واقعاً در همان روزها شکست را پیش‌بینی کرده و شرائط پیروزی را پیشنهاد می‌کردید، پس چرا به آنها عمل نکردید؟ و اگر به تنهایی قادر به عمل کردن نبودید چرا از راهی که منجر به شکست می‌شد دنباله‌روی کردید؟ آری، ما اعتراف می‌کنیم که در تئوری و حرف با راه غلط مخالفت کردیم ولی در عمل نوعی رفتار کردیم مثل این که به آن راه مؤمن می‌باشیم و همواره نیرومندترین عامل پشتیبانی نهضت بودیم. اگر نیروی سیاسی و تشکیلاتی ما به اندازه قدرت

ایدئولوژیک مان رشد و تکامل پیدا کرده بود و قدرت سیاسی ما به تنهایی قادر به ادامه راه نهضت می بود می بایست عملاً نیز مخالفت کنیم. اما چون ما یک نیروی تازه و جوان و در حال رشد بودیم و به تنهایی نمی توانستیم قدرت سیاسی بدست آوریم، بنابراین مخالفت ما معنی نداشت و مضر هم بود. از طرف دیگر، کناره گیری ما نیز مضراتی در برداشت که هم باعث تضعیف می شد و شکست را تسریع می کرد و هم راه را برای اخلال گران و حزب توده بکلی باز می گذاشت. بنابراین صحیح ترین راه این بود که ما از لحاظ تئوری نظریات خود را همواره به عنوان مشورت عرضه کنیم، اما در عمل کوچکترین مانعی تراشیم و همین طور هم عمل کردیم. ضمناً در مواردی که اختلاف سلیقه داشتیم هم کوشش ما برای تعدیل وضع همواره بی اثر نبود.

ما کوشش رهبران حزب توده را برای ائتلاف رسمی چندبار خنثی و غیرممکن ساختیم و راهی را پیش گرفتیم که امروز یادآوری آن وضع و خط مشی برای خیلی از علاقه مندان و حتی توده ای ها روشن کننده و الهام بخش است.

شرایط پیروزی و طریقه اجتناب از شکست را به موقع پیشنهاد کردیم آنچه برای نسل جوان و کلیه طبقات روشن و آگاه امیدوارکننده است این مسئله است که شکست نهضت یک امر حتمی الوقوع نبوده و بنابراین باز هم فرصت از راه های نوین باقی است. این که در گذشته عده ای از عناصر آگاه و هشیار به موقع شرائط پیروزی را شرح داده و پیشنهاد کرده اند - اما متأسفانه مورد توجه قرار نگرفته - خود به نسل جوان امید و ایمان به آینده را تلقین می کند. سلسله اقداماتی که می بایست انجام بگیرد در روزنامه ها و مجلات ما پیشنهاد شد، و همچنین اجتناب از یک سلسله

اقدامات نیز به موقع خود یادآوری شد. این‌گونه یادآوری‌ها تا حدودی که خلاف مصلحت نبود کتباً و در جرائد و در صورتی که ممکن بود موجب تضعیف شود شفاهاً به رهبری نهضت تذکر داده می‌شد. البته به مناسباتی که احتیاج به توضیح ندارد در اینجا نمی‌توانیم آن‌ها را تشریح کنیم، ولی زمانی که موقع برسد این حقایق را در معرض قضاوت عمومی خواهیم گذارد تا میزان مسئولیت و همچنین ارزش اخلاقی و اجتماعی هر جریانی برای قضاوت تاریخ روشن‌تر شود.

سازمان‌ها و عناصر و شخصیت‌های مربوط به هسته آگاه و هشیار نهضت در مبارزه با مخالفین و راهنمایی نسل جوان و زحمتکشان و روشنفکران و تشخیص منحرفین و مبارزه با آنان نقشی مهمتر و وسیع‌تر از همه داشتند و همچنین بیش از همه در معرض تهمت‌ها و افتراهای حزب توده بودند، اما در حکومت و اشغال مقامات وزارتخانه‌ها و اصل چهار و غیره کوچکترین شرکتی نداشتند. «جام می و خون دل هر یک به کسی» داده بودند، اما در مقابل، عناصر و جمعیت‌های دیگر، بخصوص در شهرستان‌ها، عوض این که این عناصر آگاه و هشیار را تشویق کنند [با این سازمان] رقابت‌های کوتاه‌نظرانه می‌کردند و بخصوص در هفته‌های پیش از شکست با توده‌ای‌ها هم‌آواز شده و برای تضعیف این عناصر آگاه از هیچ اقدامی فروگذار نمی‌کردند. با کمال تأسف این روش غلط پس از شکست، لااقل عوض این که جبران شود، با روش ناجوانمردانه‌ای ادامه یافت، به طوری که در این اواخر از روی کمال بی‌سیاستی و بی‌علاقگی به سرنوشت نهضت و ملت به اوج خود رسیده است. به همین دلیل ما به این تجزیه و تحلیل مبادرت ورزیدیم که امیدواریم با وجود محدود بودن امکان‌ها تا حدودی روشن‌کننده باشد؛ بخصوص که در مدت بعد از عید [سال ۱۳۳۵] یکی از شخصیت‌های متین از میدان عمل خارج شده و

افراد مشکوک و مفروض میدان عمل بدست آورده و خارج از صلاحیت خود به نام نهضت اظهار نظرهای مضر و خطرناک می‌کنند.

ما بار دیگر هر شخص علاقه‌مند را متوجه این نکته می‌کنیم که بعضی‌ها در موقع استدلال، مثلاً می‌گویند که این عامل نمی‌توانست پیروزی را تأمین کند و یا فلان عامل نیز موجب شکست نبوده است. در جواب باید توجه داشت که ممکن است یک عامل به تنهایی پیروزی را تأمین نکند و یا اجتناب از فلان اشتباه به تنهایی موجب اجتناب از شکست نباشد، اما مجموعه عواملی که ما رسماً و کتباً برای عمل پیشنهاد کرده بودیم و همچنین اجتناب از بعضی روش‌ها و سیاست‌هایی، که یادآور شده بودیم، بر روی هم از شکست جلوگیری می‌کرد.

حزب توده، نیرومندترین عامل شکست، چرا ما را بیشتر از همه مورد تهمت قرار می‌داد

بعضی‌ها می‌گویند چرا شما همه کاسه و کوزه‌ها را می‌خواهید سر حزب توده بدبخت بشکنید و از دشمنان واقعی نهضت که عامل شکست بودند اصلاً بحث نمی‌کنید. البته هر مبارزه دو طرف دارد. نهضت ملی ایران نیز از دشمن و رقیب خود شکست خورده و این موضوعی نیست که کسی در آن تردید داشته باشد. همچنین امکان‌های ما نوعی نیست که از آن مسئله بتوانیم زیاد بحث کنیم و اگر امکان هم بود احتیاجی به آن نداشتیم، زیرا روی سخن ما با خودمان است [و می‌پرسیم] چه روش‌هایی پیش گرفتیم که شکست خوردیم و همچنین باید بفهمیم که اگر فلان خط‌مشی را پیش می‌گرفتیم پیروز می‌شدیم یا نه.

جای هیچ‌گونه تعجب نیست که حزب توده بزرگترین عاملی بود که از او برای شکست دادن نهضت استفاده شد. [توده‌ای‌ها] ما و ایدئولوژی و



رهبران ما را مورد سخت‌ترین حملات و افتراها قرار دادند و می‌دهند، زیرا ایدئولوژی ما بهترین ملاک و راهنمای پیروزی بود. برای افراد با حسن نیت حزب توده و همچنین برای دنباله‌روان دانسته و ندانسته آنها امروز خیلی پرمعنی است که به نکته ذیل توجه کنند.

کمیته مرکزی حزب توده در رساله‌ای که پس از ۲۸ مرداد [منتشر کرده و در آن] اوضاع نهضت ملی را تجزیه و تحلیل می‌کند،<sup>۱۲</sup> به مناسبت اوضاع سیاسی فقط از یک نفر از دیگر رهبران نهضت ملی اسم می‌برد<sup>۱۳</sup> و پس از آن تمام حملاتش متوجه عناصر آگاه و هشیار نهضت است، و چون در نهضت غیر از ایدئولوژی و مکتب ما مکتب آگاه دیگری که اخلاص‌گری آنان را خنثی کند وجود نداشته است، بنابراین تنها مکتب ما را می‌خواهد تخطئه کند و حتی در یک صفحه، بیشتر از چند بار اسم رهبران ما را توأم با تهمت و فحش و ناسزا یاد می‌کند. کمیته مرکزی حزب توده نتیجه‌ای که در آخرین فصل آن رساله می‌گیرد این است: «راه سومی وجود ندارد». در این فصل، ایدئولوژی و مکتبی را که بخصوص بوسیله «دانشجوی علوم اجتماعی» و همفکران او بوجود آمده است می‌خواهد تخطئه کند. کمیته مرکزی حزب توده در آن فصل، تئوری معروف خود را بار دیگر در مقابل مکتب ملی و اجتماعی [ما] قرار می‌دهد و ادعا می‌کند که گویا ۲۸ مرداد ثابت کرده است غیر از دو اردوگاه وجود ندارد. قابل توجه برای دنباله‌روان ندانسته حزب توده این است که امروز حتی کنگره بیستم حزب بلشویک معترف شده است که علاوه بر دو بلوک، نیروهای دیگری وجود دارد و اعتراف کرده‌اند که از راه‌های مسالمت‌آمیز و پارلمانی می‌توان به نتیجه رسید. بنابراین باید استنتاج کرد که کوشش حزب توده برای محکوم کردن راه سوم به عنوان «عامل پست امپریالیسم امریکا»، بنا به عقیده امروزی خود آنها، در حقیقت جز خدمت به

امپریالیسم غرب نبوده است. تمام انرژی حزب توده و پیروان دانسته و ندانسته آن‌ها در داخل نهضت ملی یا صرف مبارزه مستقیم با عناصر آگاه و هشیار نهضت می‌گردید و یا مصروف این شد که نهضت را از جریانی که راه سوم را پیشنهاد می‌کرد بطرف جریان پیشنهادی توده‌ای‌ها منحرف کنند و به نتیجه نهایی که شکست است، دانسته یا ندانسته، رسیدند.

## فصل دوم — پس از آن

پس از آن که نهضت دچار شکست مادی شد هنوز همه چیز از دست نرفته بود. نهضت به سبب پیروزی معنوی می‌توانست با اتخاذ یک سیاست واقع بینانه و اجتناب از اشتباهات گذشته متدرجاً شکست مادی را تا حدودی جبران کند و با جمع و جور کردن نیروهایی که هنوز فعال و مؤثر بودند امتیازاتی از طرف مقابل بگیرد. باز هم مانند همیشه همان عناصر آگاه و هشیار بودند که در اول کار ابتکار را در دست گرفته و از جنبه ایدئولوژیک راه را نشان دادند. اولین تراکت‌هایی که از طرف عناصر آگاه منتشر شد ملت را به نهضت مقاومت ملی دعوت کرد. این دعوت با الهام گرفتن از نهضت مقاومت ملل زیر یوغ اروپا بود. با این فرق که ما آزمایش‌های دیگران و خودمان را نیز دخالت داده و از هرگونه ائتلاف و همکاری با حزب توده خودداری می‌کردیم و لازم می‌دانستیم که این روش را رسماً اعلام کنیم.<sup>۱۴</sup>

اما بزودی رهبران ما نیز مانند سایر سران نهضت ملی خواهی نخواهی از میدان عمل دور شدند و امکان هرگونه فعالیت اجتماعی برای آنان غیرممکن گردید. در این موقع عده‌ای از اشخاص بدون سابقه در نهضت ملی و یا افرادی که دستی از دور بر آتش داشتند رهبری نهضت

مقاومت ملی را در دست گرفتند. عناصر آگاه و هشیار نهضت که عملاً رهبران خود را از دست داده بودند و بخصوص به مناسبت این که تنها یک نفر از اعضاء هیئت اجرائیه<sup>۱۵</sup> آزادانه مشغول فعالیت خرابکارانه و نفاق‌افکنی بود، این بار بیشتر و بدتر از گذشته، عناصر آگاه و هشیار در رهبری شرکت نداشته و مانند سربازان مبارزه را ادامه می‌دادند. اشخاص تازه‌نفس و بدون سابقه‌ای که جریان را در دست گرفتند، هرچند شجاع و با ایمان و با سجیه بودند و ورود آنها در سخت‌ترین شرائط نماینده ارزش اخلاقی و اجتماعی آنان است، اما از لحاظ عدم آشنایی با اصول سیاست، اشتباهات پیش از ۲۸ مرداد را با مقیاس بزرگتر و شدیدتر مرتکب گردیدند.

#### چه بودیم و چه هستیم

برای اثبات این ادعا که رهبری نهضت پس از شکست، اشتباهات گذشته را شدیدتر و حادث‌تر مرتکب شد، لازم نیست مشروحاً به تحلیل جریان‌های دو سال و نیم گذشته پردازیم که از لحاظی ممکن نیست و از لحاظی به عقیده عده‌ای مصلحت نمی‌باشد. در صورتی که وضع دو سال و نیم پیش خود را با وضع کنونی مقایسه کنیم، معلوم خواهد شد که این رهبری شرافتمند و از خود گذشته چه قدرتی را تبدیل به چه کرده و بیلان کار و رهبری او چه بوده است. پس از شکست، عناصر آگاه و هشیار نهضت، اوضاع را آن طور که بود، واقع‌بینانه و با روش عینی مورد مطالعه قرار دادند و اظهار عقیده کرده بودند که باید روشی کاملاً واقع‌بینانه پیش گرفت و بدون این که به اصول پشت پا زد سعی کرد پیش از این که نیروهای اجتماعی فعال و مؤثر هدر برود، در موقعی که طرف هنوز ارزشی برای این نیروها قائل است، آنچه را که می‌توان [از این نیروها]

نجات داد و برای هدف نهایی به کار برد. اما رهبری تازه کار و دور از اصول سیاسی در حقیقت دنبال احساساتی رفت که بر اثر شکست و همچنین تحریکی که حزب اتوده امی کرد به اوج خود رسیده بود. رهبری مانند فرماندهی ارتشی که فایده معلومات نظامی باشد و بدون این که هدف معین و مشخصی داشته باشد و بدون این که روش تاکتیکی انتخاب کند شروع به حمله و هجوم‌های پی در پی کرد و دائماً سرباز و نیرو را بدون کوچکترین نفع و هدف از دست داد. این حملات بدون نقشه و بی بند و بار و تلفات ناشی از آن باعث تضعیف روحیه سربازان نهضت ملی گردید، به نوعی که یأس و نومیدی امروز یک مرض عمومی شده و اکثریت نزدیک به تمام نیروهای فعال و مؤثر، بی‌علاقه و بی‌هدف شده‌اند. صحیح است که آرزوها و اشتیاق‌ها و تنفرها از بین نرفته و بیشتر هم شده است اما آرزو و اشتیاق و تنفر یک عامل سیاسی فعال و مؤثر نمی‌باشد.

هر پیرزن و شخص ناتوان یا توانا آرزوهایی دارد و در خانه خود ممکن است درد دل‌هایی بکند، فحش‌هایی بدهد، پرستش‌هایی بکند، اما مادامی که آرزوها و احتیاجات و مقتضیات از حدود آرزو و درد دل‌های مخفی و خصوصی خارج نشود و منشأ اقدام و عملی نباشد می‌توان آن را یک نیروی سیاسی نامید. البته وجود این آرزوها و مقتضیات اجتماعی یک ضرورت تاریخی را نشان می‌دهد، اما برای این که یک ضرورت تاریخی از قوه به فعل و عمل پا گذارد باید یک نیروی اجتماعی فعال و مؤثر بوجود آید. اگر دو سال و نیم پیش از این را با حالا مقایسه کنیم خواهیم دید که از برکت رهبری ناشیانه و بدون هدف و بی‌بندوبار، نیروی عظیمی که در آنروزها قدرت عمل داشت، امروز در نتیجه مشاهده این که دستورها و خط‌مشی‌ها دائماً نتیجه منفی داده، آن قدرت عمل به صفر

میل کرده است. در حقیقت منحنی ایمان و عقیده و قدرت عمل در طول این مدت در نتیجه رهبری غلط دائم رو به تنزل رفته و هر اقدام سیاسی مهمی که انعکاس جهانی و یا حتی محلی داشته باشد غیرممکن گردیده است. در این مورد باز ایراد می‌کنند و می‌گویند شما گناه دشمنان را بار رهبری نهضت می‌کنید. این یأس و نومیدی محصول عمل رهبری نیست بلکه محصول چیز دیگری است. البته ما هم می‌دانیم که محصول چیز دیگری است. اما افسری که بدون هدف و بدون داشتن معلومات نظامی کافی به حمله و هجوم پردازد و نیروی خود را در قسمتی از دست دهد و قسمت دیگر را از لحاظ روحیه ضعیف کند، مسئول می‌باشد. پرواضح است که این تلفات را دشمن به ارتش زیر فرماندهی آن افسر وارد کرده، اما در انتقاد داخلی مسئولیت تلفات بیهوده متوجه فرماندهی ناآگاه و نالایق می‌شود.

#### مرکز رهبری و محیط

علت‌العلل شکست‌های پی‌درپی در این دو سال و نیم و پیدا شدن این یأس و نومیدی و فقدان قدرت عمل این بود که مرکز رهبری محیط خود را اداره نمی‌کرد، بلکه عناصری در محیط بودند که خود را به مرکز تحمیل می‌کردند و یا از بی‌نقشگی و بی‌بندوباری مرکز سوءاستفاده می‌نمودند. گفتیم که جریانات و حوادث این مدت زاده بی‌نقشگی و بی‌بندوباری بود، اما بیگانه‌پرستان و عناصر مشکوک و بعضی عناصر معلوم‌الحالی که به آسانی در محیط نهضت نفوذ کرده بودند از احساسات تند و تیز بعضی‌ها و همچنین از بی‌اطلاعی آن‌ها از استراتژی و تاکتیک مبارزه سوءاستفاده می‌کردند و مطابق نقشه، وضع حاضر را بوجود آورده‌اند. بنابراین، در مقابل بی‌نقشگی رهبری یک نقشه سیستماتیک خرابکاری از دو جناح به نهضت تحمیل شده

است؛ بدون این که رهبران با حسن نیت و شرافتمند متوجه آن بوده باشند. حزب توده در دوران استالینی همواره شعار جبهه واحد می داد، اما چون به رهبران نهضت عقیده نداشت و آن‌ها را یا عمال امپریالیسم و یا شخصیت‌های بی‌په‌وده تلقی می‌کرد، همواره سعی داشت جبهه واحد را عملاً از پائین تحمیل کند. آن‌ها همیشه از بی‌نقشگی و بی‌بندوباری رهبران نهضت‌ها سوءاستفاده کرده و نقشه‌های خود را از پائین به بالا به طور غیرمستقیم تحمیل می‌کرده‌اند. به همین مناسبت بزرگترین دشمن برای کمونیست‌ها، سوسیالیست‌های آگاه و بیدارند که به این تاکتیک‌های محیلانه آشنا هستند. بنابراین تعجب ندارد که برای تحمیل نقشه آن‌ها به نهضت می‌بایست موج تبلیغات عظیم، گاهی مستقیم و زمانی غیرمستقیم، علیه عناصر آگاه و رهبران آن‌ها بوجود آید تا محیط بهتر بتواند مرکز رهبری با حسن نیت ولی بی‌سیاست را اداره کند. مخصوصاً یک شخص مشکوک و مالیخولیایی و یک فرد معلوم‌الحال<sup>۱۶</sup> در لباس نهضت بهترین خدمت را به این هدف حزب توده می‌کردند. حتی در اوائل کار بدون پرده همکاری با آن‌ها را تبلیغ می‌نمودند. تعجب اینجاست که در سخت‌ترین مواقعی که میدان پرحرارت فعالیت اجتماعی وجود داشت و کلیه افراد فعال ما گرفتار شده بودند، این دو عنصر انقلابی (!) و فعال (!) آزادانه [هرچه می‌خواستند] می‌گفتند و به نام فعالیت انقلابی تخم نفاق و شقاق می‌کاشتند. اما زمانی که آبها از آسیاب افتاده و دیگر میدان فعالیت وجود ندارد این عناصر، با تقلید از رهبران نهضت، از میدان عمل خارج شده‌اند تا شاید در موقع مناسب بتوانند خوب میداننداری کنند. بنا به دلائلی که اشاره شد ما از ذکر موارد مشخص و متعدد درباره دنیالرویی مرکز از محیط خودداری می‌کنیم. هر خواننده علاقه‌مند که در تهران بوده و اوضاع را از نزدیک دیده با مراجعه و یادآوری تاریخ گذشته،

خودش موارد متعدد را بدون کمک ما پیدا خواهد کرد. فقط به عنوان نمونه موردی ذکر می‌کنیم. به مناسبت یادبود ۳۰ تیر پس از ۲۸ مرداد بیانیه‌های مفصل و متعدد منتشر شد که دستورات شدید و حادی برای تعطیل عمومی و تظاهرات داده شده بود. عناصر هشیار و آگاه یادآوری کردند که این سنگ‌های بزرگ، که با تلقین غیرمستقیم توده‌ای‌ها برداشته می‌شود، با قدرت محلی ما متناسب نیست و غیر از این که مشقت خود را باز کنیم و در نتیجه فشار زیادتر گردد، فائده ندارد. باید برنامه کار را نوعی انتخاب کرد که حداکثر نیروها را جمع کرد. یادآوری شد که این دستور و برنامه در حقیقت عبارت پردازی و بلندپروازی، پوچ و توخالی است. به این تذکرات اعتنا نشد و تخطئه گردید. اما در ۳۰ تیر کذایی آب از آب تکان نخورد و فردای آن روز یک اعلامیهٔ دیگر از مرکز رهبری صادر شد و اعتراف صریح و کوتاه نظرانه‌ای شد که ما شکست خوردیم و به شکست خود اعتراف می‌کنیم. اما در حقیقت شکست نخورده بودیم زیرا شکست نتیجهٔ مبارزه و عمل و برخورد است، در صورتی که اقدام و عمل مؤثری اتفاق نیفتاده بود تا شکستی خورده باشیم. در حقیقت شکست نبود و ورشکستگی رهبری بود. در یکی از اعلامیه‌های اخیر گفته شده است که مردم ۳۰ تیر نمرده‌اند. آری مردم ۳۰ تیر نمرده‌اند. در جریان‌های چند سال اخیر مردم واقعاً خود را فداکار و از خود گذشته نشان دادند که ۳۰ تیر یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های آن است. ولی متأسفانه رهبری خوب نبود. مردم ۳۰ تیر نمرده‌اند اما رهبری خود را متناسب با فداکاری و از خودگذشتگی مردم نشان نداده است. منظور ما این است که نسل جوان و زحمتکش و روشنفکران امید خود را به جایی که بوی امید نمی‌آید نبندند و برای خود فکری نکنند. یقین داریم بعضی‌ها باز ما را تخطئه خواهند کرد که گفتن این مسائل در شرایط حاضر صحیح نیست. اولاً در جواب این‌ها باید گفت که

گفتن یا نوشتن بعضی مطالب دیگر و اظهار عقیده کردن این آقایان درباره احزاب و عناصری که صلاحیت اظهار نظر درباره آنها ندارند هم صلاح نبود، اما تحت تلقین افراد مشکوک و معلوم الحال این کار را کردند. وانگهی ما سرّی را فاش نکردیم. دستورات و برنامه تظاهرات ۳۰ تیر در هزاران نسخه چاپ شد و این که آب از آب تکان نخورد هم سرّی نبود که ما فاش کرده باشیم. ما تنها به جوانانی که شاید امید بی جایی دارند و یا به آنهایی که بیهوده نومید شده اند یادآوری می کنیم که به فکر خودشان و سرنوشت ملت شان باشند. آنهایی که نوشته های ما را دور از مصلحت بدانند خوب فکر کنند. شاید گفتن این نکات دور از مصلحت خاص، برای یک مصلحت بالاتر و عالیتر لازم و ضروری باشد. به نظر ما آن مصلحت بدانند خوب فکر کنند. شاید گفتن این نکات دور از مصلحت خاص، برای یک مصلحت بالاتر، لزوم خروج از این بن بست بیهوده و ضرورت تاریخی ورود به میدان نبرد زندگی مثبت و استفاده از امکانات است، هر چند هم که این راه مشکل و دور و پرزحمت باشد. بدورانداختن شعار «یا همه چیز یا هیچ چیز»، پوچ اعلام کردن آرزوهای تمام و کمال و مطلق، آن هم بدون داشتن آمادگی، ضروری است. ما به مطلق عقیده نداریم. دنیای ما دنیای نسبی است. باید در مراحل چند به هدف نزدیک شویم. وقتی شرائط مساعد شد می توانیم به طرف آمال ملی پیش برویم. قهر کردن و توی خانه نشستن و به امید ایده آل مطلق «یا همه چیز یا هیچ چیز»، هر چیز را از دست دادن، اگر هم ارزش اخلاقی داشته باشد ارزش اجتماعی و سیاسی ندارد.

#### تشخیص سیاسی رهبری

فن تبلیغات و ساختن افکار عمومی در قرن ما فن ظریف و دقیقی شده است. فاشیسم و کمونیسم این هنر را به حد اعلا رسانده اند و افکار



خصوصی خود را به شکل افکار عمومی در می آورند. متأسفانه در ایران خیلی از اشخاص مخالف حزب توده بدون این که توجه داشته باشند، به نام افکار عمومی تلقینات حزب توده را از آن خود می دانند. مثلاً پس از ۲۸ مرداد که بیشتر از سابق لبه تیز حمله متوجه امپریالیسم امریکا بود، رهبران و افراد حزب توده مطابق خط‌مشی جهانی سیاست بریتانیا امیدشان به انگلستان بود که توسط عمال خود در ایران، فکری به حال آن‌ها بکند. به همین مناسبت قضاوت‌های سیاسی را به افکار عمومی و حتی به مخالفین خودشان در نهضت نوعی تلقین می کردند که هر اقدام مطلوب را به انگلستان و نامطلوب را به امریکا نسبت دهند. یا مثلاً درباره «پیمان بغداد» نهضت در یک اعلامیه هفت صفحه‌ای استدلال و تجزیه و تحلیل عمیق و دقیقی کرد که به اصطلاح مولای درز آن نمی رفت!

ما در اینجا راجع به صحت یا سقم پیمان کار نداریم، منظور ما نشان دادن آگاهی و شعور رهبری نهضت نسبت به حوادث سیاسی است. در این بیانیه رسمی نهضت با دقت استدلال ریاضی ثابت شده بود که انگلستان با توسعه و تحقق پیمان بغداد مخالف است و بنابراین کوشش امریکا برای تحقق این پیمان بیهوده است و این کار هرگز صورت نخواهد پذیرفت! چند روز از صدور این اعلامیه «مستدل» و «منطقی» نگذشته بود که پیمان بغداد با شرکت انگلستان و عدم شرکت امریکا انعقاد یافت.

عناصر آگاه نهضت همواره از نهضت ملی هندوستان و کشورهای مشابه و همچنین از نهضت ملی مصر، که به دست عبدالناصر بوجود آمده، هواداری کرده‌اند و می‌کنند، اما در کارخانه افکار عمومی سازمان حزب توده این نهضت‌ها ساختگی و رهبران آن از عمال پست امپریالیسم غرب بودند. یکی از سران معروف نهضت حکایت می‌کند که چندی پیش نزد یکی از رهبران معروف‌تر و محبوب‌تر از خود صحبت از گاندی و

نهر و کرده بود، این شخصیت بزرگ و محترم گفته بود «آقا این‌ها را ولش کنید این‌ها مال خودشان (یعنی انگلیس) هستند». در همین اواخر اعلامیه‌های نهضت، جمال عبدالناصر را عامل امپریالیسم و قاتل و شکنجه‌دهنده آزادیخواهان و نهضت ملی مصر معرفی می‌کردند. درست مدت کمی پس از آن این عناوین مردود شد و عنوان «قهرمان ملل عرب» و رهبر نهضت ملی مصر به وی داده شد. با این‌گونه تشخیص‌های سیاسی - که متأسفانه از طرف اشخاص مشکوک یا معلوم‌الحال، که در محیط و یا آن پائین‌ها تشریف دارند، تلقین می‌شود - تعجبی ندارد اگر این راه ما را به ترکستان هدایت کند و از کعبه آمال ملت روز بروز دورتر و به وادی نیستی و بهت و نومیدی ببرد. گویا قهرمان شدن عبدالناصر از روزی است که از چکسلواکی اسلحه خریده و در کارخانه افکار عمومی سازی تبرئه شده است. برای روشن شدن این مسئله شرح بیشتری لازم است.

#### قضاوت ما و آن‌ها درباره شخصیت‌ها

بعضی از توده‌ای‌ها در این اواخر خود را مفتخر می‌دانستند که بالاخره آن‌ها هم بعضی از سران نهضت ملی را تأیید کرده‌اند. آن‌ها مدعی‌اند که رهبری حزب توده بالاخره اشتباه خود را تصحیح کرد و بعضی از سران نهضت ملی را از مقام عامل پست استعمار به شخصیت ملی شرافتمند ولی ناآگاه ارتقاء داد. می‌گویند ما هم در ستایش آنان با شما شریک هستیم. [این] مطلب باید تحلیل شود. سران حزب توده اشتباه نکرده بودند. آن‌ها رهبران نهضت ملی را از لحاظ روش‌هایی که به پیروزی ۳۰ تیر و امثال آن رسیده بود مردود می‌دانستند، اما آن‌گونه رهبری را که به ۲۸ مرداد منتهی شد مطلوب می‌دانند. اگر مثلاً آن‌ها و ما هر دو نسبت به یک شخصیت ملی ابراز علاقه می‌کنیم، ستایش ما از آن شخصیت به

خاطر روش‌هایی است که تمام پیروزی‌های نهضت ملی نتیجه آن‌هاست، اما ستایش حزب توده به خاطر تحمیل شدن روش‌هایی بدان شخصیت و یا شخصیت‌هاست که منتهی به شکست گردید. بنابراین، از لحاظی که حزب توده و دنباله‌روان، دانسته یا ندانسته یک شخصیت ملی را محکوم می‌کنند ما آن‌ها را [از آن جهت] می‌ستائیم. اما از لحاظی که توده‌ای‌ها فلان شخصیت را ستایش می‌کنند ما مورد انتقاد قرار می‌دهیم. مثلاً فلان شخصیت که در کمیته صلح‌کذایی آن‌ها بود برای توده‌ای‌ها مترقی و برای ما قابل انتقاد و ناآگاه از سیاست است. این اختلاف را ما تنها با توده‌ای‌ها نداریم، [بلکه] این اختلاف سلیقه را با کلیه آن‌هایی داریم که با وجود ضدتوده‌ای بودن دارای یک ایدئولوژی صریح و روشن و علمی نیستند و افکار آزادیخواهانه خود را بدون توجه در مکتبی که حزب توده تلقین کرده است فراگرفته‌اند. ما مصمم هستیم که با کمال شجاعت و صراحت، با پشت پا زدن به سوابق ذهنی غلط، ایدئولوژی نهضت ملی ایران را که بوجود آورده‌ایم توسعه داده و تکمیل کنیم. سوابق ذهنی غلط و رسوب‌های فکری را که حزب توده به نام افکار عمومی به اذهان تلقین کرده از بین ببریم و اصول و دکترین ملی و مستقل را جانشین آن ساخته و با هرگونه رسم و سنت فکری غلط مبارزه کنیم؛ هرچند این مبارزه عوام‌پسند نباشد. اما چون بالاخره به نفع عوام و مصلحت هدف‌های عمومی است آینده دارد، زیرا جریان تاریخ در این جهت سیر می‌کند.

**فعالیت اجتماعی مخفی پس از این بیهوده است**

شعارهای صحیح نهضت ملی همواره از طرف مکتب ما داده شده است. پس از شکست نیز شعار مقاومت را به شکل «نهضت مقاومت ملی» دادیم. [اما امروز] در شرائط و وضعی که در کشور ما از لحاظ گسترش

یأس و نومیدی و عوامل دیگر بوجود آمده، به نظر ما فعالیت مخفی دیگر معنی و فائده ندارد. ایران احتیاج به یک رستاخیز ملی دارد. این رستاخیز نمی‌تواند به طور مخفی بوجود آید. ما منکر اقدامات خصوصی نیستیم. اما نهضت به معنی جنبش ملی و عمومی نمی‌تواند و نباید همواره مخفی بماند. امروز اغلب اشخاص و شخصیت‌ها این عقیده را پیدا کرده‌اند که باید از امکانات استفاده کرد، اما تصور می‌کنند که استفاده از امکانات برای فعالیت اجتماعی عملی نیست. به نظر ما یکی از علل وجود نداشتن امکانات همین فعالیت‌های مخفی کوچک و بی‌نتیجه است که نتایج منفی بار می‌آورد. برای این که از امکانات بتوان استفاده کرد باید شخصیت‌های سیاسی، برنامه‌ای اعلام کنند و با سیاست و در عین حال صداقت کوشش دائمی بکار برند تا اوضاع را به حال عادی برگردانند. به نظر ما در صورتی که از اقدامات منفی و بی‌نتیجه صرف‌نظر شود و برنامه‌ای مشخص و با صداقت اعلام گردد و با جدیت و پشتکار اقداماتی به عمل آید می‌توان نه تنها امیدوار بلکه مطمئن بود که از راه مسالمت‌آمیز سیاسی و بالاخره پارلمانی و در چارچوب قانون اساسی نتایج مثبت بدست آید. بعضی‌ها که خود را انقلابی نشان می‌دهند، نوعی استدلال می‌کنند مثل این که چرخ تاریخ از حرکت باز ایستاده و برای همیشه عقب گرد خواهد کرد. [اما] باید توجه داشت که تاریخ در جهت آمال و هدف‌های ملی بزرگ و مترقی پیش می‌رود. در گذشته چنین بوده و در آینده نیز چنین خواهد بود که نیرومندترین افکار عقب‌مانده نمی‌توانند سیر حرکت تاریخ را متوقف سازند. عده‌ای از رهبران نهضت که پس از شکست وارد میدان سیاست شده‌اند از لحاظ سوء تشخیص نمی‌خواهند به این‌گونه اقدامات متفرقه و بی‌نتیجه خاتمه داده و در عوض کار صحیح و اساسی و علنی پیش گیرند. این‌گونه افراد اشتباه می‌کنند و اصرارشان به ضرر [مردم] تمام می‌شود، اما

مردمان شرافتمندی هستند که ما امیدواریم تجدیدنظر جدی در روش و طرز فکر خود به عمل آورند. بعضی افراد مشکوک و یا معلوم الحال نیز هستند که گرچه در مرکز رهبری نمی باشند اما از همان پائین و یا محیط، تأثیر سوء می کنند و مقاصدی دارند که ذیلاً مختصری به آن اشاره می شود. گویا بعضی از افراد با حسن نیت و شرافتمند نیز هستند که گاهی به سبب خودخواهی و زمانی به سبب اغراض خصوصی و لجاجت های خاص زمینه مساعد فکری برای آن گونه تلقینات سوء نشان می دهند. تجربه نشان داده است که خیلی از اشخاص در زندگی از خودگذشتگی و شجاعت بزرگ به خرج می دهند، اما در جزئیات قضایا و جریان ها کوتاه نظرهایی از آنان سر می زند که یا ناشی از خودخواهی یا جاه طلبی و یا لجاجت است. این گونه کوتاه نظری با گذشت و شجاعت سازش ندارد، اما جمع شدن این دو صفت در بعضی از شخصیت ها یک واقعیت انکارناپذیر است. منظور ما متوجه کردن آن اشخاص و مردمان با حسن نیت به این حقایق است.

خود را پشت سر مقدسات ملی مخفی می کنند

بعضی افراد معدود و معلوم الحال یا مشکوک که به مرکز رهبری نهضت تعلق ندارند اما با لطائف الحیل و تظاهرات دیندارانه می توانند اعمال نفوذهایی بکنند، با هرگونه فعالیت علنی مخالفت کرده و به نام افکار عمومی انقلابی نمایی می کنند، و هرگونه فعالیت مثبت علنی را غیرممکن اعلام کرده و آن را سازشکاری و خیانت معرفی می کنند. این گونه افراد مشکوک یا معلوم الحال که اصلاً به ملت علاقه ندارند از شخصیت های ملی، مقدسات و امامزاده هایی درست می کنند و فکر و ذکرشان تمجید و تقدیس تمام کارهای آنهاست. این عناصر مضر هرگونه بحث و استدلال

و تحلیل گذشته را با نظر انتقادی، کفر و زندقه اعلام کرده و شخصیت‌های ملی را معصوم و عاری از هرگونه اشتباه سیاسی قلمداد نموده و عناصر واقع‌بین و هشیار را کافر و زندیق معرفی می‌کنند. این‌گونه افراد مقدسات ملی را دکانی برای کسب و کار سیاسی خود قرار داده‌اند و چون شخصیت و لیاقتی ندارند همواره سعی می‌کنند در خفا و پنهانی و تاریکی بی‌شخصیتی خود را در پشت سر مقدسات مخفی سازند. علاوه بر این افراد، بعضی افراد تازه‌کار نیز که سوابقی ندارند ولی لواحق دارند که لااقل از لحاظ اخلاقی قابل تمجید است، زمینه فکری کم و بیش مشابه با این طرز تفکر دارند؛ یعنی زمینه فکر آن‌ها برای قبول این تلقینات که فعالیت مخفی بهترین راه است و کوشش برای فعالیت علنی و قانونی شازشکاری است، آماده می‌باشد.

آن‌هایی که نه سابقه در مبارزات مفید و مثبت گذشته دارند و نه در دوران بعد از شکست، رهبری صحیح و افتخارآمیز دارند، مثل این که از روآمدن نیروهای اجتماعی و از تجزیه و تحلیل گذشته امتناع می‌کنند و میل دارند حتی الامکان کارگردانی را در پشت پرده ادامه دهند و از علاقه و محبتی که عامه مردم نسبت به بعضی شخصیت‌ها و عنوان‌ها دارند برخوردار باشند. در حدود یک سال پیش یکی از احزاب ملی، که غیر از عناصر آگاه نهضت است، به عنوان یک بخشنامه داخلی اعلامیه‌ای بیرون داد و اعلام کرد که انتشاراتی به نام کمیته مرکزی نهضت مقاومت ملی منتشر می‌شود، اما این امضاء معرف واقعی عناصر نهضت مقاومت ملی نمی‌باشد. در آن بیانیه به ماجراجویی عنصری که با تحریک یک شخص معلوم‌الحال می‌خواهد خود را بجای عناصر هشیار و آگاه نهضت جازند نیز اشاره شده بود. در هر حال رهبری بدون تجربه در جریان‌های پس از شکست، مورد سوءاستفاده افراد مشکوک و معلوم‌الحال قرار می‌گیرد.

مثلاً یکی از آن‌گونه رهبران که تا آستانه شکست نهضت، مبارزات نسل جوان را تخطئه [می‌کرد] و دخالت آن‌ها را در سیاست کودکانه می‌دانست، پس از این تاریخ یکی از سیاستمداران بی‌سیاست گردیده و فریب تظاهرات دیندارانه بعضی افرادی را می‌خورد که مطابق اطلاع مشخص و دقیق در بی‌دینی آن‌ها شک وجود ندارد. البته جای بسی خوشوقتی است این‌گونه افراد به اشتباه خود پی می‌برند و متوجه می‌شوند که بدون دخالت در سیاست نمی‌توان اصلاحاتی انجام داد. از طرف دیگر اشخاصی که تا آستانه ۲۸ مرداد ورود جوانان را در دنیای سیاست کودکانه تلقی می‌کردند بی‌شک خودشان در دنیای سیاست کودک ریشداری بیش نخواهند بود. البته ما، در شرافتمندی و شجاعت اخلاقی و ارزش این‌گونه افراد تردیدی نداریم، اما اگر خوب توجه کنند تصدیق خواهند کرد که بازی آنان با سیاست مضراتی خیلی بیشتر از بازی کودکان، مسائل جدی و نتایج وخیم بار خواهد آورد. یکی از تلقینات افراد مشکوک و معلوم‌الحال این است که این نوع مستضعفین را وادارند که در اعلامیه‌هایی که به نام نهضت داده می‌شود اسم یک سلسله از رجال نیکنام و با شخصیت ذکر شود که مورد احترام مردم‌اند. [اینها] در ضمن گاهی اسم یکی از افراد مشکوک را به عنوانی در ردیف رجال نیکنام ذکر کنند و خواننده خیال کند که شاید آن شخصیت‌های نیکنام در مندرجات این اعلامیه‌ها شریک هستند و یا اقلأً با همه مندرجات آن اعلامیه‌ها موافقت دارند. جای بسی تأسف است که رجال نیکنام نیز با وجود این که با این روش‌ها و یا اقلأً با تمام آن‌ها موافق نیستند و با این‌گونه افراد معلوم‌الحال و مشکوک همراه نمی‌باشند، اجازه می‌دهند که از روی مسامحه و بی‌بندوباری از نام آنان سوءاستفاده شود. مردمی هم که در این کشور و بخصوص در شهرستان‌ها این اوراق به دستشان می‌رسد به

مناسبت آن اسامی نسبت به اقدامات بی نتیجه امید واهی به خود راه می دهند. غافل از این که این شخصیت‌ها اصلاً دخالتی و فعالیتی ندارند.

**بیایید عوام فریب باشیم نه فریفته عوام**

سیاستمداران جنت مکان: روزی یکی از رهبران معروف و نیکنام نهضت برای یکی از افراد آگاه و هشیار نهضت ملی حکایت کرد: «پس از مدتی که از میدان عمل خارج بودم وقتی با اوضاع نهضت پس از شکست روبرو شدم، این روش‌ها و اوضاع را نپسندیدم و به دیدن آقای... رفتم (این یکی نیز از شخصیت‌های معروف و نیکنام است) و به او گفتم که این وضع خراب به ضرر کشور و مردم است باید راه و رسم را عوض کرد.» او جواب داد که «من هم جداً با شما هم عقیده‌ام. اما به شما توصیه می‌کنم این حرف‌ها را نزنید که مورد اتهام قرار می‌گیرید. این حرف‌ها را که عوام‌پسند نیست اصلاً و ابداً نمی‌شود زد.»

همین شخص<sup>۱۷</sup> که این حکایت را از قول شخصیت اول نقل می‌کند، می‌گوید، روزی با شخصیت دوم طرف بحث و مذاکره بودم و به او گفتم «آقای... شما را به خدا پس از این بیایید قدری عوام فریب باشیم اما فریفته عوام نباشیم. زیرا در گذشته عوض این که مردم را رهبری کنیم در دنبال آن‌ها روانه شدیم و اسیر احساساتی بودیم که به مردم عوام تلقین شده بود. عوض این که مصلحت کشور و مردم را در نظر بگیریم دائماً می‌گفتیم مردم درباره این کار چه خواهند گفت.»

رهبری دنباله‌روی از عوام نیست، رهبری صحیح عبارت از هدایت و روشن کردن فکر عامه و سوق دادن آن‌ها به طرف هدف‌های واقع‌بینانه است. عصر همان روز این شخصیت محترم و مخاطب من این جمله را که «شما را به خدا بیایید قدری عوام‌فریبی کنیم و فریفته عوام نباشیم.» برای



عده‌ای از رجال جنت‌مکان که در یک جلسه مؤانسه جمع بودند حکایت کرده بود. همه خندیده و تأیید کرده بودند، اما عملاً همان جنت‌مکانی خود را مانند همیشه ادامه می‌دهند. نسل جوان و زحمتکشان و بازاری‌های شرافتمند و زحمتکش (نه آن‌هایی که نهضت را برای دردست داشتن دستگاہ مالیاتی و غیره می‌خواستند) باید توجه داشته باشند که چه از این امامزاده‌های راست راستی و چه از آن امامزاده‌های تصنعی و افراد مشکوک و یا افراد بی‌تجربه و کودک در عالم سیاست، معجزی برای بهبود وضع نخواهند دید. البته احترام فوق‌العاده ما نسبت به سران شرافتمند نهضت و جنت‌مکان‌ها و همچنین نسبت به افرادی که در مواقع حساس اقلان نام نهضت را زنده نگاه داشته‌اند پابرجاست. اما داشتن احترام نسبت به افراد، غیر از عقیده داشتن به راه‌حل آن‌ها، که بی‌راهی است، می‌باشد. بدون تردید آن دسته از سران نهضت که به کلی واقع‌بینی را از دست نداده و فریفته عوام نباشند و به اشتباهات گذشته پی‌ببرند، در آینده نیز مورد استفاده جامعه قرار خواهند گرفت. اما نسل جوان و روشنفکران آگاه نباید به انتظار اقدام و ابتکار آنان باشند. این‌ها خود باید پیشقدم شوند و جاده را بکوبند و راست را از کج تشخیص داده پیش بروند و رجال نیکنام را نیز به دنبال خود بکشانند.

### فصل سوم — رسالت تاریخی نسل جوان و روشنفکران

در جنگ جهانی اخیر نسل جوان کشورهای که در مقابل زور و قدرت مقاومت کردند، اعم از دختر و پسر، از خودگذشتگی و فداکاری و لیاقت بسیار نشان دادند. به قول آقای چرچیل، یکی از اداره‌کنندگان بزرگ پیروزی، در جنگ لحظاتی می‌رسید که سرنوشت ملی و پیروزی یا

شکست به همت و شجاعت چند خلبان یا چند کارشناس بستگی پیدا می‌کرد.

پس از آن که این جوانان چه در میدان‌های جنگ و چه در پشت جبهه وظیفه خود را بخوبی انجام دادند، در مقابل وظائف سنگینی که انجام داده بودند شرکت بیشتری در اداره امور اجتماعی خواستار گردیدند. در اکثریت نزدیک به تمام کشورها حداقل سن برای شرکت در انتخابات پائین آورده شده و عده بیشتری از جوانان در تعیین سرنوشت ملل خود شرکت و مسئولیت بدست آوردند. مسئولیت‌های مهمی را که نسل جوان در زمان جنگ بدست آورده بود، پس از آن نه تنها حفظ کرد بلکه در اداره امور جامعه و سیاست و اقتصاد و فرهنگ و حتی در اداره امور بین‌المللی مسئولیت‌های بیشتری به عهده گرفت.

در آزمایش‌های تلخ پس از شروع جنگ جهانی اخیر نسل جوان ایران نیز در معرض حوادث بزرگ تاریخی قرار گرفت و جوان‌ها با از خود گذشتگی و فداکاری قربانی زیادی دادند، اما متأسفانه تمام مساعی آن‌ها تقریباً بیهوده بود و حتی در مواردی درست به عکس آمال و آرزوهای خود رسیدند و دچار نومیدی و بالاتر از آن دچار بحران فکری و روحی گردیدند که در تمام ادوار تاریخی گذشته نظیر ندارد.

#### با ارزش‌ترین فرزندان گم‌گشته ایران

عده زیادی از با ارزش‌ترین نیروهای اجتماعی نسل جوان ایران در حزب توده گردآمدند. آن‌ها از آنچه وجود داشت به تنگ آمده بودند و می‌خواستند تمام پیوند خود را با رژیم کهنه و پوسیده‌ای که غیر از پستی و دنائت در آن یافت نمی‌شد بنگسلند و دنیایی نو بسازند. این جوانان با ارزش برای ساختن دنیای نو آینده برای هرگونه فداکاری حاضر بودند و

هیچ مشکلی را غیر قابل غلبه نمی‌دانستند. آن‌ها پناهگاه خود را از روی مطالعه و دقت انتخاب نکردند، اما چون در خلأ صرف زندگی می‌کردند و از گذشته متفر بودند، دیوانه‌وار خود را در پناه مکتبی قرار دادند که به آن‌ها نوید دنیای موعود را می‌داد. آن‌ها به عده‌ای از رهبران پرمدها سر سپردند و به امید آب رو به سراب رفتند، ولی دسته دسته به سراب بودن آنچه آب می‌پنداشتند پی بردند، اما راهروان خافل فریاد آن‌ها را باور نکردند و هشیاران را به بی‌ایمانی و بی‌عقیدگی متهم ساختند.

امروز در نتیجه آزمایش‌های تلخی که در ایران و خارج از ایران پیش آمده اکثریت نزدیک به تمام جوانان و روشنفکران و زحمتکشان [عضو] حزب توده می‌بینند که تمام دیوارهای کاخ آمال و آرزوهای آنان فرو ریخته است و در کعبه آمالی که عالی‌ترین هدف‌های بشری را جستجو می‌کردند با پستی و دنائتی خیلی بیشتر از آنچه در گذشته از آن گریخته بودند، روبرو شده‌اند. حالا که دیوارهای این معبد خیالی فرو ریخته است، به قول همشهری آقای باقراوف، غیر از یک «پلید خطاکار» و به گفته آقای موراوسکی، منشی کل حزب کمونیست لهستان، غیر از یک «مستبد خون‌آشام مبتلا به جنون خودپرستی» معبود دیگری نمی‌بینند.<sup>۱۸</sup> چه خون‌هایی که در راه این معبود خون‌آشام ریخته شده و چه فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌ها و چه انرژی‌ها که به هدر رفته است. ما نسبت به این جوانان و راهروان با نظر احترام نگاه کرده و به ارزش اجتماعی آنان که متأسفانه تا حالا هدر رفته آگاهیم.

عده‌ای از هم‌زمان ما نیز راهرو این طریقت بوده‌اند و به آمال و آرزوهای بزرگ و اولیه آنان، به زحمات طاقت‌فرسا و قربانی‌هایی که در طی راه داده‌اند و به دلهره‌ها و بحران‌های روحی آنان بخوبی آشناییم. ما می‌دانیم که آن‌ها دچار چه تراژدی روحی و فکری هستند و در خلأ

زندگی می‌کنند. اگر آن‌ها بتوانند به این بحران روحی غلبه کنند بی‌شک می‌توانند منشأ بسط دادن انرژی بزرگ اجتماعی گردند. ما آنچه از دستمان برآید در همراهی و کمک به آنان دریغ نمی‌ورزیم.

گروهی دیگر از جوانان و روشنفکران و زحمتکشان گرچه دچار سرنوشتی به این فجیعی نگردیده‌اند، اما از لحاظ نومییدی دست‌کمی از آنان ندارند. این‌ها نیز سرنوشت خود را به رهبران نسل گذشته، که در نظر آنان شخصیت‌ها و سلطه‌های اخلاقی بزرگی بودند، سپردند. اما در نتیجه آگاه نبودن رهبران به اوضاع زمان و مکان، یک فرصت تاریخی بزرگ از دست رفت و انرژی و مساعی و کوشش و قربانی یک ملت لاقابل برای مدت درازی بی‌نتیجه ماند.

#### سرنوشت مشترک نسل جوان

گرچه رهبران این دو گروه از جوانان با هم قابل مقایسه نیستند، زیرا رهبران آنان پست و خطاکار و رهبران اینان شرافتمند و فداکار هستند، مع‌ذالک این دو گروه جوانان توده‌ای و ملی در یک سرنوشت شریک‌اند و آن این که هر دو سرسپرده رهبرانی شده‌اند که یکی آن‌ها را به ورشکستگی و اضمحلال و دیگری نیز به از دست دادن یک فرصت بزرگ تاریخی سوق داده است. نسل جوان و روشنفکران ما باید به ارزش خود پی ببرند. همان‌طور که جوانان در عین داشتن احترام به پدر و مادر، با رسیدن به دوران رشد و بلوغ خود را از قیمومت آنان خارج می‌سازند، نسل جوان ایران نیز باید به ارزش و اهمیت خود پی برد و خود را از قیمومت پدران سیاستمدار خود آزاد کرده در عین احترام نسبت به آنان راه‌های نوین را که زمان‌های نوین تقاضا دارند پیش گیرند. نسل جوان بهتر از نسل سلف خود می‌تواند زمان حاضر را درک کند و خود را برای دنیای

آینده مهیا سازد و بهتر از آنان می‌تواند اراده و انرژی خود را برای ساختن دنیای آینده بکار برد. نسل جوان با جهش حیاتی خود می‌تواند رهبران و سیاستمداران محبوب را با جریان [روز] پیش ببرد. باید در نتیجه آزمایش‌های گذشته تصدیق و اعتراف کرد که جوانان ما در اغلب موارد آنچه را که پیران مجرب در آئینه نمی‌دیدند، آن‌ها در خشت خام می‌دیدند.

ما در سرمقاله همین شماره دهم مجله نبرد زندگی پیشنهاد کردیم که تمام آن‌هایی که طرز فکر چپ و مستقل از بیگانگان دارند و کلیه آن‌هایی که به نحوی از انحاء تمایلات سوسیالیستی دارند، برای جمع شدن در یک جامعه بزرگ خانوادگی و سوسیالیستی قانونی و علنی گرد آیند و از هم اکنون در فکر تهیه مقدمات آن و رفع مشکلات (هرقدر هم که سخت و طولانی باشد) برآیند. به نظر ما کلیه آن‌هایی که استثمار انسانی را از انسان دیگر مذموم می‌شمارند و علاوه بر آن معتقدند که رسیدن به این هدف با توجه به منافع طبقات زحمتکش ملت ایران و مستقل از جریان‌های مختلف جهانی، با تکیه به نیروی ملی و محلی ممکن است، می‌توانند برای از قوه به فعل آوردن جامعه سوسیالیست‌ها با یکدیگر همکاری کنند. تکیه به نیروی محلی و استقلال از جریان‌های مختلف جهانی البته منافاتی با همکاری و همدردی بین‌المللی ندارد که روی اصول تساوی ملل بزرگ و کوچک و قوی و ضعیف برقرار باشد.

#### ضرورت و امکان جنبش ملی ایران

بعضی‌ها با توجه به محیط محدود خودشان، برای این‌گونه جریان‌ها شانس موفقیت و حتی بوجود آمدن نمی‌بینند. به نظر ما بوجود آمدن یک جریان سوسیالیستی قانونی در ایران که از امکانات موجود استفاده کند

یک ضرورت اجتماعی و محلی و بین‌المللی است؛ یعنی اوضاع و احوال جامعه کنونی ایران و شرائط بین‌المللی به طور جبری ایجاب می‌کند که جریان مشابهی در ایران بوجود آید. چون این جریان ضروری است، بنابراین ممکن نیز می‌باشد. [اما باید توجه کرد] هر آنچه ضرورت دارد بوجود آمدنش آتی نیست. پیدایش یک نمود اجتماعی ممکن است ضروری باشد اما عواملی در مقابل آن مقاومت کنند. [در مقابل] اگر عواملی در تسریع آن نکوشند، چون ضروری است بالاخره زمانی که عوامل مخالف ضعیف شده و از بین بروند، آن ضرورت عملی می‌شود. اما اگر عوامل آگاه و هشیار در جریان حوادث دخالت کنند، وقوع این ضرورت اجتماعی را تسریع می‌کنند.

چرا بوجود آمدن یک جریان چپ و مستقل از مراکز بیگانه در ایران ضروری است؟ برای این که اوضاع و احوال حاضر حتی به نظر هیئت حاکمه و آن‌هایی که آن را بوجود آورده‌اند علت وجودی خود را از دست داده است؛ برای این که جناحی از هیئت حاکمه که حسن مسئولیت اجتماعی دارد و واقعاً استقرار عدالت اجتماعی را لااقل برای بقای خودشان ضروری می‌داند عملاً قادر به ایجاد آن نیست. گرچه حسن نیت در جناحی وجود دارد، اما آن‌ها فاقد آن ایدئولوژی و نقشه و برنامه و آگاهی هستند. مایوس‌ها و بدبین‌ها در جواب می‌گویند «خیلی خوب، به فرض که جناح با حسن نیت هیئت حاکمه قادر به استقرار عدالت اجتماعی و ایجاد وضع ثابت نباشد چرا این اوضاع ده و یا ده‌ها سال نتواند ادامه داشته باشد و چرا اوضاع در دوره‌ای که دموکراسی وجود نداشت برقرار نشود؟» در جواب باید گفت: ایران نمی‌تواند یک نغمه ناسازگار و ناهماهنگ در کنسرت جهانی و آسیایی و افریقایی بماند. اوضاعی که در شوروی پیش آمده از سابق خطرناکتر است. در حدود یک

میلیارد نفوس، طبق یک ایدئولوژی انقلابی و مطابق فورمول معینی مشغول سازمان دادن صنایع و زندگی هستند که آن را به عنوان نمونه به دنیا عرضه می‌کنند. آن‌ها در مدت زندگی یک نسل، کشور عقب‌مانده را از بعضی جهات به سطح زندگی اروپا رسانده و در صدد رقابت با امریکا می‌باشند. یک عده از کشورهای دیگر آسیایی و افریقایی نیز مطابق یک فورمول اجتماعی دیگر، صنعت و کشاورزی و [سطح] زندگی اجتماعی را با سرعت بالا می‌برند. ایران در میان این رستاخیز عظیم نمی‌تواند مطابق اصول قرون وسطایی به زندگی آرام و عقب‌مانده، که با رشوه‌خواری و فساد نوینی اشباع شده است، ادامه دهد. در میان این گیرودار و جنب‌وجوش و رستاخیز جهانی که ایران در آن احاطه شده است، در داخله کشور زمینه از لحاظ یک دکترین سیاسی کاملاً خالی است. حزب توده در حال انحلال و از هم پاشیدگی کامل است. آن‌ها نه تنها از لحاظ سازمانی بلکه از لحاظ ایدئولوژیک نیز در زیر سخت‌ترین ضربات داخلی و خارجی موقعیت خود را به کلی از دست داده‌اند. رژیم فاسد و منحط فتودال - بورژوا نیز هیچ‌گونه فورمول و یا دکترین هماهنگ که احتیاجات ضروری این کشور را برآورد، عرضه نمی‌کند. آن‌هایی که به عنوان ناراضی خود را رهبران نهضت ملی آینده می‌دانند، آینده‌ای برای ایشان نمی‌تواند پیش‌بینی کرد، زیرا فاقد اصول و نقشه و برنامه هستند. بنا به این ملاحظات ما عقیده داریم که یک تحول اساسی، ضروری است و در صورتی که عناصر آگاه و هشیار نهضت ملی ایران و سایر عناصر آگاه کارشناس و روشنفکر که تا حالا وارد نبرد اجتماعی نبوده‌اند مطابق اصول و برنامه وارد میدان شوند، می‌توانند به رسالت تاریخی خود عمل کنند و آن ضرورت اجتماعی را که از آن بحث شد هرچه زودتر با استفاده از همکاری جناحی از هیئت حاکمه که حس مسئولیت اجتماعی دارد، عملی سازند.

### بزرگترین خوشبختی و بزرگترین بدبختی

عده‌ای از جوانان و روشنفکران با ارزش بوجود آمدن یک جریان اجتماعی فعال و مؤمن و امیدوار را به این دلیل غیرممکن می‌دانند که فساد و انحطاط و فشار موجود مانع غیرقابل عبور در مقابل آن است. به نظر ما بزرگترین بدبختی این کشور فساد و انحطاط و تمام نتایج حاصله از آن نیست که رژیم فتودال - بورژوای کنونی ما در آن غوطه‌ور است، بلکه بزرگترین بدبختی فقدان یک نقشه و برنامه و یک عامل اجتماعی است که حامل آن نقشه و برنامه باشد. فساد و انحطاط بیش از حد رژیم محکوم به زوال، از یک لحاظ بدبختی رژیم نوینی نیست که باید جانشین آن شود، بلکه از یک لحاظ بزرگترین خوشبختی آن است. اگر یک رژیم محکوم به زوال مثلاً مانند سرمایه‌داری بریتانیا دچار فساد و انحطاط نباشد می‌تواند مدت‌ها خود را حفظ و نگاهداری کند، اما وقتی فساد و انحطاط از حد گذشت برای رژیم نوین بعدی یک خوشبختی محسوب می‌شود. بنا به این استدلال بزرگترین بدبختی کشور ما فساد و انحطاط موجود نیست بلکه فقدان یک دکتورین یا یک ایدئولوژی و یا فقدان اصول و برنامه و نقشه‌ای است که به وسیله عده‌ای از روشنفکران و کارشناسان بوجود آمده باشد تا جانشین رژیم فاسد گردد.

اگر این مکتب ملی و پرچمداران آن بوجود آمده بودند و می‌دانستند چکار بکنند و چکار نکنند، بزرگترین فرصت تاریخی از دست نمی‌رفت. اما آنچه حتمی است [این است که] فرصت برای ابد از دست نرفته است. بفرض این که همین امروز این فرصت بوجود آید عاملی وجود ندارد که بتواند از آن فرصت استفاده کند و مانند گذشته ملت را به گرداب هرج و مرج و بن‌بست نکشاند. رسالت تاریخی نسل جوان و روشنفکران بوجود آوردن و آماده کردن آن عاملی است که نه تنها از



فرصت آینده استفاده نماید بلکه بوجود آمدن آن فرصت تاریخی را [نیز] تسریع کند.

چون خون ایرانیان هنوز در عروق جریان دارد، چون قلوب میلیون‌ها نفر مانند همیشه با هم می‌تپد، چون قوانین علم‌الحیات و جامعه‌شناسی مانند گذشته تأثیر می‌کنند، چون سنن و قوانین تاریخ مانند همیشه از تأثیر باز نایستاده‌اند، چون فساد و پستی و اراده برای خوب زیستن و پیروز گردانیدن ارزش‌ها و مقام انسانی مانند نور و ظلمت در مبارزه دائمی هستند، چون پیروزی نیروهای یزدانی بر نیروهای اهریمنی و غلبه نور بر ظلمت امری یقین و حتمی الوقوع است، چون قوانین فلسفه تکاملی تاریخ علاوه بر میلیون‌ها ایرانی همین حروفی که هست خوب است بر صدها میلیون نفوس بشری جهان نیز حکمفرمایی می‌کند، چون مبارزه خیر با شر در سرتاسر دنیای امروز دوام دارد، چون قلوب صدها میلیون نفوس بشری که در خوشبختی یا بدبختی زندگی می‌کنند کم و بیش هماهنگ با ضربان قلوب ایرانیان می‌تپد، [بنابراین] ما ایمان داریم که حرکت تکاملی تاریخ ادامه دارد و بالأخره اصول و لیاقت و ارزش‌های انسانی پیروز خواهند شد. اگر ما از خودمان موجودیت داشته باشیم، هم در داخل کشور و هم در خارج از آن، جریان‌های نیرومندی که همدرد و مشوق و همکار باشند پیدا خواهیم کرد.

### یادداشت‌ها

۱. مجله نبرد زندگی سال اول، شماره ۱۰-۲۶ اردیبهشت ۱۳۳۵. این مقاله را ملکی از طرف «هواداران نبرد زندگی» نوشت که تحت عنوان تحلیل مختصری از گذشته برای ترمیم راه آینده در شماره مذکور (از ص ۲۷ تا ۵۹) انتشار یافت، و چندی بعد، طبق یادداشت چاپ دوم، به علت «استقبالی که از شماره دهم مجله نبرد زندگی شد مافوق انتظار خوشبین‌ترین افراد بود» مستقلاً ولی بدون امضای او و با

- عنوانی که ما در این مجموعه آورده‌ایم منتشر گردید. زیرا ملکی در آن زمان ممنوع‌القلم بود.
۲. مقدمه بالا به قلم نویسنده مقاله بر چاپ دوم افزوده شده است.
۳. این سرمقاله تحت عنوان «استاد دانشگاه پرسید چه باید کرد؟» و راه‌حلی که نسبت به آن نشان داده شد، به قلم ملکی در نبرد زندگی، شماره ۱۰، منتشر گردید. پرسش‌کننده، دکتر محسن عزیزی استاد دانشکده حقوق بود.
۴. مقارن با زمانی است که خروشچف رهبر جدید شوروی در کنگره بیستم حزب کمونیست (فوریه ۱۹۵۶ = اسفند ۱۳۳۴) بخش‌هایی از جنایات استالین را افشا کرد و او را دیکتاتوری خشن، بی‌رحم، سودجو، بی‌اطلاع و... خواند.
۵. به مناسبت سالگرد قیام ملی ۳۰ تیر (در ۱۳۳۲) دو متینگ جداگانه از طرف ملیون و توده‌ای‌ها در صبح و بعدازظهر برگزار شد که پیشنهاد تفکیک آن از سوی ملکی بود. ملکی همزمان با سالگرد مذکور به وقایعی اشاره می‌کند که منجر به نمایش چشمگیر حزب توده و مآلاً تصمیم امریکا مبنی بر انجام کودتا گردید. منظور از «شخصیت وزارت‌خانه‌ای» دکتر شاپور بختیار معاون وزارت کار است که به درخواست‌های بجای کارگران کوره‌پزخانه‌های تهران توجه نکرده بود و گفته بود کارگران مجبور به ادامه کارند. در نتیجه آنان از دولت و احزاب ملی دلسرد شدند و به دام حزب توده افتادند و در تظاهرات آن روز بعدازظهر توده‌ای‌ها شرکت کردند.
۶. منظور چکی است که ادوارد ژرژ دو نالی رئیس حسابداری اصل ۴ در ایران به مبلغ ۳۹۰۰۰۰ دلار - معادل ۳۲۶۴۳۰۰۰ ریال - برای راه‌اندازی کودتای ۲۸ مرداد بر عهده بانک برنامه کشیده بود.
۷. گویا گوینده این جملات دکتر کریم سنجایی بوده است.
۸. منظور «سرنوشت تاریخی لیبرالیسم» است.
۹. این مطالب شش ماه قبل از حمله نیروهای اسرائیل و فرانسه و انگلیس به مصر (اکتبر ۱۹۵۶ = مهر ۱۳۳۵) نوشته شده است. در این جنگ مصر از جهت نظامی شکست خورد اما از نظر سیاسی به پیروزی بزرگی در سطح بین‌المللی دست یافت.
۱۰. یعنی اگر تمام شیء یا موضوعی دریافت نشد، نباید از بعضی بخش‌های (مفید) آن هم صرف‌نظر کرد (از تعلیمات منطقی) درست برخلاف مفهوم همه چیز یا هیچ چیز.
۱۱. گروه دکتر محمدعلی خنجی و مسعود حجازی.
۱۲. منظور، درباره ۲۸ مرداد است که کمیته مرکزی حزب توده ایران در بهمن ۱۳۳۲ منتشر کرد.

[www.CheBayadKard.com](http://www.CheBayadKard.com)

۱۳. اشاره به دکتر مصدق است.
۱۴. منظور اعلامیه‌ای است که چند روز پس از کودتای ۲۸ مرداد و یکی دو روز قبل از زندانی شدن ملکی، برای تشکیل نهضت مقاومت ملی از طرف حزب نیروی سوم منتشر گردید و ملکی در آنجا گفته بود «من برای چندمین بار از صفر شروع می‌کنم».
۱۵. مقصود هیئت اجرائیه حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) است.
۱۶. اشاره به دکتر محمدعلی خنجی و مسعود حجازی است.
۱۷. ظاهراً مقصود نویسنده همین مقاله است.
۱۸. جملات داخل گیومه‌ها توصیف استالین است که بعد از مرگش یاران سابق او بر زبان و قلم می‌آوردند.

## بیانیهٔ جامعهٔ سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران<sup>۱</sup>

نیروهای مستقل از دو بلوک، نیروی سوم.

در همهٔ جهان پیروز می‌شود.

پیش از شروع مقدمهٔ تاریخی دربارهٔ نهضت ملی ایران، دو نکته را راجع به عنوان «جامعهٔ سوسیالیست‌ها» روشن می‌کنیم:

اولاً - منظور از به کار بردن این عنوان به هیچ وجه این نیست که تمام سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران در این سازمان جمع شده‌اند، همچنین مقصود این نیست که هر کس با این سازمان نیست سوسیالیست نمی‌باشد. به هر حال سعی و کوشش این جامعه در راه جامعیت بخشیدن به تمام کسانی خواهد بود که به نحوی از انحاء تمایلات سوسیالیستی دارند. این نکته نیز قابل تذکر است که اصطلاح «جامعه» معادل اصطلاح اروپایی Ligue است که در نهضت سوسیالیستی سابقه تاریخی دارد و در یوگسلاوی نیز به جای اصطلاح حزب، کلمهٔ «لیگ» به کار برده‌اند.

ثانیاً - باید به این نکته توجه داشت که هیچ فرد سوسیالیستی در کشور عقب مانده یا توسعه نیافته‌ای مانند ایران، نمی‌تواند برنامهٔ خود را در

مرحله کنونی، با محتوای کاملاً سوسیالیستی انتخاب کند. سوسیالیست‌های واقع‌بین، خواهی نخواهی اوضاع و احوال و شرایط مرحله‌ای از رشد و نمو تکاملی جامعه‌ای را که در آن قرار دارند در نظر می‌گیرند. به هر صورت ما با منطق و روش سوسیالیستی، جامعه کنونی ایران را ارزیابی کرده و برای تغییر و تحول آنچه تغییردانی است کوشش خود را به کار خواهیم برد و برنامه و اصول را نیز در این بیانیه روشن و اعلام می‌کنیم.

## بخش یکم

### نظر اجمالی به تاریخ نهضت ملی ایران

انعکاس صدای نهضت ملی ایران هنوز در خاورمیانه طنین‌انداز است. هم‌اکنون رهبران و مدیران جوامع این قسمت جهان پرشور، از تجربیات تلخ و شیرین این آزمایش بزرگ تاریخی استفاده می‌کنند و ملت‌های خود را از قید اسارت قرون رها ساخته و با آخرین بقایای نفوذ استعماری قرن نوزده در مبارزه‌اند.

در حالی که رهبران نهضت‌های ملی از این گنجینه تجربیات تاریخی و گذشته ما بهره می‌گیرند، اگر خود ما از گذشته‌مان درس نگیریم و راه آینده را با توجه به دروس پرارزش تاریخ (که توام با پیروزی‌ها و ناکامی‌هاست) معین و مشخص نسازیم، کمال بی‌خردی خواهد بود.

مرحله اخیر نهضت ملی ایران از زمانی شروع شد که قانون تحریم امتیاز نفت به مجلس پیشنهاد و تصویب گردید.<sup>۲</sup> این قانون معیار و محکی بود تا عمال بیگانه را از صفوف ملت ایران جدا سازد. بعدها مبارزه برای آزادی انتخابات، شکل جبهه ملی به خود گرفت و مبارزه برای استیفای حقوق ملی به آن جبهه یک محتوا و برنامه داد.

پیشنهاد ملی کردن صنعت نفت، برنامه نهضت ملی ایران را در جهت تمایلات سوسیالیستی مستقل از بیگانه پیش برد. در این زمان حزب توده

با کمک رزم‌آرا پا به عرصهٔ فعالیت گذارد تا بتواند جبههٔ ملی ایران را تضعیف کند. آن‌ها که تا مدتی مدعی بودند جبهه ملی برنامه‌ای ندارد، ناچار به این تظاهر می‌کردند که آنان نیز برنامه‌شان الغای امتیاز نفت جنوب است. آن‌ها ابهامی بوجود آورده بودند و در آغاز کار خود را پیشرو مبارزه معرفی می‌کردند. اما شعار ملی شدن صنعت نفت سراسر ایران، نقاب از چهرهٔ آنان برگرفت و بر صاحب‌نظران کاملاً روشن ساخت که کوشش آن‌ها برای مبارزه با نفوذ بیگانه نیست، بلکه برای جانشین کردن نفوذ یک بیگانه، به جای بیگانه‌ای دیگر است، به طور خلاصه مقصودشان این است که سهم همسایهٔ شمالی نیز از نفت شمال داده شود، تا این امتیاز تبدیل به یک پایگاه سیاسی و اجتماعی نفوذ در ایران گردد.

#### تکیه‌گاه نهضت ملی ایران

تمام ملت ایران، منهای دو اقلیت منفور<sup>۳</sup>، پشتیبان نهضت ملی و ضد استعماری بوده و هستند. در اینجا لازم است به نیروهای متشکلی که پشتیبانی ملت ایران از مجرای سازمان‌های آنان به عمل می‌آید نظری بیندازیم:

در نهضت ملی ایران احزاب و گروه‌ها و شخصیت‌هایی با قدرت تشکیلاتی کمی و کیفی متفاوتی بودند که یا از سابق وجود داشتند و یا در ضمن جریان آن بوجود آمدند. ما در اینجا تنها از احزاب وابسته به نهضت ملی سخن به میان می‌آوریم.

علاوه بر احزاب، نیروی بازار گرچه متشکل نبود، مع‌هذا به مناسبت تجمع در یک محل به مثابه جمعیت مؤثری بود که در سرنوشت نهضت و پیروزی‌های آن سهم به‌سزایی داشت. هر چند دانشجویان دانشگاه مبارزهٔ خود را از راه احزاب انجام می‌دادند، مع‌ذالک وقتی بحث از پایگاه

نهضت ملی ایران است، باید از دانشگاه به عنوان یک واحد مستقل نیز نام برد. علاوه بر این دو پایگاه، حزب ایران و حزب زحمتکشان ملت ایران و حزب مردم ایران و پان ایرانیست‌ها، خاصه حزب ملت ایران بر بنیاد پان ایرانیسم که تا امروز مبارزه خود را ادامه می‌دهد، هر کدام با قدرت و کمیت و کیفیت متفاوت، از سازمان‌های متشکل نهضت ملی ایران بوده‌اند. تکیه دولت نهضت ملی بر این پایگاه‌ها بود و قدرت ملی خود را از مجرای این سازمان‌ها [توسط] توده ملت می‌گرفت.

این حقیقت را نباید کتمان کرد که اکثریت احزاب و جمعیت‌های وابسته به جبهه ملی (که بالاخره شکل نهضت ملی به خود گرفت) در عین این که مبارزات دامنه‌دار و شجاعانه و مفید برای نهضت انجام داده و هر کدام به نوبه خود صفحات درخشانی به تاریخ نهضت افزوده‌اند، مع‌هذا اکثریت نزدیک به تمام آن‌ها از لحاظ قدرت تشکیلاتی و از حیث مجهز بودن به یک دکترین مشخص اجتماعی - اقتصادی به پایه حزب توده نمی‌رسیدند. اکثریت آن احزاب ملی، هدف عالی و ملی داشتند، اما فاقد استراتژی و تاکتیک مجرب و مؤثر بودند. به همین جهت حزب توده قادر بود به وسیله تشکیلات محکم و تبلیغات مؤثر خود، اذهان را مشوب ساخته و از محیط مبهم و شکل نیافته دیگران سوءاستفاده کند.

حزب زحمتکشان، به کمک عده‌ای از انشعاییون سابق حزب توده و دکتر بقایی و عده‌ای دیگر از روشنفکران به وجود آمده بود. انشعاییون سابق حزب توده توانستند به این حزب تشکیلاتی منظم و یک دکترین اجتماعی - اقتصادی بدهند. همین‌ها بودند که اولین بار به طور سیستماتیک، ملی شدن صنعت نفت را تشریح کردند، زیرا خیلی‌ها تا آن زمان معنی ملی شدن صنایع را به خوبی درک نمی‌کردند. پس از آن که دکتر بقایی راه مخصوص خود را که همه می‌دانند رفت، مبارزه این‌ها با



همراهی گروه عظیمی به شکل نوین حزب زحمتکشان ملت ایران «نیروی سوم» ادامه یافت، و عنوان «نیروی سوم» علامت مشخصه آنان از جریان دکتر بقایی گردید.<sup>۴</sup>

هر چند «نیروی سوم» در دولت ملی شرکت نداشت، اما از لحاظ مطبوعاتی و تشکیلاتی و خاصه از جهت این که یک دکترین مشخص اجتماعی - اقتصادی به نهضت می داد، از نیرومندترین عناصر تشکیل دهنده نهضت گردید. باید به این حقیقت تلخ توجه داشت که قدرت تبلیغاتی و ایدئولوژیک حزب توده به اندازه‌ای قوی و وسیع بود که حتی اشخاصی که هیچ‌گونه ایمان و عقیده‌ای نیز به آن نداشتند، زیر نفوذ افکار توده‌ای‌ها قرار گرفته و به اصطلاح درس آزادیخواهی را از مکتب آن‌ها فرا می‌گرفتند. بدین ترتیب آن‌ها قادر بودند ابهاماتی به نفع خود به وجود آورده و ضربات مهلکی به نهضت بزنند. حزب زحمتکشان (نیروی سوم) تنها تشکیلات مجهز به دکترین بود که افسانه‌های آن‌ها را نقش بر آب می‌کرد، و به همین مناسبت رهبران این حزب، هدف تبلیغات و اتهامات وسیع حزب توده واقع گردیدند. اما علی‌رغم آن، حزب زحمتکشان (نیروی سوم) یک نیروی جانشین به وجود آورده بود که جوانان و زحمتکشانی که تازه می‌خواستند در سیاست وارد شوند دیگر کمتر به حزب توده رفته و به «نیروی سوم» ملحق می‌شدند و به این ترتیب نهضت ملت ایران روز به روز متشکل‌تر و نیرومندتر می‌گردید.

### ۱. هدف و برنامه نهضت ملی ایران

هدف و برنامه نهضت ملی خاصه در اوائل کار، تنها در یک ماده خلاصه می‌شد و آن برانداختن نفوذ سیاسی استعمار و جلوگیری از استعمار استثمار اقتصادی ایران بود که با ملی شدن صنعت نفت و به جریان افتادن

آن به سود ملت ایران می‌بایست عملی شده و به هدف برسیم. این هدف و برنامه در صورتی که با واقع‌بینی عمل می‌شد، بدون شک پیروز می‌گردید. بدین معنی که نهضت از جنبهٔ سیاسی مسئله پیروزی کامل پیدا کرده بود و نفوذ سیاسی استعمار را که از [راه] مقامات رسمی عمل می‌کردند برانداخته بود و با قطع روابط سیاسی با انگلستان صحبت از این بود که این بار ایجاد روابط بر اساس اصول تازه و متساوی‌الحقوق خواهد بود. با وجود این، ایادی و عمال استعمار در گوشه و کنار بودند و فعالیت را ادامه می‌دادند. این پیروزی سیاسی که در سطح دولتی به دست آمده بود، با واقع‌بینی و رهبری صحیح نهضت، مملکت به پیروزی اقتصادی نیز می‌رسید. اما چه شد که در آستانه پیروزی با شکست مواجه شدیم؟

گفتیم برنامهٔ نهضت، ملی و محلی و متناسب با نیروی محلی و ملی خودش بود. درست است که تناقضات سیاست جهانی دو بلوک به ما اجازه داده بود که بتوانیم حقوق ملی را استیفا کنیم. اما نهضت ملی خود و یا شکست و پیروزی خود را [نباید] در چارچوب شکست و پیروزی شرق یا غرب وارد می‌ساخت. به عبارت دیگر صلاح نهضت ملی در این نبود که مسئلهٔ نفت را مسئلهٔ شرق و غرب سازد. اما برنامه و هدف حزب توده این بود که مسئلهٔ نفت را تبدیل به مسئلهٔ شرق و غرب کند. آن‌ها برنامه و هدف سنگین خود را نه متناسب با قدرت دولت و ملت ایران، بلکه متناسب با قدرت دولت شوروی انتخاب کرده بودند. هدف آن‌ها این بود که مبارزهٔ ملت ایران را به مبارزهٔ جهانی شوروی با امریکا تبدیل کنند و در این میان حتی حاضر بودند به انگلستان امتیازاتی داده شود و شکافی میان انگلیس و امریکا بوجود آید. مبارزهٔ ما در درجهٔ اول با صاحبان امتیاز نفت یعنی انگلستان بود. در حالی که آن‌ها در درجهٔ اول با امریکا مبارزه می‌کردند و حاضر بودند با رقیب درجهٔ یک نهضت ملی کنار بیایند.

بُرنده‌ترین سلاح انگلستان که موجب شکست ما شد

نیرومندترین سلاح انگلستان، نه عمال او در ایران، نه کشتی‌های جنگی در آبادان، نه چتربازان و نه تفنگداران دریایی بود. زیرا نهضت ملی ما از راه سیاسی [چه] مستقیم و [چه] غیرمستقیم بر همه این سلاح‌ها غلبه کرده بود. کشتی‌ها و تفنگداران دریایی به مراکز خود بازگشته و عمال ایرانی انگلستان نیز پس از ۳۰ تیر در سوراخ‌های خود خزیده بودند. بُرنده‌ترین سلاح انگلستان که هنوز زنده و متحرک و فعال بود، عنصر نفتی در اصطلاح پرمعنی «توده نفتی» بود. زنده و متحرک بودن این سلاح بیگانه برای آن بود که بسیاری از اشخاص در تشخیص ماهیت بیگانه‌پرست رهبران آن‌ها دچار اشتباه بودند؛ والا افکار عمومی و قدرت نهضت ملی، آن‌ها را نیز به همان جا می‌فرستاد که دیگر عمال بیگانه را فرستاده بود.

## ۲. شکست در آستانه پیروزی اجتناب‌پذیر بود

نهضت ملی ایران یک ضرورت تاریخی بوده و هست. حوادثی که به دنبال آن در خاورمیانه و خاصه در افریقا پیش آمده و در حال رشد و توسعه و تکامل است نشان می‌دهد که قرن بیداری و جنبش و استقلال سیاسی و اقتصادی ملت‌هاست. نهضت ملی یک حادثه اتفاقی نبود، بلکه یک سلسله شرایط و اوضاع و احوال جهانی و محلی، ضرورتاً و به طور محتوم آن را درخواست می‌کرد و می‌کند. با این همه چرا ما دچار شکست شدیم؟

حوادث تاریخی را به یک معنا می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: حوادثی که اجتناب‌پذیرند. بدین معنی که اوضاع و شرایط و عوامل مؤثر در آن حادثه نوعی بوده است که هر قدر هم رهبری خوب و اقدامات نیز

منطقی بود، مع‌هذا آن حادثه اجتناب‌ناپذیر می‌بود. مثلاً قیام اسپار تا کوس که یک نهضت انقلابیِ غلامان در رم قدیم بود، به مناسبت اوضاع و احوال آن زمان و نارس بودن شرایط، محکوم به شکست بود. حوادث تاریخی دیگری نیز وجود دارند که منجر به شکست شده‌اند. اما این شکست‌ها نتیجهٔ عدم رهبری صحیح و ارزیابی غلط از نیروهای خودی یا از نیروی دشمن یا نیروی مؤتلفین، و یا از تشخیص غلط در ماهیت آن‌ها بوده است. مقدمتاً به این نکته اشاره می‌کنیم که منظور ما در اینجا شمردن افتخارات نهضت نیست، بلکه انتقاد از خود است. پُر واضح است که شکست نهضت به مناسبت سرسختی دشمن بود. اما این سؤال مطرح است که اگر نهضت ملی ایران بعضی اقداماتی را که کرده، نمی‌کرد و در عوض یک سلسله اقداماتی را که لزومش در همان زمان نیز حس می‌شد انجام می‌داد، آیا نتیجهٔ نهایی غیر از آن نمی‌شد که عملاً پیش آمد؟

یک رهبری صحیح باید واقع‌بین باشد. لازمهٔ واقع‌بینی این است که تابع احساسات نبود و بتوان نیروی فعاله و نیروی ذخیرهٔ خود را خوب محاسبه کرد. همچنین ارزیابی صحیح نیروهای دشمن و مقایسهٔ آن با نیروهای خودی ضروری است و هر اقدام و عملی باید از روی این مقایسه اندازه‌گیری شود. نباید دست به کاری زده شود که مطابق محاسبهٔ نیروها نتیجهٔ آن شکست قطعی باشد. رهبری واقع‌بین تقاضا و خواسته‌های خود را باید متناسب با نیروی خویش و نیروی حریف تنظیم کند، نه مطابق حداکثر آمال و آرزوی خود.

پس از سی تیر تاریخی

اشاره کردیم که بُرنده‌ترین سلاح انگلستان و آخرین تیر ترکش آن، جناح توده نفتی بود. تا سی تیر آن‌ها در مقابل نهضت ملی بودند، به قول خود

حادثه آفرینی می‌کردند و رهبر نهضت ملی را پیرمرد خرفتی که پنجاه سال به استعمار خدمت کرده است معرفی می‌نمودند و احزاب ملی را نیز عامل پست استعمار و جیره‌خوار اصل چهار می‌شناختند. آن‌ها به اعتراف خودشان در سی تیر مردد و حیران بودند و نمی‌دانستند که به مؤتلف قدیمی خودشان جناب اشرف<sup>۵</sup> کمک بکنند یا نه؟ اما پس از پیروزی سی تیر ناگهان این حزب آگاه و هشیار! کشف کرد که تا به حال اشتباه می‌کرده و دچار مکتاریسم<sup>۶</sup> بوده است، و آن پیرمردی که پنجاه سال به استعمار خدمت کرده مرد شریفی است و احزاب عامل امپریالیسم و جیره‌خوار اصل چهار نیز مؤتلفین خوبی برای «جبهه صلح و دمکراسی» هستند. حمله ائتلافی آن‌ها برای آنچه «جبهه واحد ضد استعمار» نامیدند شروع شد. حزب زحمتکشان و جناح واقع بین آن که روش‌های آن‌ها را خوب می‌شناخت این حمله ائتلافی را جداً رد کرد و هرگز اجازه نداد که این جبهه رسماً تشکیل شود.

آنچه می‌بایست نشود

حزب توده علی‌رغم رد شدن حمله ائتلافی، باز تظاهر به پشتیبانی از نهضت می‌کرد. سیاست انگلستان کوشش می‌کرد که به نهضت ملی انگ توده‌ای بزند. جمعیت‌های رنگارنگ حزب توده از قبیل جمعیت مبارزه با استعمار، جوانان دمکرات، جمعیت حمایت از کودکان و مبارزه با بیسوادی و غیره دست باز پیدا کردند و کشور را دائماً در حال تشنج نگاه داشتند. متأسفانه به تذکرات حزب زحمتکشان (نیروی سوم) ترتیب اثر داده نشد و به خلاف آنچه بعدها مثلاً در مصر عمل شد، به جای استفاده از وجود دولت شوروی در همسایگی ما و جلوگیری از ستون پنجم آن‌ها در داخل کشور، دست آن‌ها آن‌طور که همه می‌دانند باز بود. ممکن است

برای بعضی سیاستمداران و مقامات رسمی و دادگستری آن روز ما روشن نبوده است که ماهیت روزنامه بسوی آینده و روزنامه‌های همگام آن و جمعیت ضداستعمار و غیره و غیره چیست. اما کودکان دوازده ساله و پیرزنان بی سواد ماهیت آن‌ها را می‌شناختند. آن‌هایی که پرونده توده‌ای بودن برای نهضت ملی ایران جعل می‌کردند از این سیاست اشتباه‌آمیز استفاده کرده و این وقایع را به عنوان شواهد زنده به پرونده اضافه می‌کردند.

تظاهرات تحریک‌آمیز رفته‌رفته شدیدتر می‌شد و مؤتلفین و پشتیبانان نهضت ملی متدرجاً نگران و نگران‌تر می‌شدند. بازاری‌ها صریحاً از این اوضاع ناراضی بودند. عده‌ای از بازرگانان اصفهان و سایر شهرها به تهران آمده و از رجال نهضت می‌پرسیدند آیا واقعاً مملکت کمونیستی خواهد شد؟

روشنفکران و دانشگاهیان نگران و حیران بودند و از خود می‌پرسیدند به کجا می‌رویم؟ در حالی که پشتیبانان نهضت مردد و نگران می‌گردیدند، دشمنان و رقبای داخلی و خارجی نهضت با مشاهده این اوضاع که کارد به استخوان می‌رساند، برای خاتمه دادن به آن جریان مصمم‌تر و جدی‌تر می‌شدند. سیاست انگلستان که رئیس‌سور [یعنی کارگردان] اصلی این صحنه بود، از اشتباه‌آمیز بودن این سیاست در پشت پرده حداکثر استفاده را کرد. این اوضاع شدیدترین ضربه را به سیاست خارجی ما وارد آورد.

هر چند تراست‌های نفتی آمریکا در تمام مدت نهضت ملی کوچک‌ترین مشکلی برای انگلستان ایجاد نکردند و از آن‌ها در برابر ایران حمایت نمودند، مع‌هذا دولت آمریکا در اوائل کار، به مناسبت‌های سیاسی و استراتژیک در خفه کردن نهضت ملی با انگلستان هماهنگ نبود، اما انگلستان از اوضاع متشنج و صحنه‌سازی‌هایی که به آن‌ها

واقعیت بخشیده بود، آخرین استنتاج و بهره‌برداری را کرد و سیاست امریکا را با خود هماهنگ ساخت. دشمنان داخلی و خارجی نهضت هم که مصمم‌تر و جدی‌تر شده بودند، همان‌طور که مجلهٔ تئوریک علم و زندگی در حدود یک سال پیش از ۲۸ مرداد تجزیه و تحلیل کرده و هشدار داده بود، آخرین ضربه را وارد کردند.

حزب بیدار و آگاه! توده که برای متشنج کردن اوضاع، هر هفته یک کودتای خیالی کشف می‌کرد و یا پیش‌بینی می‌نمود، درست در تاریخی که واقعاً حادثه‌ای در شرف وقوع بود، به ادعای خود غافل‌گیر شد و با وجود داشتن ششصد افسر متشکل و نیروهای متناسب با آن و آن همه ذخیرهٔ مهمات که بعدها کشف شد، دست از پا خطا نکرد. این واقعیت، یک جواب دندان‌شکن به آن‌هایی است که این تصور واهی را به خود راه می‌دادند که گویا شوروی حاضر بوده است منافع نفتی انگلستان را به دوستی ایران بفروشد. در حالی که واقعیت نشان داد که انگلستان با استفاده از تشویق کمونیسم در ایران، امریکا را با خود صددرصد هماهنگ ساخت و در حساس‌ترین موقع، شوروی و حزب توده را نیز ساکت نگاه داشت تا ضربهٔ آخر را بزند و آقای ایدن از آن شب به بعد راحت بخوابد.

می‌بایست جلو این بی‌بندوباری گرفته می‌شد و از هرج و مرج سیاسی که خرابکاری اقتصادی نیز در برداشت جلوگیری کرد و نگذاشت که دشمنان نهضت از قدرت سیاسی و اقتصادی خود دولت علیه آن استفاده کنند. حزب توده به عنوان نمونه با سوءاستفاده‌های کلان مادی که به دست عمال خود در شرکت بیمه و جنگلبانی و غیره انجام می‌داد، از نظر مالی این تشنجات را اداره می‌نمود. یا مثلاً اعتصاب کوره‌پزخانه‌ها را راه انداخت و مقامات رسمی<sup>۷</sup> دولت وقت، رهبران احزاب ملی را [در آنجا]

کنار گذاردند و در برابر فشار رهبران توده‌ای تمام تقاضاهای منطقی و غیرمنطقی کارگران کوره‌پزخانه‌ها را برآوردند. بدین ترتیب بیست هزار کارگر به دامن حزب توده ریخته شد.

به مناسبت آخرین جشن سی تیرپیش از ۲۸ مرداد، متینگ پرجمعیت و باشکوهی که حزب توده در میدان بهارستان برگزار کرد، تمام محافل داخلی و خارجی را لرزاند و پشتیبانان نهضت را مردّد و دشمنان داخلی و خارجی را مصمم و متحد ساخت. روتق و گرمی بازار این متینگ از شرکت کارگران کوره‌پزخانه‌ها بود، و بدین ترتیب ندانم‌کاری یا محاسبات غلط بعضی از مسئولین وقت، این خدمت را به نفع دشمن انجام داد.

#### آنچه می‌بایست بشود

هم عراقی نوری سعید محافظه‌کار و هم عراقی عبدالکریم قاسم انقلابی، هر دو دربارهٔ نفت عاقلانه رفتار کردند و از نتایج گرانبهای آزمایش ایران برخوردار شدند. اقتصاد بدون نفت پس از اعلام ملی شدن صنعت نفت و خلع ید، برای مدت کوتاهی اجباری و ضروری بود، ولی برای مدت دراز، کاری غیرمنطقی و اشتباه بوده و هست. زیرا در تاریخ، هر نهضتی که هدف عقب‌مانده داشته، محکوم به زوال بوده است. پس از ملی شدن نفت می‌بایست این مسئله با ارزیابی صحیح از قدرت مالی و سیاسی و اجتماعی ایران و مقایسهٔ آن با قدرت انحصارات و نیروهایی که پشتیبان آنها هستند واقع‌بینانه حل شود. مطبوعات و قدرت تبلیغاتی عظیم حزب توده، هرگونه راه‌حل منطقی و واقع‌بینانه را به سازشکاری نامشروع و تسلیم شدن در برابر امپریالیسم معرفی می‌کرد. گرچه آنها در باطن کار دیگری انجام می‌دادند که کمک به راه‌حل پس از ۲۸ مرداد بود، مع‌هذا افکار عمومی را در جهتی تحریک می‌کردند که عملاً رهبران نهضت



توانند درست عمل کنند. اما وسعت نظر سیاسی و شجاعت اخلاقی لازم بود که مسئله نفت به دست همان دولت نهضت ملی حل شود، زیرا هر دولت دیگری که جانشین او می شد طبعاً راه حل نامساعدتری انتخاب می کرد؛ چنان که بالاخره هم شد. راه حل پیشنهادی بانک بین‌المللی هر قدر هم که به ایده آل نزدیک نبود، مع ذالک چون یک راه حل موقت دو ساله بود، از بعضی جهات برای نهضت ملی خیلی مفید بود. زیرا در عرض مدت دو سال نهضت می توانست به وضع سیاسی و اقتصادی خود سر و سامانی بدهد و پس از استحکام وضع داخلی و ایجاد انضباط اجتماعی و اقتصادی باز هم هر راه حل یا مبارزه‌ای را که صلاح بود از سر بگیرد. بعضی از پیشنهادهای اخیر هتدرسن شاید از آن هم مساعدتر بود.

در هر حال آنچه امروز واقع شده نشان می دهد که نظریه اشخاص واقع بین در زمان نهضت ملی صحیح بوده است. زیرا هرگونه راه حلی که به دست دولت نهضت ملی پیدا و انجام می شد، از آنچه بعدها عمل شد، بیشتر به نفع ملت ایران بود، و علاوه بر آن نهضت ملی ادامه می یافت و از نظر مبارزه ضد استعماری پس از رسیدن به هدف آزادی سیاسی و اقتصادی، نوبت رفورم‌های اجتماعی فرامی رسید و کشور ایران از بن بست رکود خارج شده و در مرحله رشد و توسعه واقعی قدم می نهاد.

#### دروسی که باید بیاموزیم

مختصر و خلاصه‌ای از آنچه نباید بشود و شد، و شمه‌ای از آنچه می بایست اقدام شود و نشد را بر شمردیم. این‌ها دست به دست هم دادند و جنبشی را که در آستانه پیروزی بود با شکست مواجه ساختند. بزرگترین عامل شکست و سلاح دشمن در این مبارزه حزب توده

نفتی بود. یک حساب ساده و غلط این است که تصور شود نیروی نهضت ملی که در تظاهرات و میتینگ‌ها ظاهر می‌شد، به اضافه تظاهرات و میتینگ‌های حزب توده که در ظاهر علیه استعمار و به نفع نهضت ملی بود، جمع جبری دو قوه است. در حالی که تظاهرات و میتینگ‌های حزب توده که در اواخر کاملاً مجاز شده بود و عملاً اجرا می‌گردید نه تنها جمع شدن دو نیرو نبود، بلکه کم شدن نیروی نهضت ملی و تحریک شدید عوامل و قدرت‌هایی علیه آن بود. در غیر این صورت ممکن بود آن عوامل به نفع نهضت بوده و لاقلاً بعضی از آنها به ضرر نهضت کار نکنند؛ یا با آن جدیت و قاطعیت علیه نهضت وارد عمل نشوند. این نکات و ایرادها و انتقادهای مسائلی نیست که تنها پس از گذشتن حوادث به آن توجه شده باشد. در همان زمان صداهایی واقع‌بین و موشکاف که دارای دید سیاسی وسیعی بودند بلند [شده] بود، اما گوش شنوایی پیدا نشد و در نتیجه نبودن یک رهبری آشنا به اوضاع زمان و نیرومند و با انضباط، برای مدت نسبتاً درازی یک فرصت تاریخی بزرگ از دست رفت. اما آیا از این آزمایش بزرگ تاریخی و تلخ نباید نتیجه گرفت؟ آیا نباید درس یا دروسی برای حال و آینده از آنها بیاموزیم؟ این درس تاریخ و فلسفه تاریخ است و باید آن را بیاموزیم.

متأسفانه پس از ۲۸ مرداد نیز ادامه‌دهندگان و مقاومت‌کنندگان، به دروس باارزش تاریخ توجه نکردند و احیاناً با عدم واقع‌بینی، بیشتر نیروها را هدر دادند و به مناسبت شکست‌های پی‌درپی و اقدامات بی‌نتیجه یأس و نومیدی را بیشتر کردند. در این میان البته نظریات صحیح و واقع‌بینانه نیز در تمام احزاب و جمعیت‌ها وجود داشت، اما متأسفانه غلبه با آن‌هایی بود که تابع احساسات بودند و به روش‌های علمی و منطقی توجه نداشتند.

حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) همواره با منطق علمی و دگرین اجتماعی به حقایق اوضاع اجتماعی و سیاسی بیشتر توجه داشت و پس از تصویب قرارداد امینی - پیچ به عنوان هواداران نبرد زندگی و علم و زندگی برای فعالیت علمی و یا لاقلاً فعالیت مطبوعاتی علمی و تهیه کادر برای فرصت‌های آینده سعی و کوشش کرده و مبارزه را ادامه داد. علاوه بر این در گوشه و کنار ایران و حتی در خارج از کشور نیز صداهای واقع‌بینانه شنیده می‌شد و می‌شود و شاید از همه آنها متشکل‌تر و واقع‌بین‌تر، جامعه‌ی هواداران سوسیالیسم است که از دانشجویان سوسیالیست نهضت ملی در اروپا [از جمله] در بسیاری از شهرهای آلمان و فرانسه و سویس تشکیل شده است. از این‌گونه افراد ملی‌چپ مستقل از ییگانگان که از تاریخ گذشته درس گرفته‌اند، در انگلستان و امریکا نیز زیاد هستند و مایه امید ملت ایران‌اند.

به طور خلاصه این دروس را باید از آزمایش‌های تاریخی تلخ و شیرین گذشته بیاموزیم:

نهضت ملی ایران و هر نهضت ملی مستقل می‌تواند از اختلافات بلوک‌های شرق و غرب استفاده کند، اما نباید سرنوشت خود را با این یا آن توأم سازد و در عین استقلال از دو بلوک، خطر از هر طرف که باشد از دیگری استفاده کند. نهضت ملی در این مرحله از زمان باید به استقلال، رشد و توسعه اقتصادی اهمیت دهد. رشد و توسعه اقتصادی بدون رعایت انضباط در جامعه امکان‌پذیر نیست. آزادی نباید امنیت اجتماعی را به مخاطره اندازد.

مسئله مهم امروز برای نهضت‌های ملی و کشورهای توسعه‌نیافته، بالا بردن مصرف به وسیله اعتصابات و اغتشاشات نیست، بلکه صرفه‌جویی و سرمایه‌گذاری است. البته برای طبقات زحمتکش که حداقل زندگی را

فاقد هستند باید کار تهیه کرد و حداقل زندگی شایسته با مقام انسانی را برای آن‌ها آماده ساخت.

مدارس و دانشگاه باید برای رشد و توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی کادر تربیت کنند. تربیت سیاسی و اجتماعی نسل جوان نباید متنافی با کسب معلومات باشد، بلکه باید مکمل آن باشد.

هرگونه ائتلاف و همکاری با عمال این یا آن بیگانه و خاصه حزب توده، نهضت را به جای تقویت تضعیف می‌کند. به خلاف گذشته، در آینده باید یک رهبری دسته‌جمعی قوی و قاطع و مجهز به دکترین اجتماعی و اقتصادی دارا بود.

پس از این قسمت تاریخی و استنتاج خلاصه‌ای که از آن به عمل آمد، باید به این حقیقت اجتماعی توجه داشت که اوضاع و احوال و شرایطی که نهضت ملت ایران را به وجود آوردند هنوز باقی هستند. صحیح است که ما یک فرصت تاریخی بی‌مانند را از دست دادیم، اما تاریخ متوقف نشده و چرخ زمانه از حرکت باز نایستاده است. نومیدان تصور می‌کنند مبارزه به آخر رسیده و چرخ تاریخ به میل صاحبان زور و زر خواهد چرخید. چنین نیست، و گرچه ما برخلاف جریان محلی آب شنا می‌کنیم، اما جهت سیر تاریخ، موازی با ما و نهضت‌های ملی آسیا و آفریقا است. نومیدان باید بدانند همان‌گونه که در دنیای فیزیک، قوانین جاذبهٔ عمومی صادق هستند و آب‌ها خود به خود سر بالا نمی‌روند، در دنیای زنده و در جوامع بشری هم هنوز قوانین زیست‌شناسی و قوانین تاریخ حکمفرما هستند. خون ایرانیان در عروقشان جاری است؛ قلوب میلیون‌ها ایرانی مانند همیشه، هماهنگ با هم می‌تپد؛ قوانین جامعه‌شناسی مانند گذشته تأثیر می‌کنند؛ سنن و قوانین فلسفهٔ تاریخ بر سرنوشت بشر حکومت دارند؛ فساد و پستی و عقب‌ماندگی از طرفی و اراده برای خوب زیستن و

پیروز گردانیدن ارزش‌ها و احراز مقام انسانی از طرف دیگر، مانند نور و ظلمت در مبارزه دائمی‌اند و پیروزی نیروهای یزدانی بر نیروهای اهریمنی و غلبه نور بر ظلمت، امری یقین و حتمی‌الوقوع است. قوانین فلسفه تاریخ علاوه بر میلیون‌ها ایرانی، بر صدها میلیون نفوس بشری در آسیا و افریقا و امریکای لاتین نیز حکمفرمایی می‌کند. در این مبارزه و مقاومت و پیشرفت، ما تنها نیستیم و از همکاری و همدردی میلیون‌ها نفوس بشری برخورداریم. قلوب صدها میلیون که در فقر و بدبختی زندگی می‌کنند اما مصمم‌اند که انسان و دنیا را از نو بسازند، هماهنگ با قلوب ما می‌زند.

اعتقاد تزلزل‌ناپذیر ما این است که سیر تکاملی تاریخ ادامه دارد و سرانجام، لیاقت و ارزش‌های انسانی پیروز خواهد شد. اگر از خودمان موجودیت داشته باشیم، هم در داخل و هم در جهان خارج، جریان‌های نیرومندی وجود دارند که همدرد و مشوق و همکارمان خواهند بود.



بر اساس احساس این ضرورت تاریخی و استفاده از تجارب گرانبهای گذشته و نیز با استفاده از حوادث و آزمایش‌های کشورهای دیگر، گروهی از روشنفکران و مبارزان گذشته و تازه‌نفس، از جمله حزب زحمتکشان ملت ایران (نیروی سوم) به منظور وحدت‌بخشیدن هرچه بیشتر به نیروهای مترقی، صلاح در این دیدند که جامعیت بیشتری به فعالیت‌های خود بدهند و آرزوی دیرینه‌ای را که از زمان حکومت نهضت ملی نیز وجود می‌داشت جامعه عمل ببوشانند. آن‌ها به دور هم گرد آمدند و جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران را تشکیل داده و برنامه زیر را اعلام می‌دارند.

اکنون که وحدت سازمانی و همبستگی و همکاری نزدیک نیروهای مبارز و مترقی بیش از فعالیت‌های پراکنده و گروهی به نهضت قدرت می‌دهد،

مبارزان جامعه سوسیالیست‌های ایران انتظار دارند که تمام افراد و گروه‌هایی که با خطوط اصلی این برنامه موافقت دارند، دعوت ما به همکاری و وحدت را اجابت کنند، و به هر شکلی که صلاح باشد این وحدت سازمانی را واقعیت بخشند تا جنبش سوسیالیستی ایران از این پس بتواند آن چنان که باید و وظیفه خود را در برابر ملت و نهضت ملی ایران انجام دهد.

باید به این درس بزرگ نیز توجه داشت که در گذشته تشتت و وجود احزاب و دسته‌های مختلف بدون تمرکز از جمله عللی بود که از نیروهای ملی استفاده لازم و کافی نشود. قسمت اعظم نیروهای ذخیره ملی، در نتیجه متشکل نبودن در یک حزب بزرگ که نسبت به همه تک‌روها و بی‌شکل‌ها جاذبه داشته باشد، هدر رفت و نشد که به موقع از آنها استفاده شود. تذکر و اقدام افراد و گروه‌های واقع‌بین، در آن زمان نتیجه نداد. فقط زمانی متوجه این نقص شده و فکر تشکیل حزب بزرگ به میان آمد که اولاً کار از کار گذشته بود و در آستانه ۲۸ مرداد بودیم، ثانیاً حتی در آن فرصت کوتاه، غیر از حرف، یک عمل جدی انجام نیافت. هر چند خیلی دیر شده، اما اقلأً حالا باید از گذشته پند گرفت و آنچه [از نیروها] جمع کردنی و جامعیت بخشیدنی است دور هم گرد آورد.

### ۳. خط‌مشی جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران

اوضاع و احوال و شرایط اجتماعی ایجاب می‌کرد و می‌کند که نهضت ملی ایران ادامه داشته باشد. در این اواخر نهضت ملی ایران فعالیت خود را تجدید کرد و موجودیت خود را از نو اعلام داشت. اکنون برای ادامه فعالانه و صحیح نهضت ملی ایران لازم است که گروه‌ها و جوامع و احزاب تشکیل‌دهنده نهضت ملی هر کدام خود را با شرایط نوین تطبیق داده و با در نظر گرفتن آزمایش‌های تاریخی گذشته، اصول و روش‌های

خود را اعلام کرده و سازمان خود را نیز متشکل‌تر سازند. بعضی از سازمان‌های تشکیل‌دهنده نهضت ملی و عده‌ای از افراد و شخصیت‌های علاقه‌مند به نهضت ملی ایران چنین صلاح دانستند که در شرایط کنونی «جامعه‌ای به وجود آید که اولاً تا حدود امکان، حداکثر افراد و سازمان‌هایی را که دارای تمایلات اجتماعی مرفقی مشابه هستند در برگیرد، ثانیاً این جامعه از یک رهبری دسته‌جمعی و قاطع برخوردار باشد، و ثالثاً برای اجتناب از هرگونه انحراف و اشتباه، به یک مکتب اجتماعی و اقتصادی مرفقی تکیه کند و آن را ملاک عمل قرار دهد. این مکتب اجتماعی طبعاً مولود دو تکامل تاریخی خواهد بود: اول این که اصول کلی آن از آزمایش‌های تاریخی نهضت سوسیالیستی جهان ناشی می‌شود. دوم آن که تاریخ نهضت ملی ایران و آزمایش‌ها و سنن آن و شرایط ملی و محلی ما شکل و محتوای نهضت سوسیالیستی جهانی را با شرایط محلی ایران تطبیق می‌دهد.

ما خواهان یک نظام اجتماعی مرفقی هستیم که با تکیه به نیروهای ملی توسط راه‌حل‌های سوسیالیستی بر مشکلات اجتماعی حاضر پیروز شود. یک چنین نظام اجتماعی در مرحله نهایی باید تمام امتیازات و اختلافات طبقاتی موجود را از میان بردارد، به تسلط زور و زر خاتمه دهد، رفاه و امنیت از آن همه باشد و [هیچ] انسانی نتواند انسان‌های دیگر را به زنجیر تسلط اقتصادی خود بکشد.

سوسیالیست‌های کلاسیک قرن نوزده و اوائل قرن بیستم تصور می‌کردند که سوسیالیسم خاص کشورهای صنعتی پیشرفته‌ای است که مرحله سرمایه‌داری را گذرانده باشند. اما آزمایش‌های نیمه اول این قرن نشان داد که خاصه در نیمه دوم قرن حاضر تحولات در جهت عکس آنچه تصور می‌شد پیش می‌رود؛ بدین معنی که کشورهای صنعتی پیش‌افتاده

سرمایه‌داری می‌تواند هنوز در مقابل راه‌حل‌های سوسیالیستی مقاومت ورزند و با پذیرفتن مقداری از اصول سوسیالیسم نظام اجتماعی سرمایه‌داری را هنوز ادامه دهند. اکنون گرچه کشورهای صنعتی بزرگ نیز مطابق سیر محتوم تاریخ به سوی سوسیالیسم پیش می‌روند، اما این پیشرفت تدریجی و تکاملی است و به عکس پیش‌بینی‌های سوسیالیسم کلاسیک، در هیچ یک از کشورهای صنعتی و پیشرفته یک انقلاب سوسیالیستی به معنی واقعی پیش نیامده است. اما در سراسر آسیا و آفریقا و امریکای لاتین انقلاب‌هایی پیش آمده که گرچه در بعضی موارد به کاپیتالیسم دولتی منجر گردیده، اما در هر حال برای ساختن جامعه مدرن امروزی از تکنیک و روش‌های سوسیالیستی استفاده شده است. به طور کلی در تمامی بخش‌های توسعه‌نیافته جهان، نهضت‌های ملی که به حکومت می‌رسند، راه‌حلی جز به کار بردن روش‌های سوسیالیستی پیدا نمی‌کنند. بسیار قابل توجه است که یک حزب بورژوازی مانند حزب کنگره چاره‌ای جز این نمی‌بیند که برای رشد و توسعه اقتصادی هند، یک برنامه سوسیالیستی انتخاب کند و به همین مناسبت این حزب، سرمایه‌داران جناحی که راه‌حل‌های سوسیالیستی را برای جامعه هند قبول دارند تحمل می‌کند. همچنین سرمایه‌داران بزرگ یهودی در امریکا و دیگر نقاط جهان برای رشد و توسعه اقتصادی اسرائیل ناچار برنامه سوسیالیستی را از لحاظ مالی تقویت می‌کنند.

امروز تمام مطالعه‌کنندگان جدی در اوضاع کشورهای رشد نیافته و همه کارشناسان اقتصادی و جامعه‌شناسان واقع‌بین تصدیق می‌کنند که تنها راه استفاده از حداکثر نیروهای جامعه در این کشورها اولاً یک تحول اجتماعی عمیق، و ثانیاً کار مطابق با نقشه و نیز دخالت جدی دولت در تمام شئون اجتماعی است. البته راه‌حلی که ما توصیه می‌کنیم با راه‌حل



کشورهای توتالیتر تفاوت دارد، زیرا ما آزادی‌های فردی را محترم می‌شماریم و برای همه انسان‌ها ارزش و احترام قائلیم، و به طور خلاصه سوسیالیسم و نظام اجتماعی مرفقی را برای تمام انسان‌ها می‌خواهیم، نه مانند کمونیست‌ها و فاشیست‌ها انسان‌ها را به خاطر دستگاه توتالیتر.

ما آزادی و دموکراسی و احترام به ارزش‌های انسانی را از میراث تمدن غرب و همچنین از سنن ملی و مذهبی خودمان اخذ می‌کنیم؛ اما در عین حال، کار مطابق نقشه و داشتن انضباط بیشتر در امور سیاسی و اجتماعی را خواهناخواه باید از آزمایش‌هایی که در شوروی و سایر کشورهای مشابه صورت گرفته است [فراگیریم. زیرا شرایط اجتماعی مابیشتر شبیه آن‌هاست. استفاده از تجربیات رشد اقتصادی که کم و بیش مشابه‌اند، نه تنها گرایش به طرف کمونیسم نوع شوروی نیست، بلکه تنها راه مقاومت در برابر شوروی و نفوذ کمونیسم در داخل کشور است. بزرگترین عامل عدم موفقیت کمک‌های معتابه امریکا به کشورهای عقب‌مانده این است که آن‌ها می‌خواهند نمونه رشد و توسعه اجتماعی و اقتصادی دنیای غرب یا نمونه امریکایی را بر آن کشورها تحمیل کنند. در حالی که نمونه رشد و توسعه ما باید خاص خودمان و مستقل از غرب و شرق باشد. اما برای به وجود آوردن چنین نمونه‌ای ما باید عناصر متناسب با وضع خودمان را، هم از این‌ها و هم از آن‌ها اخذ کنیم، بی‌آنکه دنباله‌رو این یا آن باشیم. بنابراین توسعه اقتصادی و اجتماعی نباید جدا و بیرون از هدف عالی‌تری که برپا کردن نظام اجتماعی عادلانه است، انجام شود. توسعه اقتصادی باید به شکلی صورت گیرد که پس از مدتی به سوسیالیسم منجر شود، نه به نوعی از سرمایه‌داری خصوصی یا دولتی. توسعه اقتصادی اگر رابطه مالک و رعیت را به شکل سرمایه‌داری خصوصی تحول بخشد، در این صورت استثمار کارفرما را از کارگر، جانشین استثمار مالک از رعیت

کرده است. به همین سبب حتی در توسعه اقتصادی باید ارزش‌های انسانی را محترم شمرد و نگذاشت که فرد انسان در دست دولت یا سرمایه‌داران، به یک وسیله تبدیل گردد.

جامعه سوسیالیست‌های ایران برای ایجاد چنین نظام مرفعی که توأم با توسعه اقتصادی باشد، اصول کلی یک برنامه سیاسی - اقتصادی - اجتماعی را عرضه می‌کند. اجرای چنین برنامه‌ای جز با همکاری و همراهی کلیه نیروهای زنده و مرفعی ایران امکان‌پذیر نیست. از این رو «جامعه» همکاری با کلیه نیروهای همفکر را در چارچوب جامعه سوسیالیست‌های ایران و همکاری با سایر نیروهای مرفعی و مستقل از بیگانگان را در یک جبهه متحد و وسیع، لازم و ضروری می‌شمارد. این نیروها باید در دو اصل اساسی مشترک باشند:

۱- ایمان و اعتقاد به حفظ و ادامه نهضت ملی ایران و استفاده علمی و منطقی از آزمایش‌های گذشته که بزرگترین سرمایه هواداران ادامه نهضت ملی است، و اجتناب از اشتباهات (و یا انحراف‌هایی) که دشمنان نهضت در لباس دوست می‌خواستند به آن تحمیل کنند.

۲- ایمان به نیروی آزادیبخش و نجات‌دهنده توده‌ها با یک رهبری علمی و منطقی، و نیز عقیده به این که آزادی و برابری نمی‌تواند با اتکاء و پیروی بی‌چون و چرا از این و یا آن نیروی خارجی صورت گیرد.

ما از همه فرزندان و زحمتکشان وطن، از همه سربازان نهضت ملی و همه آن‌هایی که در گذشته به امید راه‌حل سوسیالیستی از دستگاه رهبری منحرف حزب توده پیروی می‌کردند و حوادث زمان چشم‌های آنان را باز کرده و هنوز به برقراری آزادی و برابری و برادری حقیقی در ایران علاقه‌مندند، دعوت به همکاری می‌کنیم تا راهی را که به آزادی عملی بشر منجر می‌شود، دوش به دوش هم بپیماییم.

## بخش دوم

### جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران

جامعه سوسیالیست‌های ایران کوشش خواهد کرد تا تمام آن‌هایی را که عقیده دارند کار و کوشش و زحمت باید اساس و پایه نظام اجتماعی جامعه بزرگ ایران باشد نه امتیازات اجتماعی موروثی و طبقاتی، در یک سازمان و زیر لوای یک دکترین سیاسی - اجتماعی - اقتصادی گرد آورد. تکیه‌گاه اصلی چنین جامعه‌ای تمام طبقات زحمتکش و تولیدکننده و پیشه‌وران و همچنین اقتصاددانان و سازمان‌دهندگان مترقی اقتصاد و امور اجتماعی خواهد بود. از آنجا که در جهان امروز اداره جامعه‌های بشری یک امر صرفاً علمی شده است، اداره کردن یک نهضت متکی به توده‌های تولیدکننده، بدون رهبری علمی و منطقی امکان‌ناپذیر است. به همین مناسبت، سیاست از نظر ما عبارت است از اداره علمی تولید و توزیع و رهبری جامعه. بنابراین ما برای اقتصاددانان و کارشناسان و مهندسان در جامعه سوسیالیست‌ها اهمیت جدی قائل هستیم و عقیده داریم که برای بوجود آوردن یک جامعه مدرن و نظم اجتماعی نوین باید توسط آشنا ساختن آنان با اصول جامعه‌شناسی امروزی، قدرت علمی و اداره‌کننده آن‌ها را به اراده توده‌ها ترکیب ساخت.

جامعه سوسیالیست‌ها سعی و کوشش مداوم خواهد داشت که واقعاً

جامعیت داشته باشد و تمام افراد و نیروهایی را که تمایلات سوسیالیستی دارند در یک کانون گرد آورد، به همین لحاظ اساسنامه آن نوعی تدوین شده است که حداکثر شش ماه پس از اعلام موجودیت «جامعه» برنامه آن بار دیگر مورد بحث و مطالعه قرار گیرد تا نظریه افراد و نیروهایی که در این مدت به همکاری جلب شده‌اند، در نظر گرفته شود و برنامه موجود تکمیل گردد.

اکنون برای مشخص شدن صفوف اجتماعی و این تضمین که عناصر متکی به بیگانه نتوانند در صفوف ما وارد شوند، همچنین برای پرهیز از هرگونه ابهام پیش از اعلام اصول، با استفاده از آزمایش‌های تلخ و شیرین نهضت ملی ایران خط‌مشی و روش‌های جامعه سوسیالیست‌ها را در برابر نیروها و عناصر مختلف داخلی و خارجی تشریح می‌کنیم تا در آینده از تشتت جلوگیری شود.

## اول - سیاست داخلی

۱- روش «جامعه» در برابر طبقات حاکمه و قانون اساسی «جامعه» اصل کار خود را بر روی فعالیت اجتماعی قانونی و پارلمانی گذارده است و از هرگونه فعالیت مخفی و غیرقانونی اجتناب می‌کند. بنابراین از آنجا که «جامعه» در شرایط کنونی به مشر ثمر بودن کار مخفی عقیده ندارد، سعی و کوشش مداوم خواهد کرد تا موجودیت خود را از لحاظ قانونی احراز نماید. به نظر ما در دنیای امروز رسیدن به هدف‌های انقلابی، با وسائل مسالمت‌جویانه و پارلمانی امکان‌پذیر است. به همین مناسبت جامعه سوسیالیست‌ها معتقد است که در چارچوب قانون اساسی حاضر می‌توان مراحل اولیه رشد و توسعه اقتصادی و اجتماعی

را که سالیان نسبتاً درازی طول خواهد کشید، انجام داد. بنابراین ما قانون اساسی را محترم می‌شماریم.

طبقات حاکم ایران و هیئت حاکمه آن در یک تقسیم‌بندی کلی به دو جناح تقسیم می‌شوند: ۱- جناح فاسد و رشوه‌خوار ۲- جناحی که حس مسئولیت اجتماعی دارد. افراد این جناح دوم به این حقیقت اعتراف دارند که نمی‌توان مملکت را با فساد و پوسیدگی موجود اداره کرد و سرانجام باید یک رفوم اجتماعی و اقتصادی جدی به وجود آید تا بتوان در کشاکش مبارزات دنیای امروز موجودیت و استقلال کشور را حفظ کرد. روش «جامعه» تأیید این جناح از طبقه حاکم، در حدود مبارزه با فساد و پوسیدگی است.

در شأن یک کشور مشروطه است که نخست‌وزیران و وزیران و رجال آن، مردان «مسئول» در برابر مجلس شورای ملی باشند، نه «چاکر» و «غلام». در یک کشور مشروطه قدرت ناشی از ملت است نه از این یا آن فرد.<sup>۱</sup> اگر نخست‌وزیران و وزراء و رجال در برابر مجالس ملی «مسئول» باشند، بر استحکام قانون اساسی افزوده می‌شود.

## ۲- نظر و روش «جامعه» درباره مذهب و روحانیون

جامعه سوسیالیست‌های ایران اصول اخلاق و دیانت بدون پیرایه در صدر اسلام را به طور اخص برای مسلمانان، و اخلاق و مذهب را به طور کلی برای بشر مفید می‌شمارد و از پیش گرفتن روشی که اصول صدر اسلام را بی‌پیرایه زنده کند و در حدود امکان‌های مذهبی با شرائط امروز وفق دهد پشتیبانی می‌کند. از طرف دیگر «جامعه» با آن‌گونه دین و مذهب که در خدمت زر و زور است و صاحبان امتیازات طبقاتی، آن را پایگاهی برای حفظ و ابدی ساختن منافع نامشروع خود قرار داده‌اند مبارزه خواهد

داشت. حفظ این امتیازات طبقاتی و محروم کردن نیمی از جامعه که نیم دیگر را در دامن خود می‌پروراند به نام دین و مذهب، به نظر ما از بزرگترین گناهایی است که به نام خدا مرتکب می‌شوند.

### ۳- روش «جامعه» نسبت به عواملی که از بیگانه‌الهام می‌گیرند

متأسفانه در کشور ما رجال و شخصیت‌هایی هستند که از قدرت‌های بزرگ غرب الهام می‌گیرند. «جامعه» طبعاً یک مبارزه جدی با این‌گونه عناصر خواهد داشت. البته اگر رجالی از هیئت حاکمه روابط صمیمانه با این یا آن دولت خارجی داشته باشند و این روابط جنبه پیروی از آن دولت‌ها را نداشته باشد، نه تنها مانعی ندارد، بلکه مفید نیز هست. در دنیای امروز کاملاً امکان‌پذیر است که رجال سیاسی کشورهای کوچک و توسعه‌نیافته در عین دوستی، استقلال سیاسی و اقتصادی کشور خودشان را به طور جدی در برابر قدرت‌های بزرگ حفظ کنند. یک دولت واقعاً ملی و رجال وابسته به آن به آسانی می‌توانند به جنبه‌های سیاسی این نفوذهای استعماری (که هنوز آثاری از آن باقی است) پشت پا بزنند. در هر حال «جامعه» با عناصری که عقیده دارند بدون اجازه این یا آن قدرت خارجی هیچ کاری نمی‌شود کرد، مبارزه‌ای صریح و جدی خواهد داشت. مبارزه‌ای که از آن هم مشکل‌تر است مبارزه با عمال دولت شوروی در داخل کشور می‌باشد. جامعه سوسیالیست‌های ایران، طبعاً با عناصر ارتجاعی ضدشوروی وجه مشترکی ندارد. اگر دولت شوروی توسط عمال و دستگاه‌های رسمی و غیررسمی خود کوشش نمی‌کرد که فکر جوانان ما را به طرف خویش منحرف ساخته و آن‌ها را به پیروان بی‌چون و چرای سیاست جهانی خود تبدیل کند، و اگر منافع ملل کوچک را توسط احزاب کمونیست فدای منافع سیاسی کشور خود نمی‌کرد، در

این صورت ما هرگز به مبارزه تبلیغاتی در برابر شوروی دست نمی‌زدیم. اما اکنون که چنین وضعی وجود ندارد ما نه از نظر مخالفت با سیاست کلی شوروی، بلکه به خاطر حفظ استقلال فکری و سیاسی نسل جوان و روشنفکران و طبقات زحمتکش ملت ایران ناچاریم ماهیت آن نوع کارهای شوروی را که خلاف مصالح ملی ماست روشن سازیم. بنابراین «جامعه» نه تنها هرگونه همکاری با حزب توده را خطری بزرگ تلقی می‌کند، بلکه روشن کردن فکر جوانان شرافتمند و باارزشی که به آنها پیوسته باشند، یا ممکن است در آینده بپیوندند، از جمله وظائف خود می‌داند.

کمونیست‌ها هرگز با کسی ائتلاف نمی‌کنند مگر برای رسیدن به قدرت و نابود ساختن مؤتلفین خود؛ چنان که در چکسلواکی و جاهای دیگر کردند. «جامعه» وظیفه خود می‌داند که عناصر و گروه‌های ملی را نسبت به مقاصد و تاکتیک کمونیست‌ها آگاه‌تر سازد.

#### ۴- روش «جامعه» نسبت به سایر عناصر اجتماعی

اول - آن عناصر اجتماعی که «جامعه» با آنها مبارزه‌ای جدی در پیش دارد این عناصر در حقیقت جناحی از هیئت حاکمه‌اند که افکار ارتجاعی و عقب‌مانده و یا ایدئولوژی پوسیده (اگر بتوان درباره آن‌ها از ایدئولوژی صحبت کرد) دارند. مثلاً پشتیبانان فتودالیت و عناصر عقب‌مانده دیگر، و آن‌ها که به خلاف اصول دیانت، مذهب را در خدمت زر و زور قرار می‌دهند از این مقوله‌اند. تا زمانی که به این اصول پوسیده پشت‌پا زده نشود، موانع رشد و توسعه صنعتی و فرهنگی از میان نخواهد رفت و نمی‌توان از بن‌بست رکود اقتصادی و اجتماعی خارج شد.

برای تشکیل یک جامعه نوین که مطابق مقتضیات نیمه دوم قرن باشد،

باید یک مبارزه حیاتی و ممانتی با این عناصر عقب‌مانده بوجود آید و تأثیر آنها در جامعه ریشه‌کن شود.

دوم - عناصر اجتماعی که «جامعه» می‌تواند با آنها متحد یا مؤتلف باشد این عناصر اجتماعی آن‌هایی هستند که سابقه مبارزات متشکل یا غیرمتشکل داشته‌اند؛ و نیز شخصیت‌های قابل احترام و باارزشی که در جنبش ملی ایران سهمی داشته‌اند؛ و بالاخره افراد شرافتمند و تازه‌نفسی که تاکنون فعالیت سیاسی نداشته‌اند. در این میان ما به نسل جوان و دانشمندی که در اروپا و امریکا و نقاط دیگر تحصیلات خود را به پایان رسانده یا مشغول تحصیل‌اند، توجه خاصی داریم و به همکاری با آنان از دل و جان معتقدیم. «جامعه» رشد روزافزون تمایلات سوسیالیستی را در میان دانشجویان ایرانی مقیم خارج، با شور و شوق فراوان تلقی می‌کند. همچنین با هر جمعیت و گروه یا افراد مؤثری که یک قدم مشترک یا بیشتر داشته باشیم، به همان اندازه همکاری خواهیم کرد. با آن‌هایی که وجه مشترک کافی داریم خواهیم کوشید که یک وحدت تشکیلاتی بوجود آوریم و در راه ایجاد این وحدت، همه‌گونه گذشت خواهیم داشت. در زیر به بعضی از این عناصر اجتماعی اشاره می‌شود:

الف - احزاب و جمعیت‌هایی که سوابق مبارزه دارند. بین این احزاب و افراد و جمعیت‌ها، گروه‌ها و عناصر متشکلی هستند که جامعه سوسیالیست‌های ایران اختلاف غیرقابل غلبه با آنها ندارد. در این مورد سعی ما این خواهد بود که ائتلاف و اتحاد موجود را حتی الامکان به وحدت سازمانی با آنها مبدل سازیم؛ همچنین کسانی را که تاکنون تکرر بوده‌اند جلب کنیم. ما کوشش خواهیم کرد که در راه همکاری با این‌گونه عناصر اجتماعی گام برداریم و با فعالیت در یک جبهه متحد و با استفاده



از تجربیات گذشته، سنن با ارزش مبارزه ملی را ادامه داده و در عین حال از اشتباهات و انحرافات که به ما تحمیل می شد اجتناب ورزیم. به نظر ما، در شرایط کنونی مبارزه، بیشتر از کمیت، کیفیت اهمیت دارد. باید یک رهبری علمی و منطقی و قاطع به وجود آورد و از هرج و مرج و بی انضباطی و دنباله روی و بی شکلی گذشته به کلی پرهیز کرد.

ب - دانشگاه و نسل جوان. دانشگاه تهران این افتخار را دارد که در جنبش های ملی خاورمیانه از شروع کنندگان بوده است. دانشگاه تهران دژ محکم نهضت ملی ایران بود و بعدها که اغلب دانشگاه ها در کشورهای عقب مانده از این سنت پیروی کردند، یکی از مراکز مهم افکار آزادیخواهانه و تکیه گاه مردان و سازمان هایی گشتند که طرفدار ساختن یک نظام نوین و مترقی اجتماعی بوده یا هستند. گرچه در مواردی اخلاص توده ای ها این مبارزات شجاعانه را لکه دار می ساخت، اما نسل جوان آگاه و جناح وسیع و ملی آن به زودی صفوف خود را از صفوف عمال بیگانه جدا ساخت. مبارزات و مقاومت های قهرمانانه ای که در موارد تاریخی از طرف دانشجویان و بعضی از استادان دانشگاه صورت گرفت، جزو حوادث تاریخی و درخشان جنبش ملی ایران است. در این مورد نیز باید از جریان های گذشته درس بگیریم. عده ای از مرتجعین و نیز عده ای از استادان با حسن نیت ولی بی خبر از تحولات زمانه مدعی هستند که دانشگاه باید از سیاست برکنار بماند. آن ها به عنوان مثال، بعضی از حوادث نامطلوبی را که در جنبش ملی ایران توسط توده ای ها به وجود می آمد یا به دیگران تحمیل می شد یادآوری می کنند. واقعاً نیز اگر تعریف سیاست یا مصداق خارجی آن - فی المثل بعضی موارد از قبیل زندانی کردن استادان دانشگاه - باشد، ما نه تنها در دانشگاه بلکه در همه جا از سیاست متنفر می بودیم. اما سیاست در قاموس آن ها و

تعریف آن از نظر ما به کلی متفاوت است. سیاست در نظر حزب توده، خرابکاری در رژیم موجود و واژگون ساختن آن به خاطر روی کار آوردن یک رژیم پیرو بیگانگان است. تعریف ما از سیاست، اداره علمی و صحیح تولید و توزیع و رهبری جامعه است. تعریف سیاست از لحاظ هیئت حاکمه نیز این است که نسل جوان و استادان مترقی از دخالت در سیاست محروم باشند و این حق منحصراً در اختیار صاحبان امتیازات طبقاتی و خدمتگزاران آنها باشد. قابل توجه است که آنها که همواره دانشگاهیان را از سیاست بر حذر می‌داشتند وقتی خود به حزب بازی پرداختند، استادان دانشگاه را - گاهی با اعمال نفوذ - وارد حزب خود کردند.

دانشگاه محل بحث و تحقیق و تتبع علمی است و لازمه آن، بودن محیط آرام و بی‌تشنج است. دانشگاه محلی است که در آن مهمترین و لازمترین عناصر توسعه و رشد اقتصادی و اجتماعی، یعنی کارشناسان و سازمان‌دهندگان، تربیت می‌شوند. اما آنچه توده‌ای‌ها در گذشته می‌کردند و متأسفانه بعضی از روش‌هایشان را اجباراً به دیگران نیز تحمیل می‌کردند، خرابکاری در پرورش کارشناسان بود. جامعه سوسیالیست‌ها که شامل قسمتی از دانشگاهیان و فرهنگیان است و عناصر تشکیل‌دهنده آن در تاریخ نهضت ملی، بخش مهمی از دانشجویان مبارز دانشگاه را در برداشته و دارد، انتظارش این نیست که دانشجویان بجای فراگرفتن علم و فن به سیاست‌بافی بپردازند، بلکه به نظر «جامعه» در تقسیم کار جنبش سوسیالیستی ایران، سهم دانشجویان بیشتر کسب علم و فن و تهیه کادری است که ما را از لحاظ اداره امور فنی و اداری و غیره از کارشناسان خارجی بی‌نیاز سازد. اما در عین حال به نظر ما ضروری است که لااقل اکثریت بزرگ دانشجویان با اصولی از

جامعه‌شناسی و فن‌مدیریت و رهبری جامعه آشنا باشند. در این صورت آن‌ها در اداره کردن شئون مختلف کشور، دانسته و فهمیده انجام وظیفه خواهند کرد و به منزله پیچ و مهره بی‌جان نخواهند بود و در عین حال خطر این که در نتیجه تبلیغات نیرومند بیگانگان منحرف شوند از بین خواهد رفت. در هر حال ما انضباط را نه تنها در دانشگاه‌ها، بلکه در تمام جامعه بزرگ ایران توصیه می‌کنیم. کشورهای توسعه نیافته در صورت داشتن یک برنامه وسیع رشد و توسعه، در عین حفظ دموکراسی و آزادی، باید پیش از کشورهای پیشرفته غربی انضباط را در شئون مختلف جامعه بپذیرند.

ج - بازار و طبقه متوسط. بازار طبقه متوسط نیز یکی از دژهای مستحکم نهضت ملی ایران بوده و هست. علی‌رغم تصورات واهی که جناح فاسد طبقات حاکمه دارند، هنوز هم مانند گذشته اکثریت قریب به اتفاق بازار نسبت به سنن نهضت ملی وفادار است.

بازاریان شرافتمند، مساعی بزرگ و از خودگذشتگی‌های مؤثری در نهضت ملی ایران کرده‌اند و هنوز هم برای ادامه مبارزه آماده‌اند. جامعه سوسیالیست‌های ایران برای اکثریت بزرگ بازاریان ارزش اجتماعی مهمی قائل است و عقیده دارد که سهم آنان در تولید و توزیع و امور اقتصادی باید مورد توجه برنامه‌سازان باشد و فعالیت اقتصادی سالم آنان مورد پشتیبانی مادی و معنوی قرار گیرد.

در این مورد نیز باید به تجربیات گذشته توجه کرد که در آینده به مناسبت میتینگ‌های پی‌درپی نباید بازار و کسبه را از کسب و کارشان باز داشت. «جامعه» تعطیل‌های بازار و مغازه‌ها را راه صحیحی برای مبارزه اجتماعی نمی‌داند. تشکیل دموکراسیون و میتینگ باید وسائل استثنایی برای موارد استثنایی باشد، نه یک روش دائمی در آینده. روش مبارزه

باید بیشتر علمی و منطقی و از راه اقدامات سیاسی و مسالمت‌جویانه باشد.

در هر حال جامعه سوسیالیست‌ها بازار و بازاریان شرافتمند و طبقه متوسطه و پیشه‌وران را یکی از تکیه‌گاه‌های نهضت ملی و مبارزه جبهه‌ای آن تلقی می‌کند.

## دوم — سیاست خارجی

### ۱- اصول کلی سیاست خارجی «جامعه»

«جامعه» اصول سیاست استقلال از دو بلوک جهانی را قبول می‌کند و مبارزات دلیرانه ملت‌های آسیایی و افریقایی و امریکای لاتین را به خاطر رهایی از قید رقیب بقایای امپریالیسم غرب و مقاومت در برابر نفوذ بلوک شرق، با شور و شوق تلقی می‌کند.

حمایت از جنبش‌های آزادیبخش و استقلال‌طلبانه، اصل خدشه‌ناپذیر نهضت جهانی سوسیالیسم است. از این رو سوسیالیست‌های ایران از تمامی این جنبش‌ها پشتیبانی می‌کنند.

جامعه سوسیالیست‌ها اصولاً هوادار آن نوع نهضت‌ها و حکومت‌های آسیایی و افریقایی است که عملاً وارد هیچ یک از دو بلوک بزرگ جهانی نشده و استقلال خود را از هر دو آن‌ها حفظ کرده‌اند. به نظر ما اصطلاح «استقلال از دو بلوک جهانی» صحیح‌ترین تعبیری است که با طرز کار کشورهای مستقل آسیا و افریقا تطبیق می‌کند.

موجودیت کشورهای آسیایی از نوع هند بستگی به صلح جهانی دارد تا در سایه آن بتوانند برنامه رشد و توسعه خود را انجام دهند. بنابراین سعی و کوشش مشترک برای حفظ صلح جهانی و کم کردن اختلافات بین‌المللی

از هدف‌های برجسته این کشورها و سوسیالیست‌های ایرانی است. از این رو سیاست ما در تمامی وجوه روابط و مناسبات بین‌المللی، پشتیبانی عملی و مثبت از صلح جهانی و خلع سلاح عمومی، تحریم و تهیه و آزمایش و استعمال سلاح‌های هسته‌ای، و نیز صرف‌نظر کردن دول بزرگ و کوچک از اتحادیه‌های نظامی است. این‌گونه مساعی را مبارزه به خاطر عالی‌ترین هدف‌های بشری می‌دانیم.

مع‌هذا تا زمانی که این مساعی به ثمر نرسیده، تقویت نیروی دفاعی کشور را برای مقاومت در برابر هرگونه تجاوز از نوع کلاسیک یا انواع تجاوز مدرن، مانند ایجاد حکومت‌های پوشالی دست‌نشانده (شبیه به حکومت فرقه دمکرات آذربایجان) را لازم و ضروری می‌شماریم. در صورت پیش آمدن تهدیدهایی از این نوع، جامعه سوسیالیست‌ها دست زدن به هرگونه اقدام بین‌المللی را برای حفظ استقلال و تمامیت کشور لازم می‌داند.

منافع مشترک کشورهای کم‌رشد ایجاب می‌کند که روابط نزدیک و همبستگی‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی همه‌جانبه میان کشورهای یک منطقه جغرافیایی به وجود آید، و همچنین میان این منطقه با مناطق مشابه، چنین همبستگی‌هایی ایجاد گردد تا به کمک آن بتوان بر موانع و عقب‌ماندگی‌ها غلبه کرد و مقاومت دسته‌جمعی را در برابر قدرت‌های استفاده‌جو امکان‌پذیر ساخت. بنابراین «جامعه» به طور کلی همکاری‌های منطقه‌ای را یکی از اصول سیاست خارجی خود قرار می‌دهد.

سوسیالیسم یک جنبش بین‌المللی است. ایجاد و توسعه و تقویت سازمان‌های بین‌المللی سوسیالیستی و مرفقی، و همکاری با آنها از مظاهر این اصل به شمار می‌رود.

منشور ملل متحد و اعلامیه حقوق بشر از اقدامات مثبتی است که برای گسترش تفاهم میان ملت‌ها انجام گرفته است. کوشش در اجرای این اصول مورد توجه خاص ماست.

### ۲- روش «جامعه» در برابر شوروی و چین و کشورهای تابعه

در سطح مناسبات میان دول، جامعه سوسیالیست‌های ایران ایجاد بهترین روابط حسنه را با شوروی ضروری می‌داند. «جامعه» در عین عقیده به تقویت نیروی دفاعی کشور، ایجاد هرگونه پایگاه نظامی و جاسوسی خارجی را علیه شوروی جداً رد می‌کند. مناسبات سیاسی و اقتصادی و فرهنگی میان ایران و شوروی نباید موجب گسترش نفوذ ایدئولوژیکی شوروی در ایران گردد. ما ترقیات صنعتی و علمی بزرگی را که دولت شوروی در مدت کوتاهی تحصیل کرده، صرف‌نظر از بهایی که برای آن پرداخت شده، می‌ستائیم. ولی استفاده از پیشرفت‌های علمی و صنعتی برای اعمال نفوذ ایدئولوژیکی و استقرار حکومت‌های نمونه یا دست‌نشانده شوروی در سایر نقاط جهان را منافقانه با استقلال و حق حاکمیت ملت‌ها می‌دانیم. سعی و کوشش شوروی را برای منحرف ساختن نسل جوان و روشنفکران و کارگران، مداخله در امور داخلی کشور و نشانه نوع مدرن تجاوز و استعمار تلقی می‌کنیم.

### ۳- روش در برابر دول غربی

استعمار غربی که مولود قرن نوزده می‌باشد در شرف اضمحلال است. با پیدا شدن دولت‌های واقعاً ملی و رجال با شخصیت، غلبه بر آثار سیاسی استعمار قرن نوزده بسیار آسان است، اما غلبه بر عوامل اقتصادی اصول استعماری هنوز مشکلات بزرگی در بردارد. در صورتی که دول غربی

مایل باشند روابط و مناسبات واقعاً صمیمانه میان آنها و کشورهای کم‌رشد و توسعه‌نیافته جهان به وجود آید، باید نه تنها از تحمیل هیئت‌های حاکمه فاسد به این کشورها صرف‌نظر کنند و به بقایای نفوذ سیاسی استعماری خاتمه داده شود، بلکه در عین حال لازم است که روابط و مناسبات اقتصادی استعماری نیز که میراث گذشته است به کلی محو و نابود گردد. بزرگترین عامل در این روابط اقتصادی و کهنه آن است که هنوز اصول بازار جهانی قرن نوزده حکمفرماست؛ بدین معنا که مواد خام کشورهای عقب‌مانده و بخصوص نفت، خیلی ارزان خریداری شده و مواد ساخته شده صنعتی به طور فراوان و قیمت گران به این کشورها تحمیل می‌شود. در صورتی که آثار سیاسی نفوذ استعماری، که برطرف شدنش آسان است، همچنین واقعیات نفوذ اقتصادی آن برطرف شود، می‌توان دوستانه‌ترین مناسبات را با دول غرب ایجاد نمود و به کینه و نفرت عمومی که میراث قرون گذشته است خاتمه داد.

ملت ایران و خاصه روشنفکران متمدنی که به طبقات مختلف جامعه تعلق دارند، به تمدن غرب بسیار علاقه‌مندند. آنچه در ایران و دیگر مناطق کم‌رشد به این علاقه و توسعه آن زیان می‌رساند همان آثار استعمار غرب است.

در هر حال «جامعه» در موقعیت جغرافیایی خاص ایران حتی الامکان الغای یک جانبه مناسبات و معاهدات اقتصادی را با غرب توصیه نمی‌کند. «جامعه» اقدامات سیاسی و مذاکره بر سر میز را برای حل این مشکلات ضروری دانسته و نتیجه‌گیری از آن را ممکن می‌داند. جانشین ساختن روابط عادلانه اقتصادی به جای روابط استعماری گذشته، شرط لازم برای ایجاد مناسبات دوستانه و ثمربخش با کشورهای غربی (می‌باشد، و این) به نفع هر دو طرف است.

### ارزیابی و مقایسه دو سیاست امریکا و انگلستان

بدون شک این دو کشور مهم غربی در مرحله نهایی، خواهی نخواهی به سیاست مشترکی می‌رسند. مع‌ذالک تفاوت‌ها و اختلافاتی که این دو سیاست نسبت به کشورهای مختلف (از جمله نسبت به کشور ما) می‌توانند داشته باشند، قابل توجه و دقت است.

سیاست خارجی امریکا بخصوص از لحاظ کشور ما یک جنبه مثبت سیاسی و اقتصادی دارد. ما که با شوروی هم مرز هستیم، باید به این سیاست قاطع و جدی امریکا که با هرگونه تجاوز شوروی نسبت به سرحدات کنونی جهانی مخالف است علاقه‌مند باشیم، در صورتی که در همان مسئله نفت، آقای چرچیل به آسانی حاضر بود در مقابل اشغال مناطق نفت‌خیز جنوب، شمال ایران به شوروی‌ها واگذار شود. وجود شوروی در همسایگی شمال ایران موجب شد که امریکا نگذارد انگلیسی‌ها در جنوب از کشتی‌های جنگی و تفنگداران دریایی استفاده کنند، و چون یک دولت ملی مصمم نیز بر سر کار بود، انگلیس و شوروی توانستند بر سر تقسیم منافع در ایران کنار آیند.

جنبه مثبت سیاست اقتصادی امریکا در این است که به مناسبت داشتن بزرگترین عایدی ملی می‌تواند از بعضی منافع بحرانی صرف‌نظر کند و در عین حال به کمک‌های مالی و فنی نیز دست بزند. البته داشتن این جنبه مثبت اقتصادی دلیل این نیست که کمک‌های اقتصادی امریکا برای ایران مفید و مؤثر واقع شده باشد. سعی و کوشش بیهوده و مضر امریکا برای این که نمونه زندگی امریکایی را در کشورهای مشابه ایران تحمیل کند، موجب شده است که این کمک‌های معتنا، مؤثر نباشند و احياناً مضر هم واقع شوند. در عمل، کمک‌های امریکا به این شکل در می‌آید که چون سطح زندگی همه مردم ایران را نمی‌تواند بالا ببرد، فقط



سطح زندگی معدودی از طبقات حاکمه و متوسطه و عده‌ای از ایرانیان تحصیل کرده در امریکا را بالا می‌برد تا آن‌ها بتوانند بقیه مردم را زیر یوغ نگه دارند. اختلاف سطح زندگی آن عده از جوانان و کارمندان که نزدیک به مقامات و مستشاران امریکایی هستند، با بقیه کارمندان، یک نارضایی بوجود می‌آورد و نمونه‌ای در مقابل دیگران ایجاد می‌کند؛ به نحوی که همه مایل می‌شوند از آن زندگی لوکس تقلید کنند. در صورتی که مسئله مهم اجتماعی در ایران قناعت و صرفه‌جویی و سرمایه‌گذاری در صنایع اساسی است. صحیح است که ما به دلار احتیاج داریم، ولی بیشتر و مقدم بر دلار، به یک برنامه متری و متناسب با وضع کشورمان، که با امریکا تفاوت فاحش دارد، نیازمندیم. سیاست خارجی امریکا با وجود کمک‌های معتابه خود هرگز قادر به تشخیص یک برنامه متناسب با اوضاع و احوال کشورهای عقب‌مانده نشده و فقط به آن عده اشخاص چاپلوس و بدون شخصیت تکیه می‌کند که بدون چون و چرا تابع امیال سطحی و مطالعه‌نشده سیاستمداران و کارشناسان امریکایی هستند.

از طرف دیگر سیاست خارجی بریتانیا نیز یک جنبه منفی اقتصادی دارد. انگلستان متأسفانه حاضر است در اغلب موارد (از جمله در ایران) با شوروی‌ها کنار آمده و منافع ایران را به ضرر خود ما و نفع آن‌ها تقسیم کند. در جریان سال‌های پس از جنگ، آثار و علائم و شواهد زنده برای اثبات این واقعیت پیش آمده است. هر چند سیاست اخیر آقای مک‌میلن به منظور نزدیک کردن شرق و غرب از لحاظ سیاسی مطلوب و به نفع صلح است، اما این نزدیکی شرق و غرب نباید به ضرر سیاسی و اقتصادی کشورهای کوچک و عقب‌مانده - از جمله ایران - تمام شود. از جهت دیگر انگلستان به مناسبت مشکلات اقتصادی که دارد، به وسیله

عمل خود در ایران حداکثر استفاده اقتصادی را می‌کند؛ ارزان می‌برد و گران و بدون لزوم کالاهایی را به ما تحمیل می‌کند.

در صورتی که یک دولت ملی و با شخصیت و با حسن تشخیص در ایران روی کار آید می‌تواند به آسانی از جنبه‌های مضر سیاست خارجی امریکا و انگلستان اجتناب کند و جنبه‌های مفید آن را تقویت نماید. به نظر می‌رسد که سیاست امریکا و انگلستان به آسانی به نظریات منطقی یک دولت ملی مقتدر و با حسن تشخیص، تسلیم می‌شود. چاره کار این است که در ایران چنین حکومتی روی کار آید.

باید توجه داشت که ما در دوره سعی و کوشش برای ملی کردن صنعت نفت مستقیماً با انگلستان طرف بودیم. اما امروز که مسئله نفت به آن شدت مطرح نیست، یک سیاست خارجی می‌تواند از جنبه‌های مثبت سیاست جهانی انگلستان استفاده کند. مسئله نفت امروز دیگر مختص ایران نیست و سرنوشت نفت ما مشابه نفت عراق و دیگر کشورهای نفت‌خیز خواهد بود. یک سیاست خارجی ملی در ایران باید با سیاست‌های نفتی کشورهای نفت‌خیز خاورمیانه تشریک مساعی کند و از راه مذاکره و بدون ایجاد تشنج فشار دائم و مستمر به عمل آورد تا حقوق ملی ایران استیفا شود. صرف‌نظر از سیاست خارجی، سیاست کلی انگلستان در مستعمرات سابق و لاحق منطقی‌تر از سیاست خارجی سایر کشورهای غربی است. انگلستان در اغلب مستعمرات سابق خود گروه فنی و سیاسی تربیت کرده است، هر چند خیلی دیر و تا حدود ممکن کم، ولی در هر حال استقلال می‌دهد بدون این که این کشورها دچار هرج و مرج زیادی شوند. در اغلب کشورهای مستعمره سابق انگلستان، نهضت‌هایی کم و بیش مشابه نهضت کارگری انگلیس به وجود آمده که قادر به اداره کشورهای تازه استقلال‌یافته خود هستند. رفتار انگلستان با

هند، نهر و رفتار هند نهر و با انگلستان می‌تواند نمونه و سرمشق خوبی برای دیگران باشد.

در صورتی که یک حکومت ملی در کشور ما بر سر کار باشد و حقوق ملی ایران را استیفا کند و در عین حال منافع شوروی و امریکا و انگلستان را که واقعاً مشروع باشند ملحوظ دارد، سیاست خارجی ملت ایران می‌تواند تعصب و کینه و نفرت را کنار بگذارد و مثلاً رفتار هند را نسبت به بریتانیا (با توجه به شرائط مختلف محلی) نمونه و سرمشق قرار دهد. باید اذعان کرد که انگلستان بهتر از امریکا می‌تواند به احتیاجات سیاسی و اجتماعی ملل خاورمیانه پی ببرد و نمونه رشد و توسعه اقتصادی آنها را درک کند.

اکنون امریکا در نفت ایران به همان اندازه سهم است که انگلستان. اما آیا منطقی‌تر نیست که این دو کشور بزرگ به جای کمک، حقوق ملی ما را پایمال نکنند و به همین کمک اکتفا کنند؟

به هر صورت ما نیز مانند دیگر کشورهای توسعه نیافته احتیاج به دلار و لیره داریم، اما وجدان و استقلال و ارزش‌های انسانی خود را در معرض بیع و شری<sup>۹</sup> نخواهیم گذاشت. توجه و احترام به این حقیقت می‌تواند مناسبات این دو کشور بزرگ غربی را که ما به دوستی بی‌شائبه آنان احتیاج داریم، بر مبنایی محکم قرار دهد و دوستی ملت حقیقی ایران را با آنها به بهترین وجه ممکن تضمین کند.

## بخش سوم

### اصول کلی مرام جامعه سوسیالیست‌های ایران

هدف نهایی ما یک برنامه و نظام اجتماعی سوسیالیستی است، اما در مرحله فعلی و بر مبنای سوسیالیسم یک اقتصاد مخلوط، مرکب از بخش عمومی و بخش خصوصی صنایع و سرمایه‌ها، به شرط آن که در زیر نظارت و هدایت دولت باشد، کافی است. در شرایط حاضر تشویق صنایع خصوصی همراه با برنامه دولتی منافاتی با سوسیالیسم ندارد؛ مشروط بر این که صنایع خصوصی طفیلی نگشته و به طور مستمر متکی به کمک‌های مادی دولت نگردند.

«جامعه» معتقد است حتی در دورانی که قدرت حکومت در دست ما نیست یا در آن شرکتی نداشته باشیم، می‌توان قسمت‌هایی از برنامه سوسیالیستی را در همین رژیم حاکم به مرحله عمل درآورد. هدف ما در این مرحله این است که ایران با یک رفورم اجتماعی از بن‌بست قرون وسطایی خارج شود و وارد مرحله رشد و توسعه اقتصادی گردد. هم‌اکنون عده زیادی از کارشناسان و اقتصاددانان با تمایلات سوسیالیستی در دستگاه‌های مختلف دولتی شرکت دارند. اگر قسمت فعال و آگاه این کارشناسان و مهندسان و اقتصاددانان با یک برنامه سیاسی اجتماعی پیش بروند، به آسانی می‌توانند برنامه خود را به رژیم حاضر

تلقین کنند. جامعه سوسیالیست‌های ایران این رسالت را برای خود قائل است که این کارشناسان و روشنفکران را در یک مکتب اجتماعی - اقتصادی و سازمان سیاسی متشکل سازد و مساعی آنها را به طور متمرکز و روش مشخص، متوجه هدف رشد اقتصادی سازد. هدف ما، حتی در مرحله حاضر یک هدف انقلابی است؛ بدین معنی که ما می‌خواهیم جامعه کهنه و پوسیده قرون وسطایی را به طور جدی به یک جامعه مدرن که عدالت و رفاه اجتماعی بر آن حاکم باشد مبدل سازیم، اما رسیدن به این هدف انقلابی را با وسائل مسالمت‌آمیز امکان‌پذیر می‌دانیم.

#### اصل ۱ - اقتصاد طبق نقشه، عدالت و رفاه اجتماعی

مطالعه‌کنندگان اوضاع کشورهای عقب‌مانده در مورد این اصول توافق دارند که اولاً - رشد و توسعه اقتصادی در این کشورها فقط به وسیله کار و اقتصاد طبق نقشه امکان‌پذیر است، ثانیاً - یک برنامه صرفاً اقتصادی کافی نیست، بلکه یک رفورم اجتماعی مناسب با تقاضاهای زمان باید زمینه را برای انجام توسعه اقتصادی آماده سازد. رفورم ارضی و تولید مدرن صنعتی به وسیله مباشرت یا نظارت دولت و ایجاد یک سازمان و دستگاه دولتی سالم و ساده و یک مدیریت صحیح، زمینه را برای اجرای اقتصاد طبق نقشه آماده می‌سازد. باید یک هیئت مرکزی نقشه و برنامه (و همچنین کمیته خاصی برای موسسات و صنایع خصوصی) بوجود آید که کمیته‌های فرعی آن در تمام وزارتخانه‌ها و بنگاه‌های دولتی وجود داشته باشد. بدین ترتیب می‌توان کلیه فعالیت‌های اقتصادی اعم از دولتی و عمومی و خصوصی را در چارچوب نقشه و برنامه کشوری جا داد. هدف رشد اقتصادی در مراحل اول نباید فقط متوجه ازدیاد تولیدات مصرفی

باشد، بلکه باید متوجه سرمایه‌گذاری‌هایی شود که سطح صنعتی کشور را بالا می‌برد. مابین مصرف و قسمت صرفه‌جویی عایدی ملی باید تعادلی برقرار باشد که چند درصد آن را هر یک از برنامه‌های چند ساله تعیین می‌کند. تا حدی که ممکن است واسطه‌ها باید حذف شوند تا هم تولیدکننده تشویق شود و هم قدرت خرید مصرف‌کننده تقویت گردد. «جامعه» در عین این که جداً به دخالت و نظارت و مباشرت دولت در صنایع کلیدی معتقد است، مع‌ذالک تمرکز زیاده از حد قدرت صنعتی را در دست دولت مرکزی توصیه نمی‌کند. «جامعه» اقدام و مباشرت و نظارت مقامات محلی (انجمن‌های ایالتی و ولایتی و شهرداری‌ها) و نیز خود تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان را به شکل تأسیسات و شرکت‌های تعاونی بسیار مفید و ضروری می‌داند.

سرمایه‌گذاری در صنایع کلیدی، ارتباطات، صنعت نفت، مواد اولیه مهم در صنایع اتمی (مانند اورانیوم و غیره) و سایر رشته‌های حیاتی اقتصاد کشور، باید اصولاً عمومی و تحت نظارت دقیق دولت صورت گیرد. هر نوع سرمایه‌گذاری خارجی باید در چارچوب برنامه اقتصادی کشور انجام شود. عدم اتکاء تجارت خارجی به صدور یک ماده خاص [مثل نفت] باید یکی از هدف‌های منظم برنامه‌های اقتصادی کشور باشد. حمایت از صنایع داخلی در برابر صنایع بزرگ خارجی ضروری است، اما در عین حال دولت باید در ممیزی قیمت‌ها نوعی عمل کند که تولیدکنندگان خصوصی نتوانند نسبت به مصرف‌کنندگان اجحاف کنند. دولت می‌تواند با اتخاذ سیاست گمرکی متحرک هر موقع لازم باشد جلو واردات را باز کند تا صاحبان صنایع نتوانند از حمایت صنایع داخلی سوءاستفاده کنند.

درآمدهای ارزی. چون درآمد ارزی کشورهای کم رشد تابع نوسان‌های

شدیدی است که در قیمت بین‌المللی مواد اولیه وجود دارد، ملت‌های کم‌رشد و از جمله ملت ما که صادرکننده مواد خام هستند از این راه زیان‌فراوان می‌بینند. به‌منظور جبران این زیان، کشور ما باید با سایر کشورهای مشابه تشریک مساعی دائم نماید تا با کوشش دسته‌جمعی راه‌حل‌های عملی غلبه بر این مشکلات پیدا شود.

## اصل ۲- اصلاحات ارضی و تولیدات کشاورزی

جامعهٔ سوسیالیست‌های ایران کمیته خاصی از جامعه‌شناسان و اقتصاددانان تعیین می‌کند تا با در نظر گرفتن اصول زیر و توجه به رفورم‌های ارضی که در کشورهای مشابه ایران صورت گرفته، برنامه دقیق اصلاحات ارضی را تهیه و برای تصویب به مجمع عمومی یا کنگره سوسیالیست‌های ایران تقدیم کند.

۱- «جامعه» اصل‌الزرع للزرع<sup>۱۰</sup> را قبول می‌کند و معتقد است که هر فرد کشاورز باید به طور کامل بتواند بدون محدودیت از نتیجهٔ دسترنج خود استفاده کند.

۲- مالکیت دهقان نسبت به زمین، یا در حقیقت حق انتفاع، مادام‌العمر می‌باشد و تا موقعی که شخصاً و یا با خانواده‌اش مشغول زراعت است باید تابع اصول و مقرراتی باشد تا دیگران نتوانند بوسیله خرید زمینش دوباره مالکیت و یا حق انتفاع او را سلب کنند. بنابراین در تقسیم زمین بین دهقانان، مالکیت دولت یعنی ناسیونالیزه شدن پذیرفته می‌شود، ولی تا زمانی که شکل دیگری از ادارهٔ دسته‌جمعی زمین مقرر نگردیده، حق انتفاع برای تمام عمر یا تا مدتی که دهقان با خانواده‌اش مشغول زراعت است به او واگذار می‌شود. در این صورت ارث، وسیلهٔ تقسیم زمین به قطعات کوچک و غیرقابل استفاده نمی‌شود و از این که وارثین مجبور به

فروش آن گشته و تمرکز مجدد زمین در دست پولداران برقرار شود  
جلوگیری خواهد شد.

۳- برای تأمین نظریات بالا و امکان‌پذیر ساختن زراعت مکانیزه و  
تعیین قوانین مالکیت یا حق انتفاع دهقانان از زمین، باید دو اصل زیر در  
نظر گرفته شود: اول - مالکیت یا حق انتفاع دهقان از زمین تا زمانی برقرار  
است که دهقان شخصاً یا به کمک خانواده‌اش زمین را زراعت کند؛  
بدین معنی که او نمی‌تواند آن را منتقل کرده یا بفروشد و یا به ارث  
بگذارد. دوم - دولت موظف است به عنوان مباشر و تنظیم‌کننده امر  
زراعت و تولید کشاورزی (پس از فوت دهقان یا پیش از آن) برای فرزندان  
او که آماده برای زراعت باشند زمین و وسائل کافی در اختیارشان  
بگذارد.

جامعه سوسیالیست‌های ایران معتقد است که با استفاده از تجربیات  
کشورهای مشابه باید کوشش شود که از همان اوائل کار به وسیله تشکیل  
شرکت‌های تعاونی تولید کشاورزی وحدت ده حفظ شود و تولید،  
دسته‌جمعی و تعاونی باشد؛ همچنین فروش محصول و خرید کالاهای  
مصرفی ده مبتنی بر اصول تعاونی انجام گیرد.

واحد تولید کشاورزی، که حداقل [شامل] یک ده خواهد بود، باید  
سنن مترقی و تولیدی کشاورزی ایران را حفظ کرده و از تجربه کشورهای  
دیگری که رفورم ارضی انجام داده‌اند استفاده کند. دولت در ایجاد و  
حمایت و هدایت واحدهای تعاونی باید نقش مهمی داشته باشد.

برای توسعه اقتصادی کشور، بالا بردن بازده کشاورزی نوین و ماشینی  
ضرورت قاطع دارد. این عمل باید متناسب با ایجاد فعالیت در سایر  
رشته‌های اقتصادی باشد تا نیروی کار آزاد شده از کشاورزی بتواند در  
زمینه‌های دیگر فعالیت کند.



## اصل ۳ - تولیدات صنعتی

بزرگترین مشکل رشد و توسعه اقتصادی، کمبود سرمایه و کادر فنی است. زیرا سرمایه‌های موجود و صرفه‌جویی‌های ممکن، برای توسعه صنعتی کشورهای عقب‌مانده کافی نیست. «جامعه» استفاده از سرمایه‌های خارجی را خاصه اگر توسط سازمان ملل متحد باشد قبول می‌کند؛ البته در صورتی که مشروط به شرایط سیاسی یا اقتصادی مضر نباشد.

در مرحله اول نمی‌توان سرمایه لازم و کافی برای توسعه کلیه رشته‌های تولید آماده کرد. بنابراین توزیع سرمایه باید در رشته‌های مختلف و تحت مطالعه انجام گیرد.

«هیئت مرکزی نقشه و برنامه» که از آن بحث شد، باید کلیه صنایع کشور و مجموعه سرمایه‌های دولتی و خصوصی و خارجی را در نظر بگیرد و تعیین کند که برای هر رشته از صنعت کدام یک از سه نوع مذکور متناسب است. مثلاً در صورت لزوم، دخالت سرمایه‌های دولتی را در قلمروی که برای صنایع کوچک پیشه‌وری در نظر گرفته شده - و بالعکس - مجاز نداند. همچنین قبلاً از طرف هیئت مرکزی نقشه و برنامه معلوم شده باشد که سرمایه‌های خصوصی خارجی در چه رشته‌هایی حق فعالیت دارند و در کدام رشته‌ها نباید صنایع داخلی را در معرض رقابت مضر قرار دهند.

مانند اغلب کشورهای توسعه نیافته باید صنایع کلیدی، دولتی بوده و به عبارت دیگر «ناسیونالیزه» باشد و به وسیله هیئت مدیره - که جنبه اجتماعی دارد - اداره شود. سرمایه‌های خارجی و لازم برای این‌گونه تأسیسات توسط دولت تهیه شده و در اختیار این صنایع ملی گذارده می‌شود. سرمایه‌های خصوصی، اعم از داخلی و خارجی، نباید در قلمرو این مؤسسات دخالت کنند.

صنایع کوچک و پیشه‌وری در شهرها و روستاها نباید در نتیجه رقابت از بین بروند، چون به آسانی نمی‌توان سرمایه لازم را برای کلیه رشته‌های صنعت و پیشه‌های نوین تهیه کرد. باید مطابق نقشه و برنامه معلوم شود کدام یک از رشته‌های پیشه‌وری که سرمایه‌ای اندک لازم دارند، برای پیشه‌وران باقی بماند و بنابراین صنایع دولتی و خصوصی، اهم از خارجی و داخلی، نباید با صنعتگران و پیشه‌وران جزء رقابت کنند. بانک اعتبارات و شعب آن باید تشکیل گردد. وظیفه بانک اعتبارات، تهیه سرمایه و کمک فنی برای تولیدکنندگان واقعی و شرکت‌های تعاونی است. باید از سیستم اعتبارات حداکثر استفاده به عمل آید.

ذخائر زیرزمینی. منابع زیرزمینی، زیردریایی، جنگل‌ها، رودخانه‌ها و اراضی موات در مالکیت عمومی ملت ایران است. در مورد بعضی از مواد زیرزمینی از جمله نفت، تاکنون مقاصد استفاده‌جویان بین‌المللی این ماده عملی شده و منافع ملت ایران تأمین نشده است. «جامعه» استیفای کامل حقوق ملت ایران را در این مورد با وسائل مسالمت‌جویانه و مذاکرات سرمیز، بر اساس قانون ملی شدن صنعت نفت در سراسر کشور خواهان است. حق استفاده از معادن و منابعی که در صنایع اتمی استعمال می‌شود نیز تابع اصل فوق خواهد بود.

اصل ۴ - حکومت مشروطه پارلمانی، دمکراسی و دولت رفاه اجتماعی به نظر می‌رسد که محتوای یک رژیم اجتماعی بیشتر اهمیت داشته باشد تا شکل ظاهری آن. به همین مناسبت در چارچوب قانون اساسی ایران می‌توان بسیاری از ترقیات و پیشرفت‌های اجتماعی را به دست آورد. «جامعه» قانون اساسی حاضر را محترم شمرده و کوشش می‌کند که حکومت قانون را برقرار سازد.

با رفورم ارضی و مبارزه با بقایای ملوک‌الطوایفی امید است بتوان ثبات و تعادل اجتماعی به وجود آورد و بحق رأی عمومی یک معنا و مفهوم واقعی داد. در صورتی که بتوانیم حقیقت حکومت مشروطه پارلمانی را با حق رأی آزاد برای همه مردم شهر و ده تأمین کنیم، خواهیم توانست موفقیت‌های بزرگی به دست آوریم.

«جامعه» عقیده دارد که در چارچوب قانون اساسی حاضر نه تنها باید حقوق شناخته شده را برقرار ساخت، بلکه لازم است سن قانونی مربوط به حق رأی را پایین آورد و برای نسل جوان، حقوق و شرکت و مسئولیت زیادتری در امور اجتماعی قائل شد. همچنین برای زنان که نیمی مؤثر از جامعه را تشکیل می‌دهند، حقوق اجتماعی و سیاسی مساوی و به طور کلی عادلانه قائل گردید.

باید برای تربیت و آشنایی توده مردم با روح دموکراسی و در عین حال تربیت آن‌ها در حفظ انضباط اجتماعی اهمیت قائل شد و دقت و انرژی زیادتری برای راهنمایی و بالا بردن سطح فرهنگ و معلومات عمومی [آن‌ها] به کار برد. یک نگاه سطحی به اوضاع حاضر دنیا نشان می‌دهد که دموکراسی تنها در کشورهایی نتیجه صحیح به دست می‌دهد که سطح فرهنگ و تربیت عمومی بالاست. برای عده‌ای آزادیخواهی به معنای بی‌بندوباری و عملاً توأم با هرج و مرج است. به نظر جامعه سوسیالیست‌ها این‌گونه آزادی، مقدمه‌ای ضروری برای پیدایش دیکتاتوری است. بدین لحاظ «جامعه» به انضباط ارادی توده‌های مردم اهمیت خاصی می‌دهد. تنها در صورت وجود انضباط و حس مسئولیت اجتماعی می‌توان جامعه مرفهی به وجود آورد که سازمان دادن به تولید و توزیع آن مطابق عدالت اجتماعی باشد.

طبقات کارگر و دهقان و همچنین پیشه‌وران که روی هم‌رفته

نیرومندترین عوامل تولید هستند باید مورد توجه بیشتر دولت قرار گیرند. «جامعه» کمیته خاصی برای تهیه یک برنامه مفصل تعیین می‌کند تا حقوق صنفی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و بهداشت و حق بیمه این طبقات زحمتکش را مطابق اصول معمول دنیای امروز تدوین کند و جزو برنامه و اساسنامه جامعه سوسیالیست‌ها قرار گیرد.

«جامعه» در عین حال که دخالت دولت و یا ارگان‌های اجتماعی را در امور اقتصادی لازم می‌شمارد، برای آزادی‌های شخصی و ابتکار خصوصی نیز اهمیت قائل است. دخالت و ممیزی جامعه و یا دولت در امور اجتماعی، هرگز نباید آزادی‌های فردی را از میان ببرد. به همین سبب جامعه سوسیالیست‌ها برای مقامات منتخب محلی اهمیت زیادی قائل است و عقیده دارد که تمایل حکومت باید در این جهت باشد که متدرجاً و تا حدود ممکن وظائف دولت مرکزی به مقامات محلی واگذار شود. دولت مرکزی فقط باید در اموری که جنبه عمومی و کشوری دارد دخالت مستقیم کرده و در امور محلی تنها به نظارت و ممیزی و راهنمایی اکتفا کند. انجام کلیه این اقدامات در چارچوب قانون اساسی حاضر و امکان‌هایی است که در همین قانون اساسی شناخته شده است. توجه به حق رأی عمومی و آزاد کردن مردم از قید اصول قرون وسطایی اجازه خواهد داد که واقعاً حکومت ناشی از ملت و برای ملت شناخته شود و دولت به یک دولت خدمتگزار جامعه و «دولت رفاه اجتماعی» تبدیل گردد.

#### اصل ۵- حاکمیت ملی و همکاری بین‌المللی

جامعه سوسیالیست‌های ایران مراقبت دائمی را برای استقرار و دوام حاکمیت ملی و تمامیت ارضی ایران ضروری می‌شمارد، و جهت استقرار

کامل حاکمیت ملی، سیاست استقلال از بلوک‌های جهانی را اعلام می‌دارد. برای تأمین این منظور «جامعه» تجدیدنظر اساسی در منافع سیاسی و اقتصادی که کشورهای نیرومند و قدرت‌های اقتصادی خارجی در کشور ما برای خود قائل هستند ضروری می‌داند، اما عقیده دارد که این تجدیدنظر باید از راه عادی سیاسی و مذاکرات، با تکیه به نیرو و اراده ملت ایران و دور از تعصبات باشد.

«جامعه» برای غلبه بر مشکلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی همکاری بین‌المللی را در چارچوب سازمان ملل متحد به طور کلی، و همکاری با کشورهای آسیایی و افریقایی را به طور اخص لازم و ضروری می‌شمارد.

#### جمع‌بندی

هدف جامعه سوسیالیست‌ها را می‌توان در یک جمله خلاصه کرد: عرضه کردن یک نمونه رشد و توسعه اقتصادی - علمی و عادلانه به منظور بالا بردن سطح زندگی ملت ایران، و اراده برای رسیدن به این هدف.

موانعی که در مقابل این هدف هستند و باید با آنها مبارزه کرد:

۱- بقایای نفوذ سیاسی و بخصوص نفوذ اقتصادی میراث قرن نوزدهم جهان غرب.

۲- خرابکاری سیاسی و اقتصادی ستون پنجم شوروی - یعنی حزب توده - که فکر جوانان را منحرف می‌کند و در خدمت بیگانه قرار می‌دهد.

۳- رژیم منحط فئودالی و نظام اجتماعی که محکوم به زوال می‌باشد و فساد و رشوه‌خواری لازم و ملزوم آن است.

همکاری، ائتلاف و یا اتحاد با عواملی که موازی با هدف ما هستند:

- ۱- اتحاد با تمام احزاب و نیروهایی که به سنن مثبت و مترقی نهضت ملی ایران وفادار مانده‌اند و کوشش برای ایجاد وحدت تشکیلاتی با آنان.
- ۲- اجتناب از هرگونه تشتت غیراصولی و حداکثر از خود گذشتگی برای اتحاد.

۳- علاوه بر فعالیت حزبی در جامعه سوسیالیست‌ها، باید یک فعالیت جبهه‌ای بوجود آید که [تواند] تمام نیروها و گروه‌ها و شخصیت‌های شرافتمند و واقع‌بین نهضت ملی را در برگیرد. این بار باید سعی و کوشش زیاد مبذول داشت تا این جبهه هدف و برنامه و خط‌مشی روشن داشته و به تجربیات گذشته توجه کامل کند و یک رهبری دسته‌جمعی منطقی و جدی و قوی داشته باشد.

فعالیت حزبی در جامعه سوسیالیست‌ها و فعالیت جبهه‌ای با نیروهای متشکله نهضت ملی باید مجراهایی باشند که بتوان به وسیله آن‌ها به آرزوهای توده ملت ایران از جمله کارگران و دهقانان و کارمندان تحقق بخشید و نیروی فعاله ملت ایران را برای هدف نهضت ملی و رشد و توسعه اقتصادی تجهیز کرد. یک رهبری نیرومند باید نیروها را متمرکز و با انضباط سازد و در عین حال، عدم نفوذ بیگانه‌پرستان را در صفوف ملی تضمین کند. در این مرحله از رشد و توسعه اقتصادی، بورژوازی ملی و بخصوص طبقه متوسط نقش مهمی دارد و با مبارزان نهضت ملی همگام خواهد بود. تأکید می‌کنیم که فعالیت ما علنی و قانونی است و در حدود امکان‌های موجود، در چارچوب قانون اساسی خواهد بود.

چون اداره کردن جوامع امروز بشری یک مسئله علمی شده، «جامعه» برای کارشناسان اقتصاد و فنون و مدیریت اهمیت خاصی قائل است و جلب همکاری آنان را به منظور تدوین یک نمونه رشد و توسعه جامع و

منطبق با شرائط ملی و محلی، با اهمیت فراوان تلقی می‌کند. توجه به تربیت نسل جوان از لحاظ علمی و اجتماعی و تربیت کادر فنی و اداری در دانشگاه‌ها از اهم مسائل مورد توجه ماست.

### یادداشت‌ها

۱. این بیانیه در شهریور ۱۳۳۹، مقارن تشکیل جامعه سوسیالیست‌های نهضت ملی ایران، در ایران و بعضی کشورهای دیگر منتشر گردید.
۲. منظور طرح منع مذاکره درباره دادن امتیاز نفت به خارجیان است که دکتر مصدق آن را در تاریخ ۱۱ آذر ۱۳۲۳ از تصویب مجلس چهاردهم گذراند.
۳. یعنی یکی هیئت حاکمه وابسته به غرب، و دیگری حزب توده وابسته به شرق.
۴. جدایی ملکی و بقایی، نتیجه یک «انشعاب» نبود، به دلیل استعفای بقایی از حزب زحمتکشان بود. ولی چون چهار روز بعد، ساختمان حزب وسیله عوامل بقایی به عنف اشغال گردید، طرفداران ملکی محل حزب را ابتدا به خیابان شاهرضا، کوچه رامسر (منزل ملکی) و سپس به کوچه بدایعی در سعدی شمالی منتقل کردند.
۵. منظور، احمد قوام است که آخرین دوره نخست‌وزیری او از ۲۶ تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به طول انجامید.
۶. یعنی دسته‌بندی و فرقه‌گرایی که ناشی از چپ‌روی جمود فکری است.
۷. اشاره به حوزه معاونت وزارت کار تحت سرپرستی دکتر شاپور بختیار است.
۸. منظور، عده‌ای از دولتمردان بعد از کودتا، و از جمله دکتر منوچهر اقبال و اسدالله علم هستند که خود را «غلام خانه‌زاد» معرفی می‌کردند. اقبال علناً در مجلس گفته بود فقط در برابر شاه مسئولیت دارد.
۹. یعنی خرید و فروش، معامله.
۱۰. صورت کامل حدیث این است: للزرع للزارع و لو كان غاصباً. یعنی کشت از آن برزگر است، هر چند زمین را غصب کرده باشد (نظیر الارض لمن احياها).

## حزب ایران نوین یا حزب «طبقه جدید»<sup>۱</sup>

یکی از نمودهای اجتماعی نو - که از ساخته‌های قرن حاضر است - پیدایش یک «طبقه جدید» در جوامع بشری است که عبارت از کارمندان دولتی با امتیازات طبقاتی خاص خود می‌باشد.

لزوم برنامه‌گزارهای چند ساله وسیع و اهمیت مدیریت اداری و ضرورت به کار انداختن این برنامه‌ها به دست کارشناسان متعدد به این قشر از جامعه، در بسیاری از کشورها اهمیتی بسیار بخشیده است، به نوعی که جامعه‌شناسان مدرن این قشر کارمندان دولت و یا اداره‌کنندگان تولید و توزیع را در شوروی و کشورهای مشابه آن با عنوان «طبقه جدید» مشخص می‌کنند.

اما این نمود [یعنی: پدیده یا فنومن] خاص کشور شوروی نیست و در بسیاری از کشورهای جهان به وجود آمده یا در حال ظهور و تکوین است. این «طبقه جدید»، به عکس بورژوازی و سرمایه‌داران خصوصی، مالک سرمایه نیست، اما بر سرمایه‌ها تسلط دارد و آن‌ها را کنترل می‌کند. در حقیقت می‌توان گفت که این «طبقه جدید» مالک دسته‌جمعی سرمایه‌های دولتی است.

افراد «طبقه جدید»، با سلسله مراتب خاص خود، از تمام مزایای



مادی و معنوی‌ای که طبقه بورژوازی یا سرمایه‌دار در کشورهای صنعتی پیشرفته برخوردار است، بهره‌مند می‌باشند و حتی در مواردی افراد «طبقه جدید» در رفاه و برخورداری از سرمایه‌داران پیش افتاده‌اند.

همان‌طور که در بالا اشاره شد، بعضی تصور می‌کنند که پیدایش این نمود اجتماعی نو فقط در شوروی و کشورهای مشابه آن پیش آمده، حال آن که در کشورهای دیگر جهان نیز این نمود اجتماعی به خوبی دیده می‌شود، منتها در شوروی (به مناسبت حذف شدن و از میان رفتن طبقه بورژوازی) این فعل و انفعال خیلی منظم‌تر و سیستماتیک‌تر دیده می‌شود. در اروپای غربی و امریکا این نمود [پدیده] اجتماعی در واحدهای ملی شده صنعت و در مؤسسات و ادارات دولتی و شخص اداره‌کنندگان (ماناچرها)<sup>۲</sup> مشاهده می‌گردد.

منظور ما در اینجا بررسی مختصر تظاهر این نمود اجتماعی در کشورهای آسیایی و آفریقایی و بخصوص کشور خودمان ایران است. در کشورهای تازه آزاد شده آسیا و آفریقا، عده‌ای کارمند عالیرتبه اداری و کارشناس فنی - که اغلب در کشورهای صنعتی پیشرفته تحصیل کرده و با رفاه و راحتی و زندگی لوکس این کشورها عادت کرده و آن رسوم و آداب زندگی و راحت‌طلبی را میان کارمندان محلی نیز رواج داده‌اند - بر سرمایه‌های هنگفتی که از منابع داخلی و یا قرضه‌های خارجی به دست می‌آید، تسلط دارند و در واقع تولید و توزیع را در برنامه‌های رشد و توسعه اقتصادی کنترل می‌کنند و در عین حال، امتیازات مهم مادی و معنوی برای خود قائل شده‌اند.

«طبقه جدید» کارمندان دولت و اداره‌کنندگان امور کشور، اغلب ملهم از یک نوع سوسیالیسم مبهم هستند و در بعضی موارد به سرمایه

خصوصی میدان فعالیت نمی دهند و در موارد دیگر با سرمایه داری خصوصی در حکومت بر کشور شریک و سهام اند، اما به اصطلاح فرنگیان «سهام شیر» یعنی بزرگترین سهم را در اداره کردن سیاسی و اداری کشور به خود اختصاص می دهند.

بعضی از جامعه شناسان به این «طبقه جدید» و نوظهور در کشورهای آسیا و اخیراً بخصوص در افریقا لقب «لومپن - بورژوازی» یا «سرمایه داران ژنده پوش» داده اند. این لقب با تقلید از اصطلاح «لومپن - پرولتاریا» است که به قشر ژنده پوش کارگران بیکاره (نه بیکار) که از طبقه خود و آرمان های آن بُریده و به چاقوکشی و ماجراجویی متوسل شده اند، اطلاق می شود. اما «لومپن بورژوا» های طبقه جدید مورد بحث ما نه تنها ژنده پوش نیستند، بلکه خیلی خوش پوش و شیک و پیک تشریف دارند و در زندگی لوکس و مافوق لوکس، بدون اغراق، دست سرمایه داران خصوصی غرب را از پشت بسته اند، که داستان درازی دارد. باری، اصطلاح «لومپن» یا ژنده پوشی در مورد آنان فقط از این بابت صادق است که این «لومپن بورژوا» ها مالک و صاحب سرمایه نیستند، بلکه سرمایه ها را اداره و کنترل می کنند.

به طوری که اخیراً کانون کارمندان دولت، در ایران، اعلام کرده است،<sup>۳</sup> شماره کارمندان دولت و عائله آنها به یک میلیون نفر می رسد. مقایسه رفاه نسبی آنها با شرایط بسیار بد زندگی طبقات زحمتکش دیگر نشان می دهد که اختلاف طبقاتی عظیمی بین آنان و اکثریت بزرگ مردم ده نشین و بینوایان شهری وجود دارد. از حقوق های پانزده هزار تومانی که در شرکت نفت و سازمان برنامه و غیره وجود دارد، صحبت نمی کنیم. یک معلم ساده عالی رتبه در حال حاضر حدود دو هزار تومان حقوق ماهیانه دارد که می شود سالی بیست و چهار هزار تومان. عده زیادی از

معلمان، خانمشان نیز دبیر یا آموزگار هستند. درآمد سالیانهٔ چهل و هشت هزار تومانی این خانواده را با درآمد خانواده‌هایی که به قول وزیر کشاورزی سابق<sup>۲</sup> سالی پانزده تومان عایدی دارند و یا با درآمد متوسط سرانهٔ هشتصد تومان (که خوشبینانه‌ترین رقم است) مقایسه کنید تا اختلاف طبقاتی موجود بین کارمندان دولت و تودهٔ عظیم ملت به خوبی دستگیرتان شود. هر دسته از کارمندان دولت به یک عنوان از عنوان‌ها شرافتمندند و باید به حال و روز آن‌ها فکر کرد و حقوقشان را بالا برد. قضات و پزشکان که جای خود دارند و چندین برابر کارمند و معلم درآمد و عایدی دارند. ارتش هم که گویا از سرحدات کشور دفاع می‌کند (!) و در حقیقت هیئت حاکمهٔ فاسد و حکومت کارمندان را بر ملت تحمیل می‌کند، از عالی‌ترین مزایا و معافیت از مالیات و حقوق گمرکی و غیره برخوردار است.

در اینجا، البته منظور عده زیادی از کارمندان ساده و کم‌حقوق و شرافتمند نیست. منظور در نظر گرفتن کارمندان عالیرتبهٔ شرکت نفت، سازمان برنامه و ادارات مشتق از اصل چهار و غیره است که حقوق‌های گزاف می‌گیرند و اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها، به علت فقدان برنامه‌گذاری صحیح، کاری برای تولید و توزیع سالم انجام نمی‌دهند.

با کمال تأسف باید گفت که عدهٔ قابل ملاحظه‌ای از نسل جوان و دانشمند میهن ما به ایده‌آل اجتماعی و منافع تودهٔ مردم پشت کرده و در کانون‌های مختلف ادارات دولتی گرد آمده‌اند و با بند و بست و فرصت‌طلبی، اغلب از چند جا حقوق‌های گزاف می‌گیرند و مجموعهٔ آنان بار سنگینی بر دوش تودهٔ مردم زحمتکش ایران گردیده‌اند.

صرف‌نظر از حجم بزرگ و کار غیرتولیدی شرکت عظیم و بی‌مورد و

بدون وظیفه شرکت ملی نفت و سازمان برنامه که همه از کم و کیف آن باخبرند، در اینجا به عنوان نمونه از «شورای عالی اقتصاد» نام می‌بریم که گویا در زمان دولت دکتر امینی یا کمی پس از برکناری وی منحل شد. در آنجا عده‌ای از همین جوانان فرصت‌طلب و بند و بست‌چی که نمونه بارزی از افراد «طبقه جدید» کشور ما هستند، گرد آمده بودند. با منحل شدن آن «شورای عالی» آب از آب تکان نخورد و به هیچ جا صدمه نرسید. اما در عین حال، بدبختانه با انحلال آن هیچ‌گونه صرفه‌جویی نیز صورت نگرفت، زیرا دولت که به منزله ارگان «طبقه جدید» است، اعضای شورای عالی را در موقعیت‌های بهتری نشاند و به شرکت بیمه و دستگاه‌های پُرآب و نان دیگری منتقل کرد و بالاخره در کنگره «آزادمردان» یا مجلس انتصابی و یا تازگی در «حزب ایران نوین» آن‌ها را از لحاظ سیاسی نیز متشکل نموده است.

عایدات نفت و قسمت اعظم قرضه‌های اسارت‌آوری که دائم از کشورهای خارجی (از شوروی گرفته تا فرانسه) گرفته می‌شود، به طور مستقیم و یا غیرمستقیم به جیب این «طبقه جدید» سرازیر می‌گردد تا افراد آن بتوانند زندگی مرفه و پُرزرق و برقی به مقیاس غربی برای خود تهیه کنند و منافع سرشار انحصارات و سرمایه‌داری غرب و بخصوص سود تراست‌های نفت را حفظ کنند.

نیروهای تأمینیه که نسبت به هر نوع اعتصاب کارگری و هرگونه نشانه زنده بودن مردم و کوچک‌ترین اعتراض دانشجویان فوق‌العاده حساس هستند، در مقابل تقاضاهای اقتصادی این طبقه جدید ساکت می‌مانند؛ مگر این که «شائبه» یک سیاست صحیح ملی در آن وارد شده باشد، زیرا نیروهای تأمینیه نیز خود جزء این طبقه جدید هستند. وقتی دسته‌ای از آن‌ها در نتیجه اعتصاب و فشار مزایایی به دست آورند، فوراً پشت سر

آن‌ها دسته‌های دیگر کارمندان، معادل همان مزایا و یا بیش از آن را به دست می‌آورند.

فرقی که «طبقه جدید» کشور ما با سایر کشورهای تازه استقلال یافته آسیا و آفریقا دارد این است که در اغلب آن کشورها طبقه جدید به سرمایه‌داری خصوصی زیاد میدان نمی‌دهد و نوعی از سرمایه‌داری دولتی را که با عناصری از سوسیالیسم ترکیب شده ملاک رشد و توسعه اقتصادی کشور خود قرار می‌دهد. حال آن که در کشور ما کارمندان عالیرتبه و اقتصاددانان و پزشکان و قضات و... و... که «طبقه جدید» را به وجود آورده‌اند، تا همین اواخر اکثراً از شائبه سیاست برکنار بودند. اما با تحولات اخیر و سعی و کوشش برای ایجاد و تکمیل و توسعه طبقه سرمایه‌دار جدید در کشاورزی و صنعت، اینان اکنون در میدان سیاست نیز وارد شده‌اند. تشکیل مجلس انتصابی اخیر<sup>۵</sup> و ابداع «حزب ایران نوین» به منزله ائتلاف «طبقه جدید» با طبقه بورژوازی در حال رشد و نمو است که مطابق اصل «نصف لی و نصف لک» به طور مساوی و همدوش، استثمار طبقات زحمتکش ایران را ادامه خواهند داد.

به یک معنی، شاید «حزب ایران نوین» یا «حزب طبقه جدید» جلد دوم «حزب مردم» نباشد و به منزله یک حزب واقعی دست راستی باشد که نماینده سیاسی «طبقه جدید» و سرمایه‌داری در حال ظهور و تکوین گردد، و می‌توان انتظار داشت (و اخباری که این روزها از ایران می‌رسد این فکر را تأیید می‌کند) که دیر کل آن بزودی به مقام نخست‌وزیری برسد<sup>۶</sup> و تمام فرصت‌طلبان و لفت و لیس‌چی‌ها را بیشتر از گذشته در این «کانون مترقی»<sup>۷</sup> و «حزب نوین» متمرکز سازد.

روشنفکران مترقی و سایر نیروهای اجتماعی و مبارز ایران در برابر این وضع جدید و صف‌بندی نیروهای ارتجاعی و ضدملی،

مسئولیت‌های بزرگی به عهده دارند و برای غلبه بر دشمنان ملت و واژگون ساختن نظام استثماری و اهریمنی آنان باید بیش از پیش متحد و همگام شوند.

اروپا - بهمن ماه ۱۳۴۲

### یادداشت‌ها

۱. ماهنامه سوسیالیسم، شماره ۳، اسفند ۱۳۴۲. این نشریه در اروپا چاپ و منتشر می‌شد و مقاله ملکی - و سایر مقالات - در آن بدون امضاء چاپ شده است.
۲. managers.
۳. در سال ۱۳۴۲.
۴. حسن ارسنجانی.
۵. یعنی مجلس بیستم.
۶. منظور حسنعلی منصور است که اندکی بعد نخست‌وزیر شد.
۷. «کانون مترقی» پیش از این بوجود آمده بود، و هسته رهبری حزب ایران نوین را بوجود آورد.



## از کتابهای نشر مرکز

- جناح‌بندی سیاسی در ایران / دکتر سعید برزین
- سقوط و ظهور شیوه تولید آسیایی / استیفن دان / عباس مخبر
- قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران / گراهام فولر / عباس مخبر
- تجددطلبی و توسعه در ایران معاصر / دکتر موسی غنی‌نژاد
- در سرزمین آفتاب / هینریش بروگش / مجید جلیلود
- پنج‌جاه سال جنگ سرد / والتر لافه‌بر / دکتر منوچهر شجاعی
- سیاست خارجی آمریکا و شاه / م.ج. گازیوروسکی / فریدون فاطمی
- ایران بین دو انقلاب / پرواند آبراهامیان / کاظم فیروزمند
- استبداد، دموکراسی و نهضت ملی / دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان
- چهارده مقاله در ادبیات، اجتماع، فلسفه و اقتصاد
- دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان
- نه مقاله در جامعه‌شناسی تاریخی ایران
- دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان / علیرضا طیب
- قیام شیخ محمد خیابانی
- احمدکسروی و ویرایش و مقدمه دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان
- برخورد عقاید و آرا
- خلیل ملکی و ویرایش و مقدمه دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان و امیر پیشداد
- اقتصاد سیاسی ایران
- دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان / محمدرضا نفیسی، کامبیز عزیزی



**Khalil Maleki**

**The National Movement of Iran  
and Social Justice**

**Selected & edited by Abdollah Borhan**

First edition 1999

---



all rights reserved for  
Nashr-e Markaz publishing Co.  
Tehran P.O.Box 14155-5541

---

printed in Iran



برای شناخت درست تاریخ معاصر ایران و به ویژه نهضت ملی، گذشت  
از آگاهیهای دقیق و موثق درباره‌ی رویدادها و نیروها و شخصیت‌های  
سیاسی و عوامل اجتماعی و اقتصادی، باید درباره‌ی بسترهای نظری و  
دیدگاه‌های تحلیلی مطرح در این دوران نیز اطلاع کافی داشت. تنها با  
اطلاع از دیدگاهها و تحلیلهای نظری گوناگونی که هدایت‌کننده‌ی عملکرد  
سیاسی خطوط و نیروهای مختلف سیاسی بوده‌اند می‌توان به ارزیابی  
واقعیانه‌ای از چند و چون آن نهضت دست یافت. عدالت اجتماعی از  
مهمترین مباحث نظری و سیاسی اجتماعی این دوران به شمار می‌آید و  
این مجموعه از مقالات خلیل ملکی که بیان‌کننده‌ی برخی از مسایل و  
مواضع مطرح در این زمینه است به قصد روشن کردن گوشه‌ای از  
تاریخ فکری و نظری نهضت ملی ایران فراهم آمده است.

طیف خواننده: علاقه‌مندان تاریخ سیاسی معاصر ایران، پژوهندگان

نظریه‌های سیاسی



ISBN: 964-305-401-2



9 789643 054014

۱۱۰۰ تومان